

W 821 -0 -0 مدر الخوجد وليوان بودحات مسطران المع بروی سرمتری سوم مؤخراری کرمی خیال اماره رواز مضوراً را مهمان دخستین ایسطیم گنبل هیان و نکراز سرر اجروم هاب در بهای و چنگا بنا رگور کی بین آخ سرر

بم الم الرجي الرجع هدر رب با در خود در شار من با در منای کردفنای و در در تخار کا و در است در ست نسید و خوازی و میت کاسازی که سر کرده کاب ناشیخ و در انگلیت در ست زیرد و مناید در زین ان م حملوات طبیعات و حر دی که مای دیم نیرد بانتی میب دیرهای رفع د جنانید درات با حارافته با از کوه مینددا مارد کرگران سب نیزاز اسیاب کلی صدران نشد نششتم ایران صدرا مرست نوان کرون مفتح الزمیدار زنو عایب نبود کرار با دج د ريزه عين جان او ال عز الدم رفط وأن او وعزت فكيران فرت رستوارصات ارتفاعات مكو د معداران اوراكت با مذهب بنالزم أوال كسب دكري مفات و خواه طف برمزاد بات دخواه ما والرمغداد المور كردون ورزامان زبوط ف بن عاب وعيد ف منا د امان امِنْ سَت معنول ومطبي منايد هل المعنى ما ين برافيرى وزر كان و بنادن الى والمدكم في ومعد في جند كليد است الروق از اده فيزو مدر الاطاعه منح الطاع شامها دومشيا في ميادي ومنطق ما يالي بوت والهت ما من کاب منتو الل ت نباشد و فایت فودحل آبو دست ذکر ار نبای درجان آرساد عمل شهر رسیا بدار انداند با ابار ما بازند اغفی وادخ آن بعرفتی که فرابو داکر درجان ارسان فرکراند فرا مورش کمیزه صدی ایا مندلنينا إركاد علايت وصاصر للني دركاء ايات لاذاله ذكا مرترات مندا در العما الدعنة بردا در الحاصد ولي دركاه ابات لا دار اله تركام مرتوب مدرا در العما الرق بردا ورا الحاصد ولي المرت ولي المرت المرت ولي المرت ولي والمان المرت ولي والمرت كه الورا المرت كه المرت ولي المرات المرت والمرت المرت والرعدا ملوبد والمريود واكر درطال درسال لمويد و دركونتن كليضيد وا من المدون و من مود والرور في اربال لوم و درگرفتن كله عبد والواه منز جارز با منو نقد المر معدار و فلف فيه صيد منوان كر درگر توميازان عام منو دهاي او ما لوان كردن و زي كر در و مستوان ما ماكند و كله او دالمد. حام نو ده المعلق بودن فسر دوم الرصيد عند شرط دار د أول كذاك قتل دامین باشد متن نسسته و کارد وضی یا جری او بوار ها ایمن باید من نیزه و نیر وحریه ومفتون آن طان بودخواه قتل او حلید دا ی برخ دجرخ با شدخواه معرض وصومت واکراز این خالی بودج نی برگز نیرطست که کوشند همید دامین دند معن رکند کر بوش کمیشد حرام بود و و و قرکز این ورطل ارسان خاتي كورات مي الله استوارهات از توما بديرد و بداران رُولِ مِردِه عليه ويزُودُ درو يا يوص ناكِ والرشك كند كرمنة لهات وو كرفايب ك يا بنو د حن ل شامنه والرمين وا ما ياش غالب والنه بالمبارك چورد کا فعید خون او در ما ما صادر او انتخاب و بینی ار و چورد خول او علا است و مینی اگر باش میدن خون او اکتفایا به و بینی از اگر از کان مادت او نو د مقتول او تر ام است میم انگیروس محلی مسامانی ما قلبا شاهای او ما تعقیر میدارس ایا مید بر اگری ارسال ما به داشته با نیم که صدر است مقتد له آنی کلیب هالست و اکره از او و خینی صدر مرط سبت نجی از که طلبه صدر ایج می میدند زیمبرمت و از دادی با نیمل بن اگر او را جی می در و بواسط ج خ غرمتو الديت شده ميدارّان عا ميد شد الاصد من رايد. جارة الموقع وميد كم الربر برن فه حافه احت المناقار هيداً لد وادراكيت ها به المراهد همیر ار این از مربوری این باداد در در سیاسی مید در از این مادی معال بات اگری سیار کنید و نیز انداز در دا در ایک اگر طاه مربودی در در مید بادره معال ناست و همین آگریت کمند در این میداریت باید و تقدین حداد ا بدره معال ناست و همین آگریت کمند در این میداد این میداد این میداد در با ایم فقد میدی کمند و تیز رصد در در کرانید هال و در تیج این آن صدر ا بدست نوان

کنت کان به طور کور برد می است نید از است اگر امداد برخ دوسید نه ما در به دوسید نه ما در به دوسید و به دو به

11/1

باش ومبدر زبادتی باشد مانته دانمات که ادر ما قطر بروید و و ورس کا با ن سلم میرونر باین در طواحت و اکر معلوم باشد تو معد کدم مرکت اکره و بلوف اد مس و به مهام شد وام بود و اگر مختلف بود قس میری خاتی معدل با مند سلما و موان یا کار مین ماین کداودا منتی بود علال باشد مین اگر ایم با شند تر نی و معدل باشد من ورت واوراه رفات اه ل دان بسال و با توراه من کرد التروات خاه الم و با تورای در التروات خاه و الم الم و با تورای و با تورای و با تورای دو الم با با دان و با تورای در الروات با با تورای در الروات با با با تا مان با تروی با تورای با با تا ب م الدارلي الم من مهم الما شأخ المان وفي المنتفق عن بين الم الله التي <mark>كال الديمة ال من مهم الما شأخ الدان وفي الكنت بين الم</mark> الله التي القرد مراده والله والزياد ودين طالمت ودوج وبني أدمك سوال عالم يوش مسرت دری ها المستال سرد می با می آن اها ده بر دری و استهای استرت دری ها استهای استرت دری ها استهای استرت دری ها استهای از استان از این است این این این است این این است در این استراک این استراک استراک استراک استراک استراک استراک این استراک استراک این مت دعام كرس سكونت وعام الدح يك في وعام فرد إن وعام اتسان مر و زین نن دعالم برجاده کوش وینی در بین و عالم الهام فرسته و عالم دس این د یو دعالم در و عالم در و معده دعالم ایر کسفیدی خشه و عالم بارانهایی و عالمت رکان ناخن و عالم در ماشکم دعالم و مرحان رئیس وعالم نای ست موی وعالم عاستان أرى وعالم يراه فكى وعام زمتان بردى وعالم بمار فرى دغام ادى دوز وعلم والمكومها المنية ان وعالم ورست رسون والرموى ويادروه بالشرام يو و مطاق و المرص ت يافية اورا على موسلى يم دودست وني وعصر بن مع دودال اين عرامفاي وسن ما من و مسلم ز صوابات الله عز وصي الوسعة وكاو وليسر من الت والم المرومة و وزوام لمروم و والدع الما المن والمعد والربعاع وض اليما وارد والوارد عن ادمال اوراق ما المروم في المروم في المروم المروم المروم م است مضل بدایک در وجود مسرز ارضا بایند و آو د و خانهٔ دارد سرد نگ باشد اول خاراتی جری خاکی دوم خانهٔ اس دلو بود با دی بداملا در وجود ترستری حکو لود او نیز دو فاه دارد کرم و ترباشد اول فانداش قرس آنیک ده دم فانداش حرت بود آتی دیگر در وجد در مرم نرم کاسیر او نز دو خاند دار د خانداولتی چل فرد آتش دو می نداش عرب بود آ برای در وجود تر زمه کرده با شد او نیز دو هام دار د سرد دخل خاند اوستی پر راود خاکی دو م خاند اس میزان بود با دی دیگر در وجود تو مطار رای باستد او نیز دو خانداوار د سرد و خاک خانداولت و زابو د با دی ردياه وفركوان وطراب وحرامة عال ما وموس وسوم رواس فال اور الم والم ودوم طرى أورا فو والم والذواد وصيعي فروا

ادر خارات سند بروال بالله دوجود ومناب شيالت از بعيات كمفنز دارد كماودام طان كويد ويروروج و لواق ك اونزك فاندداد دكراورااسدكويندواين بروج دوازده بود توت من الدوران المرجان دوطانه دارد كداوراهل ولفرس السان بخرم فادرات الرجان دوطانه دارد كداوراهل ولفرس كويند درگوجودي اوم كار عزب ذكر درجان على موعق كود م ما كان الديمان المركان الدوات الرجان كر كانزارد كداورالسون در برجات در حدان فارکا د میزان تراز و و مداید در استان در مطارد. میزاد باف در حدان فارکا د میزان تراز و و مداید در استان در مطارد. مادرست از برجیات دو فارزدار در کرم زاد سند کرمیز و در وج دی آن عادات الرجاب دو مرواد و دورال سند و بدوارو برای ا مراسی کا مقاب کا دوست الرجاب کی مند فرصی منافر در اسیان کا مقاب کا دوست الرجاب کی خاد دار در مرون کوند در مرود دی او مرحان ستان درجران فروند سال بری بری رسد دخل جوسان به الرجی مربخ درسد و مربد سال بری بری رسد دخل در مدند رستان و نرمه در ترکستان می دو دوان شسی در در اسان عاد مندی در فعالی مطار د در ما در التیر فر در روح و العدا عبد الله

والمرابع والمرابع والمان والما زرات قال دخرس الاناجلي مؤه في أنه الأن في المنظرة من المنظرة المن المنظرة المن المنظرة المن المنظرة المنظرة ا والمنظر والمنام والمن أنس المنظرة في ووها في المنظرة والمنافرة المنظرة والمنافرة المنظرة والمنافذة المنظرة والمنطقة الله و المواقع المواقع و الله و ا و المرتبي من المرتبة المرتبة المرتبة و ا والمرابع المراجع والمراف والمائية المتكارة والمتالية عبارت ازتونيت كالوأن البطاء مضعاد تتقل برمكسها والفساخ تي عارت ازنوتي فأ ويرقهم والدهل والخرو والألف والزاك أرادن والمنس في فاوا فني فالأواف وفنونا فياجزان والمتنافع وكر بالمدجن جذب ومط والمض وجروه grabation all files on a sold for in عندانه المدادة المواد لا المدادة والمعالية المرادة والمعادة المرادة و رة، فوق الزيند كرون ها يؤرخ و النفر والناهان حالته ووا فو الزارين كم المناهاة الذاء أوليك والله الزارج من و والندها في الدرقة فيها الرون والمرادان والنا ومرزوات الرواد الرق مع أودة وفي ولا والناشار الزج الموالية بعث ج کند که زین تربع مؤان میر ماص کرده جای افزود ریافت از کر میدود بالا تصرفوا مند و میرد افزیت کرمیر ما در بازیک مشدی در کند و این ایرومنش ! الما وي ما والمروا و ما و من من الما المراس و المرابط مرد بارنت رودکنانده فرقی کورد و دانسه با این ام دان کاونال آنته با داده کارد این از داده با دود مان دارند شاخ در در در از این تورت ولی نفسه و زن به در این این می هدود و اگر از ي في وي في دارل وي درون ورب ري وي وي وي في تركز دخل وي وي وي وي المراديد وي وي المراديد و الناق بالألخ فارهال فاق والله الرفد المؤن والكالفي اليدي الفاد الفاه وهاوم فشر بالبت والزيفاق وافدوان وفاد بعن جرامت والني جواني الخادان والاو خش مشامیت بی این فوع خشده و فوید کرداد کرد و حرفه ای نخشات بی ند دانسیات فی میزارشا خاردی میدرد و ۱۰ فردموت نش فرد در ی مشد میازشان ۵ امروی برد وفي ويون دخيد وشود ويا فالكاف ود وكانتها برهاسة وي ايدا وطرور والدون

بر مراد المراد ساررم ورواد الانداد ودفاد كرمان والمان والمان تحنيم عن يسين لم والمارصف او درفام واحق عاد عل وطوت دوكس وميانت المؤون في وفي رض أيافي بومين وفي النسم الله منفرو في بل از او پر کمند اخلال تا صنیفی بر کرخال جدا ایت داد بی می اوست که قواتفایی این بی هنی اسوات وان رش وافیان فرامین واندنگر به بات بودی او نداب و می وزند کرزارات عام از نرفیزی و روک او خالی نیت کرفر دستال فارک خا فرکوخ و جداعت و وزارت فلم استال و خارجو در کسیج و مشیل معفرت اوش كه فر رأى ل وأنْ بل صني الأستي الأربية ومنوت والوان ونميات إلى وال برجان وك رميزهام وسير الخرائرة ن ويصفى من الرعم والدوسم" و کرهایی دا از مینهٔ حلات و با دیا حیالت بواسط توزیریت خلص کر داشد و مین خارمی را مین خداشناسی خاص کردامید و و بواسط این رو و موفت عي رسانيد كري الأف أف الله الله و ورو رجان الديت ور عندن دورم سين ليزالي والدين موكاب وربان موفض وم فرائل و دين دون في في وي دون وي المعادلين ودون عنع دوايد وقايد الايد فدت ادارها فامروا عن من حَنَى وَرَسَعِينَ وَوَرَبَقَ فِي وَاحْنِي وَالْمَانِينَ وَالْمَانِينَ وَالْمَانِينَ وَالْمَانِينَ وَمِهَا وَرَضْوَفِتُ الْفُرُورَةُ إِبِرُواسِتُ وَفَاصِتَ الْمَانِ وَلَا السَّوْلُونَ س را دولم و را عره احت والما الشروطي والحدوا بر تعيق فاشتى دارس كافال فالانساس وفض فقدوف وو

الله والمنا الدونورو الما أو في الرفيد البيد الله الله الما الموالة الموالة الله الموالة الموالة الله الموالة الموالة الله الموالة الموال

والخذي والخاص و زندگ دران چاه است با برای را بودی و اُسفی تعداد. الکه ایری دران کار درانش جرز است جاند کار واقعه چاهر داشت که اشتان دادند بادرال الندروق بالمنوق وكها يودلها ومرى ودران وأرك وردوا 光からからいいいちはけんとのいからとからからい out of the state of the state of the رنواريش وجواست وحس توويوا الذخائب والاختي اوراك كندواي فنق روند مرات وحس دوق مها نشری وزنی و نج و مودی و مرازی نیز از و حس می در براین باشد اما در وست سنین باشد و موری و مرازی توند د کری د سردی و تری و خشنی و کران و برسکی و صفی عربای د کر کرفاوات او با و کری د در دازی تو بردوکن شد که وادر مرکب از تاریکه کرد و از کراز نم كار لوف يا و والد أوف كارجيم يا يد وازي فالاروق وتس الله واليام والله موضح المنيندر كاعبت الأالوال والمريضير وباحن حسر بشتركمت والاداول فالمنا داد را موصی صر منزک فواندگی از دادی آلای نیم را ای موصیه دراک نمخ حورت نیم دوصی نمترک می قابد دار نمی دادی در در میزان خواند ان این چر را دومید: پازش نمدگی و میلانیم اصاص و آن کردن و حاف نی خوابل بختر دیگر نیز امان کسرد و دان می کردن میرا کرمس شرکت این دوخ رشد باليكو في كمن الدكس بك جزراه وجر عبدي الول وفاء ست لمرد وتم يك الما على ووجه الأوجر في أو يزاو إلا على روش عد اجن ومورك الم العن مزل من لرده منود في بل سناء بله من من مزك ابت دي ۵ گیرامیست آداد دراگیند توانس با طن ۵ برمبزی که از حوابس یا موسود میشودادل خام است ویردادان حالسی بر و رسید و میرد آزان کوامس با حق و برمبزی که و ن این حایره نوشگاول از واسی با من مرورسه ، مداران کواس فایونسره و دافیته این صنی مسی منتر کنه کومند و از می نویر مصره میشود از کار و دریا و در مدنده فروست دار دالس باین کی میان ست و کارفیا را گرفت کرد بی ارده اس فایر می مشود . شود و با تغیر دره شود و میدادان نرمیا را آن مورث می نیدی آند آن هورت ا في بند جا لاكسي مشهرى دارد واران مشهر دفت كان الجراء الم فوالد للوي

اله ملد المراب عن المن المراب المواجعة المعظم و و و التراب المان تر والم الهرام المراب المان تر والم اله المراب ا

ما دروی کار این در ایستارای ای ما در در ایستاری واب و ایستاری و استان در این استارای ایستاری و ایستاری و

فأواد

ENS.

عن در فرر براه و این هو مگر دد و این فررا او در در تا من نوز در برساند

ها بر طورات و حاج ارجه و این ها آخر و دن به برد و راه این قرائی خود این من این ما این ما این ما این ما این ما این ما این و و این ما این و و این ما این و این ما این و و این ما این این ما

المرسم المان المراف المراف المراف المان المرود العين المراف المرف ا

jur.

مناوان والزراء والمالها فالمنارث والمالية در برا و در در سرای و دوندان و بر برد تن رخاص داد و این می می در این در برد تن رخاص داد و این می می در این در برد تن در برد د برووط ومدوق والمارات فالمراج المارات المارات المارات المراجع والمارات المراجع والمركز ومالعاه وكالمدوع والمحا المراد ر المراد المنظم والمنظم و المنظم و المنظم ا رك دا دو المراس مع كود و من ما كود الله المراس كود و دا فو المنظم 

منالدور فال مفت كوك ميار هذ وين ترويطي في مارات وي ما درو ما مد وجاس ويرم كر لداول كوز شد وما لا الله المراسا م عداد من مر شيعات رافلادر من مواد موداد فن ومع ويد الران في مت ساعت كه ال الى والى ورف والمع الما كامت والى رفارفوات دوزاد والمالوات المالي المالي

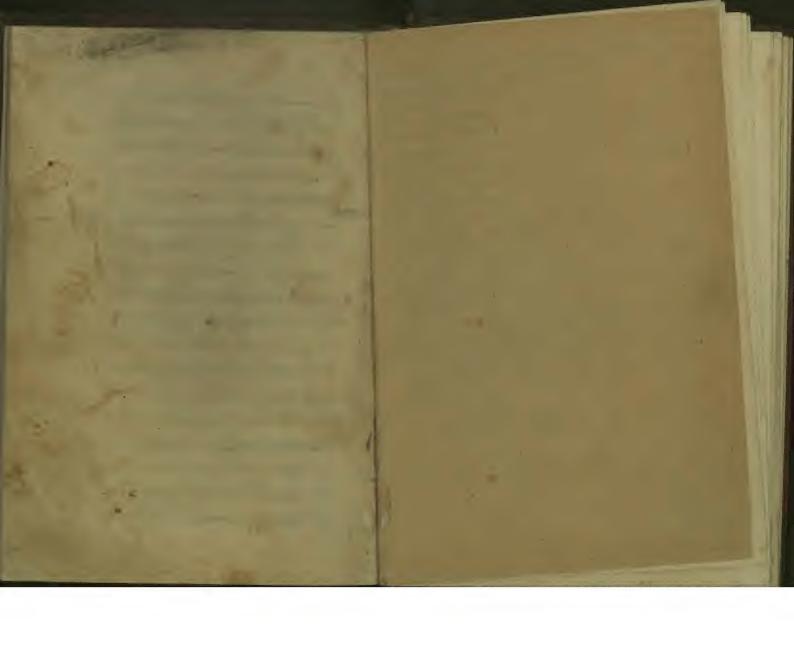
وبالمائدة

رود و و و ده و در الما و در الوان الله و الما و الما و الما الله و الما و الموان الله و الموان الموان الله و الموان المو

من در و و در در و استان و استان و استان و استان و استان و در این و در و این و در و این و در و این و استان و در این و استان و استا

Pila





اولخطه مغوانه الكوكدل اخسر باولى كويكدان نان داعيده ب كاون سودادم وكوسكران عقده ملين كاوين بديرة تم عقل سعقل شي ويونان بالأخم واهدنان البكراف والدوريك عان كمندوس والرابدكر محيان ووكت فالركدة والخدلى عهدل ود خاهدة االفتي ودويج درسان افتأن بداشوه واوادت راستديثا ن در در کی ماکال این میکاری این المالی این المالی این المالی والمنافظة المتال المتنافظة المنافظة المنافظة سينا ولاتعل شرك الشاخلين وعباست كدناف شده وطعكم دادن روناوه واكرنان ناسال ودوفل نكنة كوم كرود الواره كالمكر مخلكنة كسي بعبية أزنها لنعافت الفعان أغوم لات وطياور برون عيزود ازحاكم لوعاكم افسا ستوج مل نيت ريولي وبالكروروة بطوفام مق تعلى مرح وودخا ويدار وأسرع تقلم في وسالم دون كرماه ودرون كرآنا بالرودي آف المالية و دفي في والمصورا وفي كرامتاب معليه ودفية للزلدوبادي ووالعوالم الواجها والارمضان والملهان عرباجي درناوقات تارت تكندوجون ازمغ إدارا كدوباره فالمجه راثت وروى ضله ودركتن مقارت كذا والكن عقد معاج و كالم تعامدان ودان عقدى راشان ماحل معلى وكادى معان داك

الأباي يتخروالفليان وعاجر وكالكران بكوف أفاله مرفق ليرة الذفائخ علم ورسوله ونوه كركيت عازمتا عل مومن ختر ازهفت أدركت مازع ب مؤس العدور فهودكر بدريف انتان من ع بأن باشند و حركه خواه در طاه و مطاهم بنيا مت شود بالبدك زن عزاهه وجيل زن خواجه دوركت نماز بكالدودت معارد وكويدكم اللغم القائدية تزفيج فتقال موالا وكناف والمنتقات خَلْقُالُوخُلْقُالُواعْفَعُنَّ مُجَّادًا خَفَظْنَ لِي فِي فَيْسُالِمُ الدِيدِ زن دين دارودين دان دوي يعديوه وبإرسا ماترجه مالترمود وزن فاصية وغالف الفعور لشاه ويفيخ فهوكا كم ازهر عال وحقت ولل ون خامد خداى و الدابار كذارد وروسان مركفهم باشده كرجه المذريترف واستربارة وإشناه والدنك بكراجه وديد الديقولة عقد نشايدكهن القرصاى يدف وبدبيضاى اوعده تراندكه وكر چەدخىن داخى ئود داكر كرمنود يدوش عدد تولىد كردن كريضاى دخترودخترسيضاى بدستوه قالعكردن وكاوينا يصدوهم ست ود مكتر ويشتر من شايد ولمام جعهاد ف ونوده كرماء درعقب كالم مكنيد كرنكوي تربينية ودروقت عقد كوا فكأرا ست لودواكركوله مفقود ودعقد درت وهوجون عقلف لعدكرن b .

ورمادران عقلحام والخفية وخل نشاره ووران فيدارو وي بريك وخل من الله من المعام و مركم و معاليدون كالدنيا كالمسلم علم ووسعالوه كنزكان غيدت وبالشان مقارت كهن كرجه المام إنوان في مت ووخ المرايت ك واغتن والاجارا وومقارت واستدناككركي والعاليف بروان كندور والود مادرود خشر السنك داشتن وجان ماسكي مقارت كذه ركزى مدى مراميزه واكريد ماكنرك مقارت بالوسه دعد بالتهرة لوى نكرو بأسونعي لأن كنزاك ويثالو وككي مكرداروا خدددن رابرحرام لودمقارب أن كنزك واما عراك داختن معالعة وكاربها لودايفل ربيده لم لود مقارب كردن بالمستخدمين الله وراضونه والكفائد فاندكوش رات وقات وركوش وي كوناه وآن ول كالحي ما ذكت دون بتحيث المعاكل المات وزنات د تبخى بازكند ونام خوب وكنشخى كنده نامها عدوى فعاطروسن وسين وخديعه والأرمسون طالم الهدوى من دروزه فتم اذكت والوزف آن در ماسي ملافق وهذله ودران دوز منه كسند والدابير ودكوسند له تركسند لدرا منتزلوجكوسف مادي كشتك وموسأ لزافر إخوان لدوبارجومنا

كانت راماد تكند عقد ماطل فيعواكرا جل بادنكند عقد داع بهد وجوأن اجل برآمه عقد منفي رود ويطلان حاجت بود وعدان ورباكى باجعلوي ونلوه والرفرندى وتوواجب بعكرم ومول كتدواليدكن مومئه معتدا واعقد معهكندواك إفتانتن متضعفا دامقه كنه وجود وزساداروا وكرمضه ودومتعه كبر مكروي بوج ويجان عقدكن ايشان الزخم وكشت خلف ويون ستكند السين ورعقه وذكاح حرام الدونام ومختر وخاله وعمه وخاهر ناده وبرادر ناهه واز فرندان ايشان جدانكرمان وازبرامدادكان ايتأن جدانكما بنده ازدن ولا تستخلط كالمتانيون الماري المتعارض المتعارض معكس مكرانان بسان عن منده والته اين في مار مادكوي كالرافة مرام ودون كرن المع بعد كرك نف مؤمد استه ود وادعات من ا بويمات كالمت ومرابان نن رجت بود باشد بروى حام بود أبكاكرجية تفره يتناق وتسابذ المتعادد والدن والمعاف وزايته التدهد عقدكند ردف الدرعة بعوادد استه بود روى م بدائد داردانسته ودخل بعادة جانعتا الندن بكنددعت بوالودورد خترنان جنبامادرتى دخلكرد ودحرام ودواك دخول تكري يخوه ازمادر نفارقت كذربا دخارعقد كشد معاليد

JAM?

اماكر ترطهاى مذكور وباسمى ازان حاصل فاطلاق والم فتنوع نرطلان عثاونه طلاق تبت والدخل نفتا دمانته روان كطلا دهدوباالهدبه حامين تود وطلاق ست ومكرعة وخفكان وأعرفن وطلاق تابرنان نكويد والمرسقوه والرين والمدرث سويد والتواند ونت مقنعه وى سكره درس وى خد طالاى افت الكرعة عداره كردخل افناده باشدسه يكى واكرزفناده باشد وباعدى باشكرهن مكن مود وباللف نهدا باشد المرعق مودوي وزراكر في عمرج جارماهما وحد روزعت ويوفكر وخل افتاره ماتدواك نينتاده والهالغ ماشد والناشد والرسلان ودياسود المصف كربات والمعادلة وورود والمارية والكارن والمعاد فروي والمارة بعلتى مدماء بادى مقارب كذه أنكو للاقتى دهد واكر آزن مردما كاده بودوباوى نشاند روالود كرمج بعرد باوى دادة باشد بازستان وانكوالافتر مهدوان طلاق ابن اودرجت سوالكالمعاكر فلايح مرد وهديكرداكاره باشند وتفصيل فهو وحاب ود اليكراغ وزا نن داده نود كمترازان فراست ندوانكوطلاقتي دهدوان سرطلاق بان ودرجت ودواباوى ككرن رجت كندراغه وىدلة بودانكرم درست كرد واكرمرد بالزودكو بلكل عيون يت مادرسي بإخامه باكي ازعهات رانام بدراعضوى ازاعضاى

فرمتندنا كاربرند ومادرويد الانكوشت غورند واككني را عتيفة نكريه وودوا ودكر غواينتن صاكرنه ابن حله ستت ودرابد ككودك والعصال تبردهن وغايدتهمه ماكلكنند فاما بتن ارمه ماه جداود مغرونه وشأبدكر دوسالوسهما وغيرح مندانوي تترناله باسب كتَّابِطلاق مِنابِلَهُ ن الشع الحق ما الشنطود ما استعاد معانب من الشعود وعمنور دوكواه مؤمن عادل كومليكم فالمفه ومفتر فاللف اززف من بالمعالا وفيتها طلقافنه فالدعرة بودرجان رجت كردود فألانزاط على آورد ودكر بالطلاق وادتا درع الودم ودام وى رحت ودوي رحت كردد خلكرد وحدة ترابط درك بان جاع آورد و طالان سيم ماد بردى علم لا تأكر شوه بكركند و فان أن معرف الم دهدون عنه بالدروالودكربا حكم والما آلدون ديكرباري مطا بطرف ملكورمه بادب عادم كمرد تناكر سوم ومكرك مازان وا عردياطلاقن دهد وعنة أن بأرد روالودكها حكم واللاود جن دركربادسه طلائق برصفت منكور بدهد حرلم ابدكم وكروكي حلال نتود معى واب داطلاق عنك كمينه امّا طلاو سنت آنسك عهابكطلاتش معدرجت كندورهاكند تأكعك اش بكندد الكاكر شوه لهندروابود والرياجم شى هراول تودوابد ديرا لكواشد

دوعنائ ارمهدو سكردجان حارمار سكويد يدوعداكراترار كرد رجم كندل وكراكل كد مكويلكر فضي مطالى مين بلوكل اين واستعمليا حون إن كفت امام احاكم سان الفان حدايي انكن وحركم حلاان في ولعان درت بنودالله مدوخل كناسب العتق عدالكدكون بناة مق ن فالم بسياريود وأنادكردن عالمف مكروه بودوالكويد كرهبن فكرد وملك ترايد أزاد بوده بن كرد وملك عن آيداً نادنتي مكركه نداكهه بود وأرادكون درت ودالا بنان ونت كنط بدل قصد تقرب على السفال بنان كفتن بويده بالشائك روالود ودرستى وخنم ومعتون بنا أزادك أزاد لنفود واكتصنوى ان اعضاى اوازادكند غنام أزاد نشوه والكنظ حامله ماأزادكندي فيزأن ادشوه الرجه افتيأه كرده برده مكروه بودكما دردا الحاحداك در درد ختى وسادركودك خالش راجان كودك برحاق بودرعا بود فهصةت واكربرجا يحلود وجايش وأماده حردوالوه والروام فونشايد فريختن وهرينا كالزلم خلك أدادك فالخالب امتر للكرد مودي بمرد ميرات اوأرادكسنائ ويرابوه فاكرخواجه مهه بيداران يربى او واكرية اكرده او وما ورند وباوركفارة الأوكرده او دراتش وبراسفه وكات أن ابتذك تخفى نبات خوش اكات كرد اند معا لمعلى من ط كردك ورهما وحندن عن رمان كاكرور كاه تعقير في مداو داير استك

ا بناز الدكند دياكورد كرتوس الميمايشكن وغراسطداى طالان م حاصل فود وصف اعرع كندمقان آنن حام لود تاكركفان وا وكفارت أزادكرون سنكا نودواكن والدومايس سنه دوزه دارهك شوارن شصت سكين راطعام دهد والريش از تفايت مقارب مكنه كفادت دكرواب شود والرنتها باكرد رطالاق مادكردع كي سؤد مدات كفارت بودوز لطفارجي ودائا الماآن بودكية داسوك موردكما عياليمة تكنه واكرنت مضادهد موابعه واكريضا ندهد ومهداع اكوروسام ودا عمارماه مدلت دهد ماكفارت سوكند دهد ورجي كندماعيال والأكمنان الزامكنند تاطلاق دهداورا بالكرورة بواكانئ أخته باشده بسركنند كتاكفارت دهدورج كندوياطائق دهدود رظهار والماايش اندخل عير كالنابعة الما لعال آن وكلم و الما خود المنامن وبكن الدياتة وموىكندوياكودكن فالنيزيد بشرككم روند كالمانت باقبال بنفيندم بيش وى باليت ونن سمات رات مالماليت مرد عوى كذكان ونا دريم دزناميك ويواهى ندارم حاكمك بديك كراهي ميده عناى كمزرات سيويم ان نا ناكريه استحالم فوايد تاسه الديك كويدانك في دا الراذان دجى كنحدث نند والريان ماستده الكومية آمزورا كولمنت خطف وس بادال من دروع كوع انكر حاكم آرز كويد كرجر سكوي الرافز اركرد و ووعقلنى غكى اشد وجم تسندوال كأوك وحاكم كورد مكوجا والكراي

الشانحة داندواكرا داعامات كنندروابات وكب شاطر والاود كفتي فكشندوس الزجن وستابين وصل كمشناه خاكره برغة تريساه وكسب وايل حلاله ووربعل وأن ورنيخ أن اجع شطكهن سكروه ودوك غرطكنده وجه بوى دهند روابودكرب أند وفويدة نكتاب دي ودناي مباح بودور ويحان وان رواسوه وتسكن حلافكا غذا آن روا بوداك به سنغام بساندوه كادرا لدوكا غلق فيتروع والمتين سينات بداء ورديا واخرب وهكك تشق غادد دردادن سابيناه فالسائرا وروالوك مزدهجه سام يود در سام استعال مذر إسان در والوكريات ومن ودري و وتري و بسائد معدابات الخان مل من خذه وازان شانه كون واجر بديكي واد ونقهه اربنيم وعساب وعويشة كرمياح اوجدوا ابدو واود كفراخيان مباح اندىك موم من د أن كتأب السّام لم المؤنين على ونودك عرف فاعلت كشدور التدويز ادادون فود والدكونون بكرهد وجن ووشد نسا بدور مع مكد غن دومات كند دوالمكالان كي دريازان ودار مع وف دريازار مع مكويد كاللهم التي اللك خَيْرِهَا وَخَيْرَامُ لِما وَجِنْ فَعِيْرِيكُ وَرَاغُ هَدُ أَنْ لَا الْوَالْوَالْوَقَ المفائخة والمستناف المالية المالية والمعادمة والمستنافة والمستناف الضاف كالادارد وخريع راستكويل واجود اندائة فالغ شود وهرجه بمردم وصلح يبتردهد وهرجه سالد ختكتن الدوساء خب بروى كازهد

آنع وهرجين كاكبن داده مائح مإحلال ودواكم بنائق تقصيركند روا بودكرا وداسنكي آدوهمين كرازوى تنابود حلال وداورا والنغرط نكروه ودما وعرجن تعصركندما سنك سواند آورد ف اوراوسان ستراي كرداده ودأرا دالداما الأمك تكف تأهاغا مكال دواكر جيزى تاردكاد كندوجا رابكذارد والعاجن توامام ازمه الدقاب هاين كذارداتا مدتران ودرسواى اولورد رق في المراد و ال واستفنطت وصت ماشد والرهاى سنع ارت كى مالدى بروان آيتيون عروبنا الادمان والربه كي السرون فالدعف العيه فيأدت ودكأوي بعياب وخواجه واستكدد وزيتك ان تعمر وانعق كندورج ونبن وصيت والعدواك خامك تندر باطلعدكتاب الكار تقرف فحر و فراب ك دفقاع وخلك واصنام وانواع قاد وحملة ع الت وروان في معرون كرنام خلاء ويجان برنه وكي كعليد وجلهاه وسيخ الابوز وسأهجر وسارساهي وطانى رتعلم وهرجيزك خلى تعالى ولي استوسائع بكفاره والتي مطوان ومغيّان وكسب نوحه كران ساطل واحرة شكتن موه ودفن كسنت وركبريدة ستساجة مقرى وامام وكسب بخفط صالالت واجرة فقله يني يحروك شعيدان والعرف يت مواد وتقرف درين جكه منكوات حرام بعد وعرويز ازان حاصل آيجهام بوداتاك تصاب وكفن دوش وغله فهن وصراف مكلفا يدازانكر

وبين ادمنغ فيشدن فتخ يع والنحدكرد واكرميرى عرد وأسأللع لحابز عن المراسان و المراسان و المراسان المراسان المراسان المراسان و المراسان و المراسان ا والرسيع سوه بودكان ادبيليرة مكون مصلت بوداك فن بدار بأريكى وكرون شه والرجر والمعرف والمعربي بالدكرندان المعرف والودكوم ملارق ميب سشأنه والهدمال يع فوضنت كويكر بوام انجليها وبا والمعر مناويات ميدوالله بوري والتورال مناعد المدور كنداما وملكمان تنايا السالنه والديوشادى بودوعيد الآستى بعدسلكردكنه والرجه وعكره ويجان ودكناه بم عنرهاى وي والرمنة والزادكرية ومفروب فسيتعا فلكرد وأيكن الفاعيب ستاندو سيردو ترطخه بإن وفروت وماود وصيور خاكم موت الماىماء وصفتن عامل المعلى بعدودكن تدنان وآب الدر بود وهرجارى كرون ومد وسند بكرات فروحان رواسود وهروركم بروشنددومان دوشنا ود الرشاع كدواتهم متعل آن ودكيوت خرين دهند وتسليم المشارات ودكنها يكسنان وى وسان أيون معردران مطعم وشيب وكراختيا رفاف كردن بالكرتاء جون وفينا يخوش به واساف طيب وأبوينيا وترينما كوادجنيه باختياركنند بغره تنه صحيخ ووعبه اختبار تبالكم الآبامناد أزج فاخترزه وخيارونغ مرج وبادعان ومانتدآن جون معيوب ود

ونفت تدراب آن شدوكندم وجودهما ومونه وروش كادرغلكارج باداردانمهم منع كندودينان ووند جونمهم حاجت بدان دايد و باخباج مهم بدان وطع زبادت واصد وينارات باذر مارد وين كالعا بارنتى دحت مناع خريان كرايشان نخ فهر بدائنه ومناع ماى ماي بهب سارت نفريشد وسالعا ندادكم صارقة فوجدك كددم سايش خداى والمتعار معار معال ما روا معال معامل م وهجه درون وكبل بتدران بالبدحش يجنس مفاصل والمؤد بقدران السية ومجيه الميد وم شنه تغاصل عابات ومن عدوات المراب وسيرز ولد بسيم فسيه ووخان مواسا شاما مقدمة فالمتاكم ومتعاصل ومعدور مني والماسان والماسان والماسان والماس والماسان والمارية وديان بيغاردوم فهختن متدوا باشد وون فيه والمعرض لرمان متاعج وكربوب واباشارتا مالص بالدوساع تنب ارهاى ريادت فروخان روابوداكر فريدة اهل عرفت ود ورمادي وريادي هاد الدرجه مقاد وسيه والهداند نيادوكم والع باطلاحد وسايه بسيه وست مودكر إحل معان مودواكرا حلمتين بوددرست ودوباليكردرب لفظ مع كويد حياج بابع كويدان شاع عنين نداح موذ وخون لاكويد بخريم بلغ الكسكة معلوم اللورند بيع درت بوداً للفظ بيح نكونية ورامني باغتد حاللهابت ل الشائرالمابع وستبع وناعظ يكفنه تاسغ فالنونديع معتافة

فهند فرائي كالمساكلة فله فراحد الماكرة فالمع فسيع وأي دباشيع زارت اذكى ودشعه باطلاوه ودرشاى وششاخان كرد شعه ود شكها به واتبادما تندان رغاب والفل وعلى الفلهارية كشنعه خالعت كالهاب لمان شعه بود و الماليكا فيشعه وده جِنْ شَرِيكُ رَاسِلُومِ شَالَاغُ كِي مَثْرُ وَمِنَا وَمِطَالُهُ تُنْسَعُ لَكُو مِالِمِجِ كواديثه وبازوشك وباخرنا كالقت كسارك بادوبا ورادادهاى جرى معكده وإعا عروداداى مال وحل تعمد الاطاكرداد راس التها والفاسه فكتجينون وراعالها بالادرت الربهائية مجودات بودسوكر أغيدات بود ماكمة عاوت بوسعكمة ننمتناوت بوبروتدمال والإنال ويزى والانتود ويتعقيرانيان ميان ره دويه والريققير سيكاب ودعيان نفضي كنت يودواك ولتغايا بالمعافعة فاستك ودعة فالمالمال المالية مضيب خودمواده وتركت ماجل ماطل بود والركفرك ومان ماس تركت بالطل شودواكر يتركت مل بسته لود شركت مأطل بود رحركي بالمهدم ليؤدد باب المضاربة آن اودكى روباج إمال كى دهد كر معامل كن وهرجه سومآن إجدارا قرادى دهندك علي نوعت كننال وجد يأل رابق وتست كنند صحيح لود واكرمال الخطلي افتدى تقصيره مساب ضمان بمغداونه سال فهد واكل زمضارب تقصير مضابعه فنهان برخدا

بي اختيار روا بودونون تربع ماكراه درت مودد بداك الداليس بالغرا بدوشه بعصير بود والربالغ بنده صير يودوم ودلالالظفة المالية ودبعادة مالخويدة والمهون المهون الركدة باشند بره دويدو جوان عيم بدون تشهد و مادن الم بود ومعدور طابوداك وين معرعيب بدا تعدم الع بود والرجد ان مه دوريدا شود رمته اود مك المتبعث وحدام درجي كراكردران كساله والتود بهابع بودوك بعدائسالي بدانتود برشته كابود وجكرا انعقهات علا عان دائق معانود وفي ندما ويساوما ورانوها دائن دون كى دارنىلغرد ازاد آند وهركرنزى غردماليكرات رادمان عيض وباعفل ويخ دونجول عيضتن فودور فروشنة كزلك يزواب ليكاستبرادهدا لكروفي شدوبي سوه مردرخت درست بودكل والحش بدا نود خِلْغِه الرانكور بودغونه سبد الدواك شكرة داريود فكوفرة ريخته بود والرجل ودخورة الترزيد ودريك كوشه والرجش اين ويشد ورست وجون مكسال وشده واماكر دوساله باسه ساله باز أياده فروشه ورست بودالرجية وسلاحن سعانوه وحضروات والبوديش انصلاح فروخان والركبي بالبيان بالبعن والماسل إلد روابي كرنواس باجود كاندم بفهف اسا اضلاق ودكاجتى دهد من في السا الشفعة على جنكور الفرور بعد عن ناكرد الريك منتورد ورك

والزناد مدان الى ترقف كنه والرانظالم ترسد بازجى وحدواكاد جدا وناش را بارد بدوان دهد والربرون عرم بارد سالى متريف ك اكرجذا وندخ والمامدون نقرف كمنة الحذا وندن بأوريا آند والريدوت نى تقصروى مالك تودناوان فوداكن تصير اودناوان بود ات عادية هجه روس ودكرها القينوة الوان بودكرجه تعقير كرده بود وشهط ضان كردواو درعن ندويم كرنها ضانكروه ووجون ملاك تودناوان نودواكرة ولنكريه نودويه تقفيهما اك تحذناوان نبود والربقصير كاده تاوان بودواكي ازمك ميرى بعارت بستانه وكريك عارب وصله ملاك تودى تققير تاوان وتعير يعدو خداوند جرى رجم باستيركنه بالمسالم المرادعة فالاعبان ودوزوسيم وكندم وجووفه ادمونرا جان والودنخ طائك إزان رمين فوملكورد مت سزادع بود وترجى كركه بوندمان شرطم وند ومزادت والمائة بياحل معين صير بنود جرن ستاجر باشخر فهان بابند اجان اطل تودوسا روالودينية ومدرك وجهاريك وبابرندم ومال اجادتلانم وجدوا مكركة والمريه باشندكر تخ تقم ميرماند الكرمان ترطيروند واجارة المغشية دوانودواكرا جارت كردة فعد عدالك فردى تعصر بالخرا تودخان رخداوند في ودواكية قصر ودضان بدى ودواكه وي

ليود ومكروه ليود بالمجل كفادشاً وكت ومضارت ومفالطت كردن وعابزد باسب الرفن كوكهن حرفار واود عال وون تاشليم اكننال درست بود وكرم مون ب تعضيه برقين علالك متود تأواني مود في ومالت سامن بدواكر تقييه فن ملائد بتوديا وان بودم فن راور بقيت روزه لافحاب كنندور بإدر ونفضان باج دهند والرداهن درتقهن مهون دسقيى ندهدتقهن بعامنود بدستورى مذاوزتى وضامن آن بود كراكه الماك ستود ومنه ى مدى بود بنشف د داكرد ستورى يعد مقته حلالا ودهم بركارد الأكراك كمقارب واحدوم مرجر ننتيت والرياه زمهون وافي ادن مهن بروشه بالجست بالمحارة ماعماودت بدهد وبالزادك لأفكآن انقرفات ارتجله ماطل ودعارين وستورى دهد درست بود وكرومشاح فترت فاكرده حتيم بود واكرا خربا بأفك درمهون مفقه شلاكرين بالتوري ودكنفية آن بفدار ندايه والرجةن اينا واكارفر اليد نفقه نيز بعث بودواهن المالمقام ادالك طاله كونك دباب العادة والعادية عن كرديق وتركى مندورودانان مطالبة ودانكند ودراد اكرين ضهى نعنى ودورما واجب التذكر مازدهند اكرجه خداوند ودبت كافر بالمؤمن بومواكر ور سريك طالم لود وو بعث عضبي إودواق اندكر ماوي ندهد والرحد اوندلى فأسلماني دهد والكافي أسد الى تعريف كنداكر بازيايد بدورهد

منع والديد وسكوي الفرارك لمودر وعلش فكي المثدة اخالا كندوراد أى مدى به والروس كندو خين من خلصه وسيكن المواكرة الني را معلى شودكرجوي نوارد ازجس سوان كمند والرائكار لند تدي اكويد كركواه ساور جذكواه ساور كراج الفائز الرعاط باشند بشنو يحكم كذواك عادلت الشان راندانكواها فراموة ف دارد كالعلاكواهان مليكند اكعادل اشعهم كلندواك ويساشد وكند والخصركوب كراه وادم كويدان اعت حاضرين والكويد كدادم فاحق مدي بالويدكرجه ميكوي ا دياسكندميدهي الكيداتي قاضي سكرداكومليكر از صلى قريدا كروكند بدرد وخويده والربان بايت فاض كويد بكرى والله إلَّذِي كالواز والغن الغيم العاب العاب الما والما والمعافرة تعلم والبرا بعل والعلانية كران مدى من لفه دعي مكنان ونرهيح يخفى ازان وجون إن سحكنا سي كرد واكد دوقت سحكنا سكركيد كمنتعى راسوكنده ويدكراوع ودكراودا اذمن اينحى ببابيد سلا أكرين غورد دعوى باطل كردد والرسكركون كربسادندار وستنى كومكرسي داروب يذعى كوالانود واكركونيك كأوراء مرسكن فأ دانو كرف ارتدام والقاعلم بالسب التهادة كواهان مايدكم بطاه إيان وترفيط وعفاف اشند دفيج وزبان ودست انحياء كردار بدوار خرورناورا وازعقوق والذن وارحرب كفاكرين رعبن لاوسانت ويساتن

بأجاح بشاندوتعضم كنددرداندن وبإدرباد فالدن وعلف اوزعا توه صان بيعاود وساع كالروى فها بندجن تعقير بود للعارف الودوكم الوكاران جون درحفظ جامعات فيركن تاوان بهدكا بودواكر تفقير نكنه تأوان مريى بنود وهم اختلاف كردر سان البشان والضينود موكند ميشاكيود وكواه مرمدعي لازم بود باسب القضا بأوا عيرتقلي بدان دارد فالكاللة عَالَ وَعَالَ وَتَمَالِمُ عَلَمُ مِنْ اللَّهُ فَا وَاللَّهُ هُمُ الْكَارِقُ وَمُنْ وَمُنْ الْعُلِّم كِالْمُنَافِّةُ فَاوَلَاكُ مُ الْفَالِيْنَ مَنْ لَمُعَكِّمُ إِلَّالِكُ فَالْمَاكِمُ الْفَارِفُولَ وكمكنده ماردكرعافل وعالم تين مهمان ودوكتاب خلاى وماسخ وخسوم وخاص وعام ونلب واعجاب ومعكومة تأبه عالم بود ويزعالم بسنت وسواتا وناسخ دسنسيختى وعالم بودمر وجوفكالم عهب واعراب ايفان وسخنه العلم خلفاع وجل وزاهد بوددونيا ومتوق بود باعال صللات ويهيركادبود الكاب وسيات وحلكنا لفعادهوي وحريون بدبرتعزى وجون بدبن صفت موصوف بود روابود كراز فيل المام حك كندد رسان مومان روي كم ولنشاء بالدكر والمنطق المالي والمناه والمتناه والمتناء ومخرف بود وجاش كوترين ويوشد وبطهارت بودوجيد بريكترن تمرث ودوركت غاز بكذاردوليت ضاله فسيسده تاروى خصمان مقبله بودلك بغرهايدارمذع المخاش ونام خصم بقه نوييه ودريز ميزى كدوكيك سكويد وخفيرا ليخواندو يحكم سكن المجان رد مكرخم وعوى كدة وامنى

دوكس معتدروا لودكركواه شود وجون ارف كاكواهي طلبسته واجب لودكم كوامى بدعد سكرالله داندكرسب كواهى دهى ضريب عرسان خانكر ردى وامحاود ومعر لودعس كنندويرا الكردوا بالتدويالوامي دادن باسب الضّمانات والدّلون جون تعضى رابر يكحقّى بودرما آن في كذه الماديكوراكورد كمراضان كن آن ديكرو واصال كذاف من باجلىمة تن درت بودوجان اجل فرارساء يم مالدان اباحفم بسيارد ومالتن باليدادن واكرند مدسوسداورا عبر كندواكر بالداحاف كهددرست سودواكركسي اواى بعد مؤجل واران دوخم مكى وافهان رسك اجلمنقطع سودووام دادن واحب بود والروام مرح لي ودهم كلطلب كنه واحب بوددادن والردفع الذائد حس كشند وبراوالعاب سعود قاضى دارسه كرمتاعش دافهشه وباحفه شرع هدوجي فيابند ازمال بدهده وام دارحاض آيدوكواهي نداردكردر مقاطركوالا خضية أضكاك دنت وى رى شود وكسان كرمالهمان كرمة اندار ففان مرون أينه والديراكواهي ودكركوا وحصمت والمطلكند باستدان مالها حداوندما دهند وصادوع فروه كم حركه والمكندونية فضاى آن تكندود ود ماب الصلح والموالة والوكالزاماصلي معانية مكر تعليل أنحرا وا نكذ وجون عزى صركريد ورضاد ادند بعدادان سواند بعوع جِن كسي اللا يتخفي وداكنس كرمال موى و دوحوالت اللي ومركن

وسعاهد يخوقت غازمانشه واوقات فأنجيرهاى ديكرصرف كمشه وبجاعت حاص تونه واذانواع كبابر بيره بزياه وزيان شاهده ميز بأبدك بطاهرامان وستروعفاف وبطاعت شوصران ماشندوان فن وعمر مهان برعارته وكاحى عالف دين حق روارات والدوري كواء يكى سنن مذاردمدتى سوكند بعن ديعوض كواء دمك دوافيدا سادر احكام ميكر بنيازة بن رعا بأشاء كماهي وسركندى وكواهي كفاره إمازيت مفيرانيان روابن ومنداختيا دامادرحال اضطراد كراجي احاذت ويوصيت معاباته ودرهيم كمج وكيدوا بالتدوكراهي سكان مامل بعابانده بهككر للأبخاجه وى المالواهى زنان ديدة يتماوطلا الميح حال الشفيند المادراحكام ديكراهي دونان عثابت بكردبوديون با مدان كواهى دهند وامّاد بعندها وامهاكم تقلّق بنيان داردكواهي زنان تنا بنوند وهمكى كركواهي بديعة دهده جون كركواهي وي الفتحة قاضىالنام كنداوراتا وان دادن والدنشم بعلامتي كردانندكهم كس بداند كراهي بسع دادوات وانترش برون كنندوكاهي بيد بضربه والهد وكواهي برسيد روابغة اسا يسأر والوج مكاه براد مرمادردوالود وبجون مخص الشاسد موكواه سنوة تاوف اسداوراو اكرينا غيه نشنأسه وبقل دوم بكاعماد الشايندون توبت كند روابوككواه شود ومرنف كعشا سندكواه سودروا بود والضنا تنديعه

ان سوكند واجب بود وتابّل انظار حولكفارت سود والرسوكندو كالمدى كذرك معطت وي ودبائ وى دران باغدروا باغدار كمندو شرى كفارت سودوالرسوكنلخوردككارى مصلت دين ودساى وى دلايا تكذله دوابات كاكمند وكفارت بودوس كذلك كمشكستن آل اولي ما دردين وديا فبنك تعكما ويتسود الادرا بالارادكره شد وممكندى كفكتن واغكتن آن درون ووباكيسان ودروا بالتداكرينكند كفارت لازم آلد وكفارت محكفا أنادكهان بنابع وباده مدفر طعام دادن بود هر بكرادور د وياهج دويشي وا دوجامه والرين والله كيامدارين هكامرك فالموكيك كالنغوان سه دوزيوسته روزة دارد وحدالكرسواندآن بودكم اروى ميم ورساب وطعامين نان وكوشت ودوميانه فانتنب وروعن كاودووتر فال وفك اما نذرآن بودكر ويكراك فلان كادجان بود خدايرا برمست كروزه دارم باصدة دهباخيركن والربنان تكويد دونيت واعتفاد اوابيا بكذا يونجان في دواجه بود وفالدان من والكريد كرباخ داعد كرم كم فلان كادكم بالكزان بخزلت فلباث والرآن ميز بوقق معبن كند واحب ماشله بالتحين وفاكره ل دروقت معلى كند واحب يوصل عِرْمِ فَالْرِدِنْ وَرُوفَ مَعِيْنَ تَا وَكُلُنُهُ آنَ عِنِ أَذَكُونَ الْعُلِنَ عُكِلًا تكتلكفارت لانم آيده الركبي نفكنكك رى نكد وطالك أن كارد

بالراوه وجدا الخصم آنحال فالبنيد وبالدنود الان محاليموه ديك بجو باختم كند وديجرا حكام وخسومات وكالت روامات محاصره غايب دانعابات كروك لواكن دوست استكما مقت وكلى فاكندك بخانية ف خصوت نكنده ونشا ليدكم قاصى والراجي معاليكالت فإشف تأكركه باورد معكات وجن خاصه وكيل اعزاكه بالدكرورا اعلاكند والفتوانداعلاكهن سعر لوك لكواهي سريد وماليد كوكيل عالم وبصيره وبخركفتن وباليدكردي دابعسلان وكيل سازد الكفارات وبنزديك التحراه كالمكاكمة المتاكزة الدعالف على فالمعلى وى بود وبنيانين سحكنك تقالت بنود وكيكن برة مندكهد شل وكند بريسوك والمنه وسنر ويحاب والريخفي راكوري كربريارتا باحصودا يزجل باطل ودوكفارة سودوجود وكروترسارا مام خلاعات دهند والرامام مصلت نرسندانشأ ناسورته واعبل وينون حكنلة روابود وسوكند مطالاق وعتأق وظهاد ماطل ود وسوكندكون وخشناك درست بنود وسوكندا حكى تودالة نبيت وحنير وجولان نيت خالى ودلغواده ويفارت سود وسكند رواسودا لاسوار ويقاين وهرك والمناف والمربية والمالة واجب بود نفض سوكند واداى فيصه وكفايت روابنود وهراس كندخود ومكرد لكناء فطارونينى

جيح حالنوانخودن والدولخوده باشته هجنان بعدان شتن بالط عودند واكركسي بالفان دست درانى كرده باشدكوشت وهجه سلولشان ود حرام بعد وكوشت استكري بود وكوشت خرسكوده ترابعد وكوشت استرازهن مكروة ترابعدوا وساع هجه نيتر ندادحرام لودوا زما هي ويتبرع ندارد مأم بودوازم فانمجه دريرين بالجبأ فلحالا لودوازم فانموه وبال نزندهم بود والعرفى بوءكم بال دند وهرات هي فود بنكوند اكر بالسيشير زند حلاللود مخايروى بزحلاله ودكاله حام بود خايد وي في الم بوه واكرخايه مانداندك أزكدام مرغ است بنكرة الرهرة فبعانين راست بودحرام بود والرفي لف بود حال الدو وسيفك مريس بأسلك مُعلِ كُنُ عَالِم الرواقي سُرانداختن ورهاكرين سك بين الله فالله أَنْ أَفْت برد حلال ودواكرم المفته بود حرام بود والرب ان اللفته بودم حالال بود عالد بعنرانتيرة معلم صدى دادنان دريابند وخود ذمخ كسندهالالبود واكرنان درياب حرام بود ودرصيد ماهي بيم الله والله أكبر كفات حاجت بود واكر بكيديا فاصلر بود حاكرصيد ساهيكند روابو دوالأماون ندارندكدرنده اراك ويدف أوده بامدة وما في كديدام كيرند ماريك كدنك درياب وفي كسنك كالردام كتف حلاله ووصل حلاله وجون زنده وساب كالروراب بادريبالل موه بردح لمنود وملخ دباكر بأردحك المعدوا مادردم بالماكر مؤن دوع كند روى بفيل ويسم الليوالة أكر مكويدك الرق وي بود وبابعدام الليمالله

ودنيآن لودكم كنه موانودوره فكفارت ودمكركه لذركرده ودكرفك نفوشد روابا شدفوختن الرجه بماى اوعمام بود والرند كذك كارى بمنه وناكره تان دردين ود سالولياته و مواده كمكند وكفارت ودبري واكرندنكندباء دكند وبأسوكن لغوية كارى تكندكه كالهونان درون ومنا اوليتهود الركبنك تشارت آن لازم آيد وكقارت نفص نفدو معدالاه كردن بالمابود بادوماه بروسته روزه داخان وبالشست مكان راطعام دادن ادن هركذام كبجلى آورد رهابود والرازين أستوار ندهيد الدون وذاد والنقاندداسكين راطعام دهد وبالجامر لوشد والران بزين اندع لدوح صنعددهد والداين فزيخ الذاسعفا لكندود بكرجان نكنه ووقت كفارته وتو نندونص ندوعهد ومكندود فالميش ازنفش كفائة مهدوجدازان نقص عصد وسعك كدند ديكر باره كفائ واجب شود وهركه ارخدا ويسوله للله ويكى انبينا برايشود بنا بالأدبابيكم كارسواند كفائة سوكند بوى واجب بود والقداعار باسب الصيد والنباغ كوثت اشترعكا ومكوسن لمحلأ بودسكم المتال المتان بودكونك وى مام عنت مردم بودكوشت الحالمود تأكرات المصند حالل سودواكر بعضى عندة وبعضى علف بالقباع مكروة الودنة حلم واستبراها شترجهل وزبعلف بالشاوه وكاوبيت دوز وكوسند ليفخ وبطيخ ووز وساكيان سعود وماعي يكروند واكرادني اجداى كرمادكرة يخم خوده باشت خوشد هيم حال كالكرباك بشويده ومرجه دريتكم استان بوة

ذبح آن مكرو ولود ماكرست إت كريزوت وديكرى بنردك أساب الاطعسوالاتهه وهطعاى كدودك خروبانزاب ستكننت وبافتاع دروى بودخودن آن دوا سود آلحيراندلك بودهر حيزي لأ كخون ووان بودجون درطعام وشراب أفسد ومديدحرام شتح والرمد اردرجيني فنرجه افتدس دارر أسفكنند وهجيكوالهوى بودسكانند مأبعي بالحاود فاكرضره بنود على للداود فاكردون يح لف سيختن مواليد وليكن دريزاتمان سورندنددرين سقف وهرجين باكرمون روان سود ورطعام وغراب عبرد بليد نستودك كزده وبربه وهرطه المح دروحبوب فعواز إبكركفاروهالف فراكنند يليد ستودود راماء درين وسيمين طعام وشراب حدول ما فيعتكا جارحرام ودخورون الارتب امام مسين مكرانكك معالوه عيس شفارجهت شيخ وشراب وخرخورون مواسوه وحيرى ساختن وحاسك جلم يودونقاء بروجون تنره سين وجوي المتعمام بود تاكس تودواك الشرع بشان احرام شود تاكم اسكى التحلال ووخرجين كراتحه وبأخل اندن والودخودون ومهاروخره بحال ختيار روابود وردن وجين باضطارسه روابودة روعة ودن حزراكم عنود وزباده ازان حرام إود اماكسي كر اذامام ي يرهك آمدة بودويا قطاع الظربي بودايشا براطال بود

نكوبد وبابعى سبار ككشد حرام لود واكربه بوبود حلالهد ودست كمشت كقاد والمناعلا المناعلال والمناعل المناعل المناعل المناعل المناعل المناعلة وكوسندن دادودت ويكياى دها تكننه وبكفته والكاوبوده جيادي وباى اورابلدود شن معالنه وكارد رحلقوم اوفد وساند وساز تزجدا نك ذكر كار تعدا جدان بودكر كل أن روابود والماكل كاردسة ت كند دبي تصديد ازن جداكند حلال بودغ أشره وزانهى أشتر سنده وكأدد الدسينة ي زند والريخ لنداغيه فبغ ساريكه وباسعكس درحال ختيارهام المدودد حال اضطراب حالا بود ومرض اجوان كارد بركلوس الدرهاك والمنة وجوا جيله وعبسه مرقى جداكند ويوت ادوى كتفده وجيل عيوان ذي كند كمفن سأ يد فالرحن آيد وياعشوى الوى عسب واللهد وعيه كرديكم موى برا قددة بود وليكن دوح دردى بأسك بودد بع مادري دي وى بود واك دوح دروى شدة واشدويرا فأرفيخ والبيكرة والزعمام خلق نشدنا لوده والمؤد ودرب وروزا بنى ازخا ندبغ كروة بودالا عندالقهد ودمنع علالخون ومهان وزهدان وفرج ظاهربها طنني وقضيب وخابر وسيرزى بية للعوسعيده معددة ونعن وسيلت كددرم في يشت وى إده وبيا بابه ودرُّسية وديك وخرزتُ دماع إيناجل حدام برد وملكوك وعدادم والبني و موى كريتم فده مريكت في واستوال ودندال وزكل ومروينها مروشيرو خابّ مرغ كريت زبين بيداكرده ودايخل حلال ودوجدادياسي كخدبرود

وقف برقرندان طفل خردكهه بودروالودوا حتياج تسليم بودواكر بالغائشه البت لستركي كذه وجين بقوى مقت كندبيش انشليم ذرجوع تراللكره ديتني تربط ووفت درست بود تاكفر بالمان ويزكار مان وتنكرته بودمعين نكند ووقف موليد بابركر بهوقف درست بنود ووقف مشاع درست سنود وهجيان كارمصة آن تعرب جداك درب بود معت بفرندان درست بود ماید کرست کاددار ندمک معمی بربعمی نیاد کنته رات ووقف مها وروريدص يوداكرمة كافرات ووقف كفار كانه روا سوه ووقت سلائان ميكنشت وكليسيا والشكاه دواسوه دوقف كفادرين معابود ووقف بعسا جدوكعبه ومشأعدا فخده عليم الشلاء هابودوكرف برقوى معين كرده دركر الداران مقرف بنود واكر معين لكرده ليد بلكرناى كرده بود هكر درعت آن نام آيد وقف برعك اود والروقف برعساكان معتن نك كآن وقف مرككس بإدكران راي وى تاراي وقف حيمل التراجة ازهروى واكروف كمندم وجود ميروسين نكند بردرو يتألن وسكينان وسلانان مسالج بودواكس فالمستعدد والريشاعد والرغث حاج درا ذا بلا وقف كذه رفالوه وروابات ككركسي الررابي نافأننه توتيب بداوع ترول تاعروى بودوياعر ماكن كندن الشرطي كركرة الودبذا فنام غايد ولهج حال فالنت مرط مكن لكنابد البينة أسحام هب وهرك حيرى مادرو بور وخواشا وندان عشد ويسلم رجود والو

الدجه عنام ملاك المساحدة المان فوردن المراجين حسين برجل ورخورون مان وآب دوارده حصلت وموده استجعاد فهن وجعا رست وجعا دادب الماجها دفين اول باليكر والذاف الخلالت رحدارنيت دوع بداغ سفداى دوزى كهه لود رصادى سم ورطعام خداد نام خداى تعالى بركيرى حيصارم يون طعام عزدى تكرحى تعالى بكذارى التاجدادسنت اولككيترانطامدت بنوي دوم برجانب ستمتى يهده انكثت طعام خرى جيارم درآخ أنكثت بليسي أنأج فادادب الذاول سينى خد طعام خدى دويم الكرات بخدد باليرى وخود جاري يم الكر درمهمان تخاه ككي حام كليدا خدست ينعني وجون رخوان خرافياء خواصل خردن مران خوان نان غولك كركم يعودند أمام الشائر العزيرة ماك وننوبسيا دخودن مكروته بودوير غوردن ودوعلت برعن سيدا سفيعويت جب طدام وغراب خوردن مكروية وآت بسية نفس يحوز دكر رسول وفودكم حكم آت كيفس فورد درد حك بالثود وبالي كاول خداونه طعام دست بطعام بره وبآخر نود تدست بدادد ودردست شستن ابتدا كبي كذر ردستات ميريان نفت دبودوست استكرمدانطدام بيت بازخب شدوداي راست بريشت راى جب فند وككر جذاى تعالى مكذادند تآآن طعام لينيا من كرددكتا بالوف وهجر مكليت دران درت بود وقف آن دريت الدري ومراودكان وشام وعنى ووقف درست بوهناك شلهك لدوالماك

فأضلتران وللهود واضع بالمستشر فتشاب مكورته دخاده دوالود لوجه ومست كالمدوميت درمعامي اطله ومالم مه ماله دخرو لأاطرون فأوغلم وغضب وكنشت وكليسوا وأتفكاه وكابت درستبودما دروبيدوخوش الرجية كافهاشند التابر يكاكان كافهدا فاشد ما بيكبر وسيت دوم وعادل والبركيرند والكواه رنكفته ودار وسى قاندكركن وسيّت بالدوابات والروميّت جزفته العالشكند منت بالبود ماك بدي له منت رائي بده والرجري وصيت كندو سالفانه شش بك بود واكروسيت مال معين كندكردر سبل خداص كنندور عادنت عاملان تفاد ودرونان وشتما تدووا الآرساء من كنند واكروميت مكى كذك مؤلدرات مادر بودرت بودي ي معلوم درست سود واكرد وبيأرى اقراده وكسي اجيزى وعقلتن برجاى بود ومتم بالشدان اقرار بإصل ماللود واكرمته ووالنج التعامل المقرار كواهلود ازاصل الربيون كسته والكواء باوى بوديادى ازمد كى بعدن كنندوهبة ورجلى درت ودخانكر بع واكروسيت كندان كيمال ماكى مال آنلى كويت نبان كويد بال كفته بوندوك والانات كفته لود خوشته وعبدونه والرنتقاند افتت اليدانيان تكدول سونله فاكروصتني باستعظموه وبالنكواهي فيدونفهوده بالندوير بعل نفتادبان نه البخاصة مكان دوارغ فامنه كالنعوارين

وكربغ زند طفرا غشيت بود أكرجه مشليخ كروه بودرجيه نبود الساكر نسليم خربشا وزوان نكروه بود وعاين آن حيز بافى بودرجوه رسد مالرعين آنين باقى بود وباحدى دريقابل ل فرشا دويد انكر رجه بنود والديوى انعال خرد برون كندكان فرخداى فراوروا بنال دهناه وآن كوفي شود بالدك فرادرونني ديكرد صد ونشابعك دران تقريف كندكتا بالرثية وَاللَّهُ مُنْ النَّهِ مُلِكُمْ إِذَا حَفَرْ إِخَلُمُ الْمُحَا إِنْ زَكْ غَبِّ الْمُحَيِّةُ الْمُالَدِينِ كالأؤيث بالمعوف ويزمين وبودكم كميريت اددنا بردان خدمرك وي مرافع الهار والمن والمن والمنافية والمنافية والمنافية ورنيس في بود وجن وصيت كند بالدكر و مؤسى عامل وحكم اختياركند كفاسق ومنيه وبنت والبودكرجية عاول باشده وجون ولن تؤسه وجاقله بود وموكم داند مواود مكافر وابود وجون وسي وميت فولكند عداندة سوسى دو توارد وجون وصى دا وفات بنرد مك درد وا داى وصبت كره بن رواو وكروى دكر فراكند وموجى راروالو دكروجى رابلك كندو تديخ واكند مادام كذنك بعدون وفاكره عيكس لازسد كتفيير وتدبيل كندكن أيى الوصى بديدآيدانكر حاكم دارسك اوراغ لكندووسي مكرواصب كمنعك مصهاجر خودورداندن وسيت كالمرابات الكردكيريان كنداتفن اودهد ودراغ لنك دواكدوى الدنبابشية دوصي ديك فيان كردادة حالم ابودكرومي فركنه ووصيت بيني لا فاصلتا زجيعار لا يعجدو جاز

ميراث أبابدانه لمان وسلان ازكأفه مراث فإبد بالحجد خواثيان كقار مالح المعالى منازل المسانان المنافع المعالى المالية المال وهمادرى معران سبان اجنان للإلكي فيل مقط الأنتر أفي والجادم بدى باشناع هينان ود اكتجاه ممادرى بأشند ميران ليسي ود والرخواه رويابرا ورج مادرى وع بدى بود وديكران ع بدى ميران جل عراه والدرع مادى وع بيرى رسدوات الماعي رسد والتفاهريا برادرهمادر بماشد وباق ويدى وبادرى باشد خراه جمادرى بإمرادوهم ادرى دادانكي بود ومأتي آن ديكران البودود انكي فرزنا مادئ بهدرباني فرزندان سادر بيدى واحاكر فرنندسادرى بيشتر وابتده وللة البيارابودس يت وباقخامان وبادمان مادد وعربندالود للزكم أركمقا الانتكان وخاهها دهجاى خاهر دمادرا ادعاى بادريات وحدود بارادرو خام بارادر فاده وخوام اده دردرجه سكسان ماشنه واكحبد ومبت انجاب مادر بوسان إنا ميرات بسوت بدوالدارجاب يسابع للكيكم في صطرالا لمنتياني غش كنند والرع وعدع بيدى وهمادرى بازمان دويرك الخان للِّلْكِرُ شُلِحَظِ الْهُ نَشَيَّ إِن بِودَ أَلَهُم ما منع بوء ما إن النَّالِ اللَّهُ اللَّهُ اللَّهُ اللَّهُ بودواكرع عديدى وهم مادرى ويدى بازما تدميلت يسرع والودوع يدراهيم سودا ماستكريخ ادبي وه مكرند يكتربود مراف وبرابود

علانه المرات المال المال والمات مادرويد بازمانك دودالك مادررا فودوج باددانك يدردا والصادروليد وبررود ختربا بماند داكلى مادرا ومائلى بدرابود وبافى فن تدائرا لِلْكُكِّرَ متركة فاللغنتية في والرماد معبود ويكدختر ما زماند بريخ موسمة كمناه دويهم مادرويدندا ودوسه مهم دختريا ودواكمادر بالدودخترف بانداند مالبرجيادمم فتمت كشند يكمهم ادردا بابدر أبود وبافئ فيزرا وكارود خترما فعاند دباما درويا بدربيخ مم متحت كمند مكيم إما دريا ينسابود وجدارتهم وودختن الود وبإمادر فيله عزميل وبالتوهرة وبافرنندفرنندمير أنشر أبند وبافرنندج بمأدر وبيد وعياله وباشوم ميراث فيابنه وميرات عيال باعدم فهند وباوج دخويشان ديكرجيا لك ودما وجد فراند مست بك وعكثراني ويشتر اذان بحدومان شوه ما بعجه و زند بصاريك بود وباعدم و زند وبا وجد خيشان ديك ينيه ماشد بيشا ولين مكتر أذان سؤه واكرنك جمادياسه يادوياكي يوج ميش انهت ميك بودرات اراست مخت كنندها دفرند بوديش ازجهار الح بود وفرهندهم كنند فرنند فهندرا ومادروب رعب كنند حدوم والدوارد والمرادد والمتناع والمادع بكند ع دعم ا وخال دخالدا وعينان هم نديكار بعد دور تراجب كند فاكتمك وختر مبلعد وبالبادر فادهمان ماسيرات جارد فتريابوه

3000

ويذرنا ندوعه راندادند وبراث وتعدعه دالله وامت الله سوايت عكدام نام كربآند حكر ران كسند والرهاب دومردار وكذار ندكيفيد الكريدادك العدود بأبيداد في مكتن بدوال كيدياد خددوين باغد وميراث فرزند ملاعنه مادرش والعدوه كانجاب ما درش و بيساوه كمازجاب يدخى اودميرج نبودان الداوس اتحام زاده نت وفريندش رابود ومادرش راجي فود وحرام ذاعه از هيكس مولت فيأ بدالكالنن وفهند وكافران كميس ميراث يأسند أكحيه ازمدهب ومتعقلت باشده وسلمانان ازاديان ميرات وإسنداماك كالمعلق حماس مال المراكم المحالة المناسب والمناسبة للسروديون جمارم مادل كواهده مدب كي برنا ودعوف شاهلة وبإزان بخبية تكراهي دهديها وبارتنا وكاساعقل ودواجب الشد مروى رجم كردن والربعه ازافر إربوتبركنداسام معتر يعد والمعددم كند وخواصد عفوكند والعكواهان غتلف باشنه دركواهي وباسه كواه باشندهم كى راهنا د تاريانه سنده وجون دم خاصلا دامام بغهايدتاكى كبنداكم ولودتانيه فالرنث كاست دران كوكبريكاكم سنك كمرز لك باخد وج مكن لدواك غي يتين افراركهه بود اول امام نك مدواندادد واكراهي المتابات الكوامان شك الذارند وجالي ليت وكانندوسنك بهرود وي مهجم نبينات وليتمل مناكور عصوراً

واكرجه دورتين رادوسب بود واكفال وخالدهم مادرى باضائد ميران سي بود و كرم بدى دهم الدى ماشند سولت سان الشان اللكم تُلِحَظُ الأُسْرَانِ بودوالدخال ماندى بات دانكى دراد درماؤه كأما والرخال وعما فها دوراك طراحها داند ود والاخال مغاله والرخال وعما فها دامل موات التي ياد والمعالدة المعالدة والمغاله دع وعد خلال خالد المولك ومؤدمة واجال والله با خِلِعِدْ فِي المِنت ميراث أزادكننه ديرا ميراث رسد والديد أيَّمت الكاكسته مند وكافران المان سيال فيابد والرجيا غيري انقت ميراث المان غوديايد وكال بعداد فترت سلان سودياب وقاتا فظاميوك أيابدان مقتقل والخطابود انديت مقتقل سيلت أيابد الماانتزكديكرموات بابد والركسى اكتفند واورادلى بودامامولي وعماشد وكرفوى غرق شونده وباستغيرا ايشان افت كدان بكلكميرا ياستدوندان دكركنام يشتومها استان كميكم يراث وهندانشان ما ادنس ملكا تاميرك كاذبككم مانت والات مراث ومنافع اينان اوالكان موات كربيشان ميرسدوريث الينان وهنداك والمتخفي مآلت موان وم آلت ونان دارد روابود از مركدام ليك حكى بان بودوال از هروول كسنه بكوند تاكدام سقت سيكند بان م كننك واكحيان بوكرههوم بيرون آيندوم منقطر شورند ويرابني ميرات موان ديني سرات زنان بدهنه والرهيج بن ندادد زموانه

وحلان تدانا كدعوى موجيت كنده الركيي ما بالملا قرانا دادنده بعى بود عمركنز العرض أعمركم كالمادى مقارت كالمعلمة بود بعد و معرود المارة و و المارة المارة و المارة و المارة مناتا الفائلان المعالية والمستناف المستناف المستاف المستناف المستناف المستناف المستاف المستناف المستناف المستنف درود يحود المام مراق المعد بلقاطه بغويتة وياداد وكاماعقل فيد وإجالكواه مدل رفك كواهى دهند وبعات دعوى كند ساندم إدريكل برفاعل بسر معاد معاجب شود وحداي الواطه امام عنرود فواعدان بالاى بناف بفكنه وبأماتن اوراب والدهكدام از باكرامام سط والملكة فالكي افتحدود وعارات ورميادات الرجيف والوح الرجه عصن خد والرمابي الغنين بعده بأشه ومهد عصن بونه برفي رجم واجب تود واكرعص ويده ويكى واستأ ديانه بيناه وكري مانف سافلىكندوجادم دعاقلهادل بالشان كواهى دهنده وباجتادا بخونيةن افرادمنه وهج وعصنه فإشنه بعهونجم واجب بودواك عصنه نبأته ويكى واصفانياته نينته وهجلكركى واجتع بيش الأنكروردست امام افتدا يقبكند حداده ي بيت والراجدان انكدددت امام فتاده بالشدو تبكنان وافرارداده بود ببغوافي اما يختر بوداكر فوامد عفى كدواك خوامه صدتان المرسنة والربوك إعجادة باشنه بعدازان وتبركند واجب ماشه برامام حديراندوه كمبانك

والصصن بودواسكن باعربات وبالكروه بوديا عضب كمهه ودويامان يدونناكه وبدرعى قتل واجي اود والرياء نواسا زناكهه اودمناني بزننه والرزياك المتعلن مروفعصن باشند اولايت ان راصد تاليانه برته الكرد التد والرجيان بودكم الك فن كرديث بودليكن هنوزدخال كرويه ورصدتان ايدرندى وسالى ارتثم في ميرون كنند مودانا ارتكائ النهن فهكننه والجيان بوكننا بودييته وانصيقانيانه بغدوه وكأن مرشها وكسنده وادنته يرون كسنده والرجيان لوحكمد وزينه ويراسه مابيجان جالمهاد نذاكنك بمشدر في الذاد بديدن هشت مابحديث هربارى يفاه تأذيا منهم باريكشندش والهصن باطفل زناكند صد تأريان بريت والربن باليهلفل فتاكند صدنان بالبرين كالجيعصناء بودمالم وى بادى ديران فتأكن بيشتى انصد تأميان فرنت كوالجيعين بيه وهرك النفالية كمندسيش اذ الذوروست امام افت وبراحان فتلاهاك بعدازا تذوردس اسام افتدرو يركند واجب بودامام كمحدب اندبوى عون بروى كواهى دادة باشند والروى برخاشيةن افرايكره بود والقبكند ان برديك المام عنر لود الرجوا هند ديراند والرجوا هدان وتريا جن ناكنندامام سلانان فيرابد الرخواصد سبانه والرضاهد بااهل منتاينان فهتدتا الينانح تخدران والذي باسلان ناكن واجب بودروى كشأق الرجه مسلمان شودومت كرزنا كنداده وجديفيته

0

سود وهركدديقه شهف بادروتتي معظم خرخورد حديرها واجب سود وهكداكم ويمان باحبرى كرساكن ويم زران دازحرف سنيد وكامل فالله ب شيه سلان والخافر ما بناع وازاد هم بود يون دوم و عادل بعد لاي دهند واجب بودكرجها دانكنت دت داست وى بدينه وانكنت ميرا بترنه وحريدوه واجدكم المتال فعدا والمكري كراجا سوالد فان والميك منفرن ودويا فغل بفاه بوداماكهاوة ومساجه وكالعائر احترود واكرمال سيار برون المندوت بهدن واجب سودواكرد بادبه خواشة ن الدارد عدد متش بتريد مكرك سين بودكرا قرار في الشويد فالرطفل بضابي مال بدنددويك ارعف كشناه ودوع بادادب كسندويم كم منظماره ماليه عالم المنظمة المنطقة المنطقة المنطقة المنطقة بتريد ودندى زبان حكم دردى مردان دارد كالمديد ازمال المهيضل بندددت بيلن سؤد واكربيرا زملك بدر بنددد سريلان واجب بود داكر ادراز بردوانير إنماد رمضابي بوندد دستسريك واجب بعدال مرائن بأنك المتعان بمناهد مضابي بدند بريدن واجب بود وجون كي كمار وزدى كشد جداد انكت عقارته اذيايش وباشتك وى مكالسند تأدر غا زبدان اعتمادكند وويجويم بارصينشة اورادرزندان كالادارند والريدرزندان باز درديك دهكاذ آسين وبادلان كسي عينى بدود اكرآسين وبادبان ندرين

مهه نناكند وبالممه مرقه لواطركنه هجدان بودكر كرينكان حدييا بجم بعد واحب بعد وهرياهم لم الماسك كما الكويث المعاليا ملألعدسان كربت وعحام تودوجه ازسل مع اودحرام بود وداجب بودكرآن جادياراكشنه وكوشش سوزيدة تاهيكسر خوددكي حلال ود وملك وى ود ترديك بداوه وسند والرجم اللايملك ديكرى بود هاى جماد ماى ارزات ان وعدا ورد ش دهند و تعزيي كرامام مصلحت داندبوى ساند والدوطى فيمهسه بارتغربكسند وجادم باركفنده وكهردت خافي مقادت كدند بدست وعقزيد واجب شود وهكر قوالك كند حسارين تاريا زرندش وكره تمر تركيعا ومن بتراسته دارتمي ببيون كشدة الصردبود والرزت ميشتر از عفاويخ تاربانه بنود باب درحة خرخودن ودردى مرائل متكت ويدهشاد تانيانه ويدننه الانان فين وكان وبنا وأنادكيات مكالهووالأكافرون بالخويد عبخداك ورسان سلانان فروح وظاهر إجب بود وحدم واجب انتود تاده كوالاعدل بروىكواهى دهناء وبأدوبار بهودكواهى دهد وتاريا زرده كتف بعد في ورنه وبريدى مفرح وى نند وما الصي باعد في الد نزننه ويجل دوبالحد براسندسم ماد بكشند وحكم نقله أيزحكم خرايد وبخال كرمهافقا وخاصد فيدعهمان خان الحدد تون وا

واجب بعد والزيكي كسى اكافركوبد وانكس مظاهر إسالم بودنيك ريند اهدا والركيي فريض عام اكاركره و دورة بعب بدي حيزي بعد وال كيكح إعنت كذو ولف مدكورا بعق تعزيدا بساود وهركسي ا بدلك خبلى مقيان كناه أوب بعث واجب بود وعكه رسطاع يأكم ازافته مياذابالله دننام دهدخونش كشأدو غود وقتلش واجب وهم سلان كيك د تاروى واجب بدوالكاذبود تادب كنند وتادب كدك وبداع ينح ما تنق ضرب بيش ود وهرك يفي الفدار عالدى اتحقاقى فزيوتكن دردباب دراحكام قنافقل بدوجه بودع إمض وخطان عض وخطاى شبيه عيكا امّاع إعض آن بولك جوان كسيهاكشد مقد كشتن وفاكند بكارد وبالتشايد وبالجوب وبإبنك وبارهم وباعتنه والندان المخطاع عض البودككي يربعبو اندازد ويقدوى صيدبودناكاه سآدى آبد وكششه ستود اساخطاعيبه عيان بوديك ويصد ضرب عنوى كنه ويصد كشنن وى اكند لا كالحاكمة خهوباكسي ادك زندوبا جامت كندوباد الودهدا نجرنع وبالمالة بفته ماشد كرنغ بوديديماكشته آيد المادركشين عدصاص ودويت سود مكررضا دصندا ولياى معتول دردست امااكرية اترادست ندهدوالإلج كالمنا من الدرسعدت مهى والدين المناون المنافذة وبإخراك سننابع الحداونك سنطاوه وباده خرارد ويعكرهذان

بوددست بسيدن بود تعزيه والردكس باج سنابى سندوند واجب بودبره ووقط بدوه كمخاعد كماز وزدن وترك وبتمان ورومانياع دنديده اود ساخداونه وباباوايت اورسانه والراستان رحايي ساشنه باامام حورياند انكرو بكند درست بودصادة عضوه كراكسي رسالقط عِنى الفعام بدرد بدى تقلم بدين الما تزييان ده يكورية كأفراق بددددست وى بريل واجب بعد وهركه أزادى المددد وبفروش المطم يدها واجب بود واكركسى سافر سروان كندوس وبكشد وسال بعردة بوجرمال بدهدودست وى بريد ماتذبكشندوبرد اركسنده والعال بال مهتكشد دستق ببينه وانتمن ببيون كشنده ولجريته كالعدنامر فالسند تااما الغائن برون كنند تاآنك نؤبكند ماصلاح آيد باسبدد وحدّة أم دادن والدكه عالغ بودم وموانن كافراب بود يخفى أزاد بالغ مؤسن البنة أمسوب كند وبإلبا اطربوى مشتادانيا واجب بود والنالبالغ وماكا وكالفت العدبردى حديثود تعرب العد والكاكمي كيان كفته بودعف كذبات كربجي كندواكس محددد فنام بإنك حصادم باد مجتند وابن صدواجي نستود تادهم وعاملكواهي ندهنديا دوباربخواش أناوارندهد والدوكسي كديكوراد شام دهندحدبود والآنفزيريعد برهريكى وهركسى اازاهل فمت ويذلكان بكدكها دشام دهنده در بدود بعربي وهككى داجفاي كوي بدى تعرب

27.10

ويتأر بادت بوداردت معقلال شأن والاعلياى مقتلخ احتد كركحه مضاعهات الكازدكول خداكم مضيب القان ودمال فااولياى مققل ديم يمند والرمردى زفن راكلته اولياي ندعير بالتندخ اصله وي فراستانند والخاصله في ويتخاوها ومرورا كبشند والدان مرديا كبشد مضاص لعدواكر وزن الإست ومودا فضاعكت والدنيز نباده ادووا شناجله راستنعجناولماى متقلهم رزاده ازديت مقتول البثان بدفرا المايح الزن دهناه والرآزادى مناه راكشه وبإجراحتى كنددت ستانناكم كضاص فودية آن مناع تيشش بودوا زدت الزادى در كلار مد واكن الناصلة في را بكيد ديت بود الك في النب و كلمسل ل عادت كروي بود مركة أن الشان كلوصاص عنه روانوط امام فقاء كانجون أوليك مقول عجب از دينان سيلان رنادة الدرس انذق فالعلياى ودهندوالهادت سورات المازا كشتن أهلذت بالولياى دقى عامديت سلان فرالندن الناليك امام ورا فضاص كنه وهر الله حكاسنه بدان كالعادا با وكريم الدياع عساب ماى دى بود واصل ادين است كم مرد رادى دوات كى بودنيه دت ودره دويمام ديت وهجري ودرادى الزاديت المام الة استنالي كرديمًا منكمًا بكفاية الأنام والقه اعدَالصاب على ل الفة للفترابذ رعلى بيعدوالسطري عفي ولوالدير الينترد فالعدال

سم ودوياصدا شتربود اكرخدا ونداشتر لوديست ويني بنت وهيت ديخ عاض وببت ويخ لبون وبيت وينج حنفه ويادوبيت كأوالخداون كافلع وبأدواست حلهاك مناونه حله بود ودب عدان ديكيا الكرياد الماق لخطاى سبه عددية نودنه فقاص حاكدباد كردع والمندوسال سائنه واما متلحظاي عض ديت بودوا تدسه سال ستانندودي نن مله دية مرد ودوت اهل أت هشقه درم بودس ويارز في ال مدية نان البنان في الما المان وعاقل زعاقل فراستأ ندوهكم احصاص كسندجن بششين كمنندواريقا ديت تاب نستود تادوم وعاد كواهى ندهد دريا بجويشيتن دريا والوا نكندواك اولمراى مقنؤا مفوكنند دواسؤدكد وجاكنند وبرقا كاجتما بهدين عفكننه وبادت وضادهن فكري بهكندون باخورد شكاكم بنة الأدكندوبالعماة يوسه يدنهدالد وشصت درويق راطعام والقتل خطانود ويتنبيه على بنة أزادك والريقاندوماه بيوستريف الأ فالنتوان منصت درويش واطام دهد والرنتوان والينتوان المصدقدهد واكريد فرزندا كابت وقساص ودريت بودب انده وبورته وكردهن وبدندا جي بنيه الدين الترق والكريس بليدا كست بعد مقاص اجب ابد ماليك كرجاعي اكت دبروى يش انعقاص بعد والجاعثي كاكت الملاى متعق الخاصه وانصاص قانكه جن مال فراده نخياتا

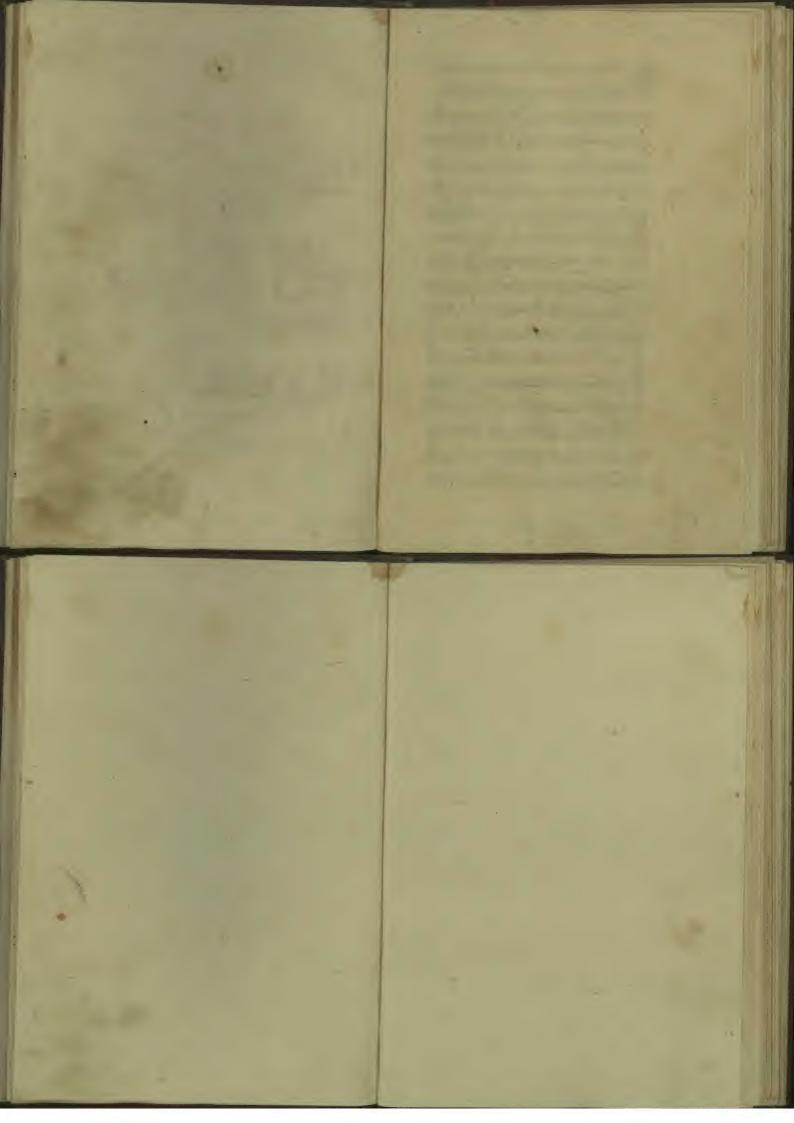
الماككفه تدنكت كجوف ويداد النابالانفا والمالح أخركم عكم رُبِّنَا حَسَّا الْمِنَا مُونِدَ اسْرُ بِحِفِ عِلْقَ رَسِنا اسْسَالُ مِنْ الْمُعْلِمُ الْمُعْلِمُ ا حدف بملون شق آملاى باد ومن ستفراد دبادموان دادل دوم بومكرون الخريد كالماء ومنان ومادم فسأخد المارة والمارة بِخَة است مع الفنّر من المِثَائَن بالرِّمِين مَلْاهِ من وان ماكن استعجاع في ويسكّ ستال سوي كجهف بفيور مداهق يؤسنون عاملاً فأصد وطل مدود ويعبّ أيّ عبايماً مع الغنه ماشه ملاغنة من ألنه من يمم شال من اجلاً لأديد فيه عَدُورُ رَحِيمُ مِينَ زَمُوان وصنوان وبين ن ودياً ماظهارات ماللادعام الثلين هرجار دوحرف ازمل عنوبودساني كالن ادعام واجب ماستدستل يعتشعا أيكم وأضيب ببصالحة فتم متعون ادغام سقاديان شل ملكف والدواكة وابن مثال دية أن بن سنت المات ورد مدورت مثل القلت دعوالله وقد المات ووالمربك شارفا لسّ طَاهِيَّةُ وَأَحَمَّتُ المَّال ورود والفاضَّال ركى وأذ فكالصاملات باب العلب جن ب درآخ يمون ون سكن كيه قلب با سُلُونُ مُعِدِدُعًادُّ بِالْعَادِيَةِ بِابِ الاِضَالَ بِالرَّحِيدِ فِي الْمُعَالَى مِنْ الْمُعَالَى رىدانئات ت ن ج د دُرُني في ص طفاف ق ك ن ن ي ج ب د ؟ دُقُاسِ بُن تُن فَ وَفِي ظَمُ فَتَ قَ بَدُك ماب بوف الماه كالحكم جم عروف اوف درسعكب وفاست افرياد بالبيكوت الحقيف وشل النفي فهم مراك م جعات كنف دسيك كرب وسد دووجروا شدا كونس اسادماعا إلى إخالي

بِنِهِ اللَّهِ الرَّحِينُ الدِّيمِ الْمُدَلِيِّةِ مِنْ الْعَالِينَ مَالسَّلُهُ مَالصَّانُةُ عَرْجَ وَمُوسِ وَعَلَيْهِ أجهان الابدى أترفران خالك بدائدت اينخته بيند سيست ونجيات شتة شنواب الكردوف المقشرات حرف الخ يشر بواى وفعان ها وهذي حاوخا وعين وفين وارن شقرف ان معجم اس ازبايال على منع وهاارسان حلق عبن وحاار بالشحل عنى وخااذ يخ رابن قافكاف انتعى زبان وسقف دهازج وشى وى اذكنارة دبان واز كلطف وندان وان عطف كوان ص ارس بان كرب دندان بالابرساف لهد ودان ربال كفي كام بمانى ط معوت جل دبان دراندون دهانكردكن ص وس مندان ي منان كربين ومقان بالابرساف ظودوث واذلب رفرين ود مذان عِشْ مالاف أن ههول ووب وم لفته آيد وجين لب كه كن صداى وبريان آيد وجين ههواب بهمازكى بومكفة آيدبترنب عت الدين فتخابح حف كدين انع درمان آمد حاوفاءين وعنن وهزورها كل خلقنا بهان آمد قعاد الداد وخيريد آخركام على آن آمد جروال منان عهد كالما العالى ذاومين سموان تبني مرجوبهان روان آمه فاودات فطلافيان بولمانشان كالت ن والمت وكالين مهر جانبتان ترى زيا والمه الموسية فاكر بلطاق من من ويتاني ادروبارعين مدات ابن سدلعان فالآله وزيغن كلعدالة كمجادة ماللا بدانك فيحدرار باست اظرراروا دغام وقلب واخطاباب الافلهاد واندهم جاكه نون ساكن وتنوين واحروف علقي ازفية المدارمات مثل فن الجريار فلم موفعك

79

علم ما قبل ارد عنوم ما دوارصا و دفية قبلها س ووجه است تفيد ترقيق وراى الوغ الديدارك وعادي باتد شل ارج ارجوا ارجي ففي المالك المات ترثيق است ماب مدالفراب برسادت است حقرات الغيث فغدات لينى دنبكره استعين بغ وخ اعراب بن ات اعلي دان كفية ويضب اعراب دني كم وجر مات مان اعراب دني مادكيران ميت ماجرن آب زد ونعتان دويش فقتين دورب كريان وويرهره فاكمع حك نالدان اساكن كويداغ الفق السان عداقلي على الريخة والريان عروف من من عاع في حدوف يعلون ىدم ل ون سون ونون ساكن عرف اللهادات وبريان ادعام است وموف قلياست ومابق اخفات شكوفهان وببغ فعيكس ماضابع مكردان اب دعاراباف الرابخاند مهد بالدنس هران آبراج دومار مرفكه نتعكم له الشفاء الله والركفنة كذه صفيت منها مند المتوضع ماكه كمرداب المنالة الرَّيْن الرَّبِي اللهُ مَا إِنْدَا حَدَ لِللَّهِ وَالْفَاصِينَ وَسَلَّم اللهُ مَا إِنْدَا حَدَ لِللَّ وَالْوَانِ لَكُلُّهِ بَرَحْدُكَ إِلَا مُعْمِ النَّاحِينَ كَسَمِ العبد الاقالِلالِيَّ المِعْظُ تن بيهندي النياري عنى منه ولوالديرو الجميع الومنين والتوسات والمساين والمساات عزيل الشاديخ شفردى القعساع للزم متياس سنه ثلاث وسعان والف من المعق النوبرصر الله عليها الطاهر

باب المدىد الكروف مدح وفعلتيت كان كحرك ماقيل اذ حبن الماشه وآن الفاست وواواست وباست آل ای الفهالیا يوفي ابنح وف ككفته شداورا هنرة ماء كان ازني آبد سدما شد شال صريح وآن دواوعت مصل باسقصل الرجرف مددر آخر كار اول باشد فان تتكدرا وككاروم منصل باشده شل آن امر ألله فالزار أسعة أفأنوسنال سُصّل الدَّوْرَيْنَ وَمَنْ مَال الدَّكُورُ مِصّل الشّدوليكِ ماكن الإعواد ا العلي عارضي الما العلى بازدورعت مظعم باملغ داب وتناصه اما مادمني دروقف ابتد شل دين والعالمين والذين واستعين اكريفتي بأ حرف اكن مه وجه ما شده مكون قر تطوطول والما الما الم مداف والين ماشد اكرينتج متدد شلت وصواف وفيدور عميا اكرجيدورشاطبية ومنسهنيت لعدلالشيخ تقرالدين ومن بعدحدف معم ونها نِّقَدُّكُ إِنهُا كُلِّلِ كُنِّتَ مأكان أَخْكُلُا عَنِبٌ وصولت وَشِيخِها تَعْكُ دم على الدوب ولكن الميب مداكروف ساكن كرون اخر كارات واين اصل اماك مفتح وتفاكن كرمله أشده خل لأؤ بيني كون عيج ومكن أشدواك معنى باشد شالكك سه وجه باشه ما مله ودردوصورت ابدالكننا مِنْ درن مندوب شَلَالِهَا لَ سِلَّا مَدْيِرًا وَسُرِرُ الدِلْ الْفَكَنند بانفاق هِ تداماب المامك تدرى مفنح ومضدم لازئ تفيمت وباوراى كمون تقيق وماي ساكن اكرما متل دارا ماشك متل خير وجبار وقف رتعقيق التدوراى



فرس نامد

بناديمايي وتصور تؤسؤ استدابة إوكاء آلابيان كدويده وودامتال وبالكاذما لاذعان بإدمثاء ويتباه خويشيوركاب ظوانشاب كوهريمن وسين فالدجرا كوشش كود مسحان الله فانعي شهريار حلك سوويت ويعن كدبونهما بنجا إخت معا ذن انتظاء كلواهرنموج برة تستخلوب ويوافلن كاقتك وتخمص الديوسف وخأ رَسِي اخشار المنازي منز منيز منيد منسودي. ويعتدعان الما غهيدة ويكوش الكنين وكودن سركشان وعذ كاودا طاق متاكى ميكستان والعيان بالمسردي فيازعن ماميده عوده مرانقار يعينى ويزيم ساملة تسبب السيقاذ كذعتكا وابنا كان دبوده ابواب خراني بريدها وفوالسن كاراكنوا و نددغ زخرخ مشترى سعادت جيئش بخودانسية منيورسيال كأ عفال ويوام مولت كمنينى قابل كوان كمشياه واذعيب شوكنش كيفس دنك اذدوى دوم وفراك وفشو المفلقلة مبتنى سواى منشكرات مرة بعدش بسياسي ويدمنو وزدوعال يحروان أب سات حالف سياب سناده اى قلك فرساى الصحادت والبال شاحياً المع بالمديد والذورة جاءوسادل فالص مضارخير بالصفه وارى سركذ باجدادى دريان فرياى وسطاريع مسكون عقن كذاى مبعد

المعان

مالتدالتجز الرضيمين سياس بينياس خداوند جهان اكرابلق ليل و نهاريندانكم خيابان افلحابد دادم فردواسا حدعة فترفي فشان سابدوير خديه ليشث ديرين سأال سيفه جهند كود غالم برايل دروادي مع وتشريون نوامور سراسيم حرب باشد ميمات ميهات سمندبادلياى انتنشر واجتزنا لاكتم عناف اوهم فلم انتعر فيدامكان حسنه مطلئ الميان درع صرورب مولازعايد وفادس جهان بمياى فراست كرمجوس سلسله الماجث است حكونه اشعب كاعتدا از من حدين إرسفي مبدان داري فرموده نك و فارسا رهان كرعنات مكوان عزميث واازبن سوى فاختركميث استك كلكون بعفة رينسا دروانية ازوي عجزوانكسار بلكريطرين مناهاك دافتخار باروي مجلى عرصدفعماى فصاحت مصلى سجدافصاى رسالك مكرنا ذبراق برق سير سبيان الذي اسرى محدم نهانخانذ راز فاوجى المعبده مااوجى صلى الله عليروا لرالطيبين الطَّافِنُ المعسومين الاغبين الأكرمين سيمًا قايد الغراعجّاين ويعانا كالموقعط انوداه المان فيصمنان ويتعافق

ووعود منابؤه مادن كدمع يعترض إندس كشته مغزب كادغى وتبغ بمنزب عذب فتبتق مرسندوجيع سالك وطرق كسنف اكبيراث دسين بوسيد ريختى ظك مرساى حت بلندسا بان مرساخ از انجد ورنوقت كدخلي ازعدى فرادان آهو تلا مركام محنون وض بيوخ زام بأخام عساكرمنصوده فالإدسنين معروض شظرهما يوزا الزرز عيكنت باين تغريب أمل درعوايب سنابع ايزدى كدوعوم سيانات وتحقوص آن بديوشان وبأحلق جرظام وجريخ إست خود مهان فضاح يان با المجدخوان دبستان فغم وخرد خامرا لأبئ احدصا درستان كآنجدد باب اسب الآليات واحادث وخلاصة افوال جشوا بال أين بن وصابق آنجه اذفوس مايدا وكت معتره سغيان ميزان قول أمند سيرادة التيام بخنف وآن الاى كراشقا رابوشنة في كشين هند محلس نودرى مشاكل ساز دسواد نامه مرمان معلى سرمة دين اميد كنته هنيدد لد كلكل نبتكنت وحار انعقك الاجتيان خاطركمشاده عميان عيان سجين نثار بساطفك وكذارى سنان بعاستيت نواع أتمى وساعدت بادسفاسى وأحلشخا خشتكا ودعقسوه كودبث ابن وصالثر طرب بعضادته موسوم كشت وجون مؤضوع اين نف الناسباب وآلات على جنك وجماً استجانك فسمت جود ماتسام جسد مقريعته اس معيد نعتسه

بوقلون فوشك تحت جنسته صنطرفوح طالع بثنا اخترش كرين يزرقه ناست قدم عزم جمائكرى كوره كستاى كارخاش عالم فبدر مقصود طواب ام بين نتجيذ التيام المهاف وآبامين مرجع سايه طين لزمان فيماكوه وقام آسان وفالم كالمدار فاستوسياد بآنجي بيراعظم مين الدواع حواوآذم يدندكس كوش قيم وخافان وارت ملك كسرى وسلمان • تور عدد ستدالبغ بالناى طريد الناعد بكا أوكا مقرب إدكاء إنودى مبط فيوينات فاستنافى مصدرا كادغل المحى سيهرك ويوشروون ودوالت " فرون عاجين المان وعلت معيط سنى ركزها لاواس الجرائي مطلع أويفش ستاخن تاج خامّان وقيصى : برآزن تخت ودييم واضرَّ نوازىن چىرساجا ئوالى: ئىلىدىن ئاساسى ئات كدفال رضينتن برآوازه كشنه الافانال الحبيثم مدور بادا بعاريها أبار دخش الدكت + وعدائ جنَّان حكَّ معروادا بعالهم إجبوشا في الخاخ سود بالكي في الصرعة بإن وسب وغلف كويء جها كمرى ادنع بإيفاكهات كذوائيل بالوجود جعيث اسباب كامران الضاجة طبيعت أذسفته بوستعافتنا بمعنج محاقوي شرج انورميغ جاينا وديعقام اختوف مذاصيفه العرائظة فراؤكا فتهجروى المدوش

31-06-TS COL 1.44 - 26, ra - , is

والمستران والمراق 6 00

خل كرجون حطرت مق سيحاز والحالى الاندأ الفرين السب عود ماد جنوب راخطاب فرمود كرميخوام از توخلفني بيافر مني كرا فراموج عرب د وستان ونيت بن كان فرمان وريت بن كان فومان بردار كرانم سيراد استدعاى أفرينني أن غوده حق تعالى تبضدا زان بادكون واذآن تبضداسبي أنزيد وخطاب باسب كود انوعود تراعر كجآازيك وخرد وكت كككاكا كالشابسة ثاوعذة باحت وخنيتها والجرح ولطف توقواددادم وتوانكو برا باغربوستم كده محجابود ، باشي ومي ان كردم بريودل خدا ونديرا وجنان كوداندم تراكريها لريرواذكن سي توجي طلبيان هرخير وكويخين هرش سفا يسته خواسي بود ذ ود باشد کدبودسیشت توجمین سازم دردایی واکرشیمی گویند دراوته لیل مِنْ إِنْ أَنْ أُونِيْدِهِ كوبند وسمااسبان تسبيح كوبية تجون ماد تكرصفت اسب واستنبدن نعلل كرفد بركا مليم

غلى ازسيد ومروكايذات عليق كه اصناف القلوات دوايت

وخلعت آنوا ديون كغتنل بالبعث آيا فرشت كابنم تسبيح مبكنيهترا و

تحيد سيكنع تواجد جزمنل ابنجت ما الزيدى نيى فذاى تعالى

بولى ايشان اسبى جندابلق آفري كدكودنعاى آنفامثل كودن سنتر

بودجون خداى تعالى اسب دا برمين قران فرمود اسب شيرر كشفيد

مس ن آمد کرمباد کانتی ای جمار با کرخوادمیکرد انم بسب آواز مت

نيز بويمقدم لوسر مداركم بنزلة قلب وجناحين وخاقد كديجاى ساقداست اسفيمال بأينت اميد كدبسندخاط إدفع اعلى كشته دود كاوز خناه آثاريش بظهور دولتحفرت صاحب الزمان عليرصنون الصلوات سن الملك المتان بوندد ودولت وسعادت درجاني جون سلطنت وغركت و سفادمانى ووذبود منزاب ومتضاعف بآدميد مددوكواعآ ذاقر اسب وباعث دارستان واؤل اسبي كدميان عهب يافت سنن مرضايط وكر الالباب بوستين غاندكم اكوندوا يفرحك أيؤدى كمند سولت بركودها دواب انكندى بقدم كوبواشائ ابن دادد شوارجكور سرآمدى وابن يأد كوان جكونه بنزل دسيزى صوشيادخ دمند بكال تدوت ونعت بيميرد كبآدى فادمنسيف نهادوا برحيوانات تواناى وتسلط واده واكفي انواع وا ازودشتكا وخود لكى بعرور انقياد كشيره انتوابدا مجاد شان بربوع بعانند بشرى مست نعاده جنانكدومقام احتنان صغرمان وأنخيل وأأينا وأنجي ليوك بوالمسى آنويده إيماسيان واستران والاغانظانيا انكدسول سنويد وزجنت بودم باستل ويشك بنيست كميابن آبيل ويردلانت ميكنه كدددرون امذعا ازفى كدمجال سركتني فيستجنين مقريبته منافع وجوداين حوانات بأنسان واجع كوددوج ونابئ سوارى و تزيين ظاعروع كالست ازبينهت ليشرح آن مصدع نستل ود دتنسر

مغتم كوش ومبشائ معيوب وذخما دنكستان ودواقل إسبىكد درميان عرب بانت سناع دوكماب اقوال كافيرجيس مذكورات كمطاينذاذع بانعان نزدحض سليمان عليدالسلام أمدند وسترزاب واموردين خوديوسيل مديعد اذا كحجواب شندند وكارابشان ساخترست واواد أباذ كمنتن نمود ندمخدمت آمخعزب آمودعين كودن كدباودما بسبارد وراست وغوشرماكر امرؤماى كامادا آفاد وتوست بوهند كسيتمرخ درسا فديس حزت سليمان بكيانا مسبان ايلخ خود بإيشان واده موجودا ين توسقه شاست بعمن لكن ودآبيل بكانع دم خود راباين اسب سواد كنيل وننؤه برست اودعيل وخودآتش بيغر وزيرهنون ويرجع نكرده خواصد بودكرآن ردشكا دجت سماى آوردىس آنغوم برمنزل كنوودى آمدنو بفرمود على ميغود ناوجون مكوب تجرببغودند اعتقادجان بقول انخفت أوردندوأن است را ذادالواكب الميدن يعنى توسندسواد وآن أسبح است كدد رميان عرب بيدايتك وباقى اسبانعه بحاذان بم رسيد ندم حلاولى درذكرمحامد وذمام وسايرآ يجدتعلق بشناختن أسب داودوان مرحد بوزراب مشتمل است ماسب اقل درد كوآرات فراي واحادث

كاجرابزا وشكسته سيكره اخ كودغاى ايشابزا وبرصيسان كويضا وايشآ ومينرسانم دلعاى اينتا واودركناب منايخ فرالفقيدا ذمنبع حقايق ودقايق امام جعفر الصادق عليه الشادم مرديب كركات انخبل وتوسنا في بادد العرب مصَعدًا الزهيج وَاسْمُ بِدُ عَلَيْمِ السَّلَةُ عَلْ أَدِيُّ بَيْسَ فَنَادَ بِاللَّاهِ اللَّهِ مَنْ اللَّهِ عَنْ مَنْ اللَّهُ أَعْلَى الْمُعْلِمَةِ إِلْمَالُهُ أمكن مين فاجتزيعن اسبان وسنى بودن درباد دع برويكي دست تقرف برايشان بودليس ابراهيم خليل واسمعيل ويح عليما المبتلة م بوابوقيس كم كوهيت لدورش في مكد معظر برآس ناورآوان داد ندكدا كالكوديوورام شويد وبياييد فيس عائد اسم مكرا نكد دادطاعت خود را و واکذاشت موی کاکل خود را و مراد این د و عبادت تشليم ونومان بوداديست واين حديث دركاني مزكورا والدك تفاوت دربعضى الفاظ دارد والآآنج لديجاى الوقيس جيل جياداورد وآن بنزكوهيت دروالي مكسرة بدود رجعني اذفرس نانماسظ دسنين كراسيان دردريامي بودداند وتاهفت مترط باابشان مكود مدميرون نيامد مداق ل انكرون وجب سواد منى دويم ادكندا سيورخورش بانكردرجا ورداى بالبزة بدادن بيغيم نعل بيدست وبإبنل ندسستنم موى بال ودم نزنند

الله الله

00

خران

خَوْثُ عَلَيْهِ وَكِلْمُ يُعِنَ مُنْ يَعِنَ الناف كدميد منذ مالخوديا جنب وروق بنعان وآمتكا دايس ايشان است مزدشان نزد برودد ويجكون ترسى بست ابشا واوايشان الأوجناك نبلغون وجنين واددسنك كم مُوَلِّنَ أَنْفَعَةً عَلَى الْحَبْلِ بِعِنْ ابِنَ آيَدْ شِهِيْدِ ورياب نقتهُ دادن باسب واردسن واين تغير الوجيجسب خاص منافات دادد بآابخد شيعيان وسقيان نيزازآ بخعزيت معايت كود الذكرابين آيدود شال حفران امرا لؤمين على السّلام فازل مناه وتعَى كرما لا بحداً درم بودكي دادوروز دادوني رادرش ويكى دامنغ ويكى رااشكا مصان عودامادمع منافات بين كويه ماندكرد وقواعد اسولى مقرب سنن كده ركاء أيد قراف واحديثى درمقاى وارد شود هربداز آن مقول بالناد درآن حكوم فريك خواعد بودوشك ينست كم آن كذا الكا درشان حف ترامر الموسين على الترمروان مثن وه كامنوسى اسي بعصل تؤاب داشته باشل وسنب ودور بهان وعويدا نفقد بآناسب دعدد رحكوابن آيدش بفتخواه دبود ودويعفوا زروايات بنظر يسبن كمحق سيحاز ويعالى بعدازا فكأدم مأافري وتعليم اسعاعره بعى حقيقت عرجز بوا الوهف انيا فومودا ديخلوقات من حز بوالغداً كمن البي حفرات آدم اسب واجركن عدمي تعالى وجودا ختياد كودى غرمت فواد

كدولات برعاث اسب مبكند فالأافث سبنفائة وتغالى وإعدوا لمكث مَااسْتَطْعُمُ مِنْ قُنَّ وَيُنْ رِفَا لِمِ أَكُولُ وَجَوَن بِهُ عَنْ قُكُمُ بِعِي آمادُ سازيدان واى كافؤان آنجيستوانيدان الأت جنك كدانشكر بدان فويت وتوانايى بإبدواسيان بسته كرترسا فيدبسب آن دشمنان خدادة ودخنان خودرا ومرادكنا واست والخرين مِنْ دُوْيَعُ لاتَعَلَّوْمُ اللهُ تَعَلَقُهُ وَيَوْنِبِرُ سائيل طالبِنُ ومِك إن وشَمنان كسش البِشاط البِلا وخداميداندوا وإدمنا فقين استكددهمين ورلياس دوستى سكند ودربعفى دوايات آماع كرطخعى نزدحفهت دسالت فياتدعليد وآلدشكوه كودكدسنك بخائرا ومحانذا ذيزي الكركسي وبيصنو يآفيز فوموداسبي بخيب ودخائرخود ببنداجل ادآن ابرآئير ضينيدا كاه غود وفيهود مرادان كافرايفت كدخما غيدانيد وحذاى سيداند فوتداز جنيانست بسوآن برديغ بود، عل غود وسسك الذاخين وطهن فال ومانتفغواين منئ في سبيل الله بوت اليك مُوالنَمُ لانتظار وحرسين ورراه مندآ بدعيل خواه قيمت اسلى وخواه نفقذ اسبهمامين بتمادمظلوم يخواعدل شرود دكماب من لا يحف الفقيد آنسيدو س ودكاينات عليدافضل القبلوة درتفسيراً يُركوب أَلَّهُ بِنُفِيِّونَ أملاك فغربا لليل والتفايد سيتا وعلائية فكف مأخوتم عندتيم وكا

عَد وَاللَّهُ وَ

وخرابت اطلاق لفظ خير بواسد دكام عهب شايع ديستان ف فاودد قرآن محيدد دقسانوت فانحفرت سلمان عليداتم باين لفظ ملك آيناك مبغرما يدكرونم أنسر إنكأ فاثب يبنى سنة خدى بودسليان عليهم بدوسنى كماودجرع كمنن بودبسوى بزووذ كاخود إذغرين كأبله أحبنتى المنجعت كمعروض شاديدد وفقت عفر كمرهنكام فالزيود دردين الا اكشافنات أبخياك احبان خوسكد داستادن دودست وبك بابدوي فرارصيه ادفدوان باي ديكر كوشارس برنامين ميكنا خشند ودرسديث آمان كمحفض سليمان مفغول ملوحظ اسيان غد تافقت غاذ كذخت وافتا عن وباكود تَعَالُ إِلَّوَالْمَصِينَ حُبُّ الْفَيْلِ عَنْ يَكُودُونِ فِي حَقَّ قُلْادُتُ بالخذاب ديد كنت باردسق كمسن كرزيع دوسق فيرطال ذكريود وكآ خودنآ آفتاب ورمجاب مغرب يخفي مفلوم إدان دوسق خرمجت السك كدميد كآنفا ازغان غافل متدوعا بعدادان استرعاها زماد كغوده كفت رُدُّونُ اعَلَيُّ الزَكُود اجْدَافتاب وابومن فَطَعَقَ سَنْعًا والسُّوقِ وَالْكَفْرَافِ دبر شروع كرد درصيه كودن جسانعا وكودنعاهم أتخفرت وسم بإران اوكربابن تغربب غازشان نوت شال بودوابن سمع كودن بحاى وضوساختن بود در دينابيتان ولفظسوق واعناق كربسيد بجهواددستن باعتبار انجاعت استأنفسراين أبرجنا كرازا فدمصوس صلوات الله عليم اجعين والا

ويزيت فووندان خود وامادام كربانى باستند بروى ومين ودوكك اسكافيات كوعريم يحامدومفاخ احام عد بافرعلياتم مرويت كماتخف كشك مَعْمُوذُ فِي نُواجِي ٱلْخَيْلِ الْحَارِفِي الْفِيْمُ وَمِنْ جَوْعِ الْوَاعِ سِرُوا تَمَاعِ دِد موی کاکل اسب بسته است نادور فیامت از بیجت کریس و درگت د رس حِن الماخ واليت بعنى اعت اجر و تؤاب د دنشاء آخرت را د بوي جغظمة التذاذدون عالم وضم آخرود وعدوي زاند بردون سالذات ك منعت جداادان جرزامتن ما مندخوض ويوشين لنبعت ماكول و ملبوس وادراك واحساس فسدت بمدوك ومحسوس دويم بالعراف جون دباح تحادات نسبت بوأس المال ومحسول تؤاد ات نسبت بالخيشين ومواشى وهربك اذبن دوبرده كونمدشا بيرج انتفاع كرستلزم بافناى آن شاعت لم بابقاى آن نيزميرات ويج شيدينت كرجيع انسام اتتناعات اذاسب مقشى ميشودا ذمجعت كدد رضهاقل وسبلجما كدعن عبادات سيكوددوسجنين زيارت مشاعد متر فدوجاد زان مؤمن بأساف صورت مى بنددود رسايرانسام عود التذاذات حاصل معشوديون خوردن كوشت وبوشيدن يوست ومان منظر سوريت وجال وسرعت حركت وانتقال وتسلط بودشمنان درمعا داره وخادسي أدخأه ومعالك ومودد خرب ونووحت ساختن وكره ونتاج كمفتن واذكؤت خاخ

الأفي

اختفال

كدودتمارى وآملان الاسفروسالوس اضع مقريد بديدن ابتشان دود ودوكناب كافي وتهذيب الألفع يتدونيت ستحاكم من المنتى عاملة كأزَلَفَهُ فَاوَعَلَى اللهِ وِزُنْهُ اللهِ عَلَى اللهُ عَلَى اللهِ عَلَى اللهُ عَلَى اللهِ عَلَى اللهُ عَلَى اللهُ عَلَى اللهُ عَلَى اللهِ عَلَى اللهُ عَلَى اللّهُ عَلَى ا آن اذبريى اوخواهد بود وروزى آن برسراست ودركاني ونعذب در بنیمان وكماب من لاعد الفقيدان الخفري منقولس كرخطاب مترك ان كراتَّخَذُواالثَّالَيَّةَ وَإِنَّهَا دُبِّنَّ وَيُعْلَى عَلَيْهَا أَكُوائِجٌ وَدِرْفَعَا عَيَ اللَّهِ حِلَّ ذِڪُرُهُ جِن بجر بدويداكندجادبايي بدرستي كرذيني است و كارجاب بآن ساخته ميشود وروزي آن بوغواست بزرك باداع اوودركناب من لايح والغفيدان حفهت إمام دضاعليه المختد والفكاررو كىن دَبَطَ فَرَسًا حَبِيقًا تُجِفَ عَنْدُ فِي لَيْ فِي مَلْ مِنْ سِيمًا إِن دُكُتِكُ لَهُ اِسْمُ عَنْ يُحْسَنُهُ وَمِن الْمُتَاكِمِينَا كَيْسُ عَنْ فِي ﴿ يَوْمِسَكُنَّا وَكُنِتُ لُدُشِعَ مَسْنَاتٍ وَمَنِ النَّكُمِ مِنْ فَعَالَتِ عَيْرِ خَالاً الْوَسْمَةُ الماعة أودع عد وتعيد عند في ل يزم سينكة والين وكيت لا سيت حشنات بعنى هركس جديد داسبى بغيب كربياد وعاد دمن عرب بأخلى ويؤسية ودحرد وزازنا مداعال اوسربدى ويؤشنه مينة ودعيت 908 ا دیازده خوبی وی کس بدند د اسبی می ایک بینی انک بید دخی عربی وما المحاين بأوباستن يحومية ودحرر وازودوبدى ونوشته ميثودا ذواي اوند

منن ومكنت كمرادا واخظ كم ورحديث مذكورجا والدخما ل دين المند كرمساس اعان بوجيع حادات مفدمت وجون درجها وبادشنان بجرجن كالمواحث والمابى واجن اذدشن فيكردد بس هانا كاجرات مخعراست ورآن والنجهد ورقست غناع بباده والكسم مبدعن ومواردادومهم بإسرسم بالواخلان مذاهب فقيا درمن مسلك كوشعى دواب داشته بامند بجهت عربان جداحه ميكيرداحقال ديكو بنزد وبفقام آفت كد جون اسب موصوف تا يميت جدا كمداذ دوا بات د الجراستفاء ويشره ومعنى يبمئت آنست كدود حرماق مستلؤم نوعيا ومنعت باستديس جوج خيات لازم آن خواعد بود قرافله أعالم ودركماب مذكور منعود كدقيش تأيه شاييا ليزني تتع صاحب التأ أتبرسى اكورون عامرا بدء حسدكند ندسهم ازان مخصوص ساسان جماد بأياست و بزال الخف دوايتكرد وكرخطاب بيكيان اصاب مزجود أيفنش ذائد كان منعقينا لَكَ وَرَدُّتُهُا عَلَى اللَّهِ مِعِيْ خريدارى كن جِعادياى بدرستي كُدَ فَعَ آن اذا وَ خواهد بودورون كآن برخلاى تقالحاست وبإذا ذآغف يتفاكرده كرمن سنعان والكورين والنه يوكها فبخواجي ويفطى عليقا سنتون إخوار يعن اذ جمل سعادتها ى مؤس آنست كرجها وبإى داشته باستن سواد سخدم وكارجاى توروبوا وروحتوق برادران ايمان خودواور أأأنت

دنهانهاسياء سنود ودرسال منع تنابا ويك عسو يتنش لكوددود حنت سالكي وإسطات بدائلات توندوبرسالكي وبأحيات ص جون دىسالد شود دنك الكين ازشا بامتغير شدى كردنك شوندي درسال بازدم وإسطات منان شوندود دسال دواندم دباعا ودرسنرو سالكي مجنان باستل وجون جماوده سالدشود دودندان بالااذ دباعدات سفيد متووود وبانؤده ساعكي جموع وباعدات سفيل باشار ودرشانؤده وهغل وسالكي واسطات وشايا ابترتيب ونك كرديده شورود دبجين سالكي تمام وندانفاي سفيل باش ودر سال نوزدم أثابا بوئك خاكستى نمايدود وسال دبكرو يكوجوع دندانهاخاكسترى شونذكها وزقرتب كداقل الافاشا بالشروع شودو آخر بوباشيات وسدوسسال ديكر كجي وسستى درد ندانعابدي آيههمان ترتيب وسرسال ديكوجنبيش وحوكت كمنزباؤيهان توتيب ودرسى ودوساني مجوع دندانفاسينية واذعلف خوردن بارزأ ونادرمياستد كراسب باين برسد ودرباب اين عادمات مسيارى درسن ابنظ يسين آنجد باعتماد نؤد بكؤيود توشته متل وظاهرا در نبعنی اسدان نیز مختلف میاستند و دراکنز این مات حکی جزم

غينوان كردواسب وادندان ويدعران ووازدود مزان مساستة

خرارم كس بدر ديابوسي بقصد زينت بأنضاى حاجت بانصد دينين يين يومينودهم دوزان وبل بدى ونوشته ميشودسسن خوبي وان حد تقدداودكرستقلت بوبيان بعضى ازعاد مات خوسكرد داسسيا ربعض إزاحاديت ديكركرمناسب استدرجاي خودماذ كوريعينو و اختاءاتله تعالى بالمسيدوج ورشناخين سال اسران دخرانها بدانكراسب بنيب والذرون ينج تؤلدنانع منروع درسآمدن دندان ميشودوسشش ذيووسشسى باللبوى آبيجيا وإنآ بخلدك دوسا واحست دواذا زبايين ودواز بالادرانست عرب آندادا كاشابام كواله وجادد مكردا واسطات وجماره مكرواكم بواطافست وباعيات كويد ود رسالياة لامجوع دندانفا كوجك ونصروسفيد سيباستار بونك سدت ودرسال دوع مقاثل بزردى ميشوند ودراواسط سال سيمشروع درافتاد كالمفيدة أأخرسين سال بجاى آنهاد ندانهاى بزدك رآبود درسالجام بعين عوان واسطات انتاد وعوض برآيدود وسالهكر بإعارت بنانك درآخ سال مخم تمام د معانهاى دوازد مكان افتاد عومز آنفاد ندانفاى بزرك مايل بزردى برآمك بامند وتااين منبي كفوت ويعانونجربر ولالت علاحات معلوم مذواست اخاطيت بعالك المعض كتبابن فيجنبن منهوم ميتودكجون مشش سالد شودس

دارست سالک تابعیت وجسالک تابعی دندانها دایده نشر د 18

00 (09009) 84. (20)

بيني مرخى واشتعراستل وشكتن يؤودى فتدكره وبأقوا احتاكموانية بنخ غرب صيدا نندواز دنكماى مريج آيند مايل جسياس المستل وبالداد دمآن سياه باخذ كرآنا كيت كوينداذين مرد شكابترات ودكا ومهما وكزيدن يفتدوسكس ونتبود وكليك وكرسنتي ومطروستنق إذ مدسودة مياخذ وآن جنائهم مياشد بعضي بسياس مابل ومبغى بسري صاف وبعني تيره وضابط ورجيع انسام آفت كده كاميال ودمآن سياه مائتل كميت كومينداك مريزوك اللما بالبعنيدى واشتاانتر كوينه وبعترين وتكعلى اشفر آنست كمديل وصنى شبيد باستد واسباداشش خوض خوى ودونك ميداشندا تاسع وكمايشان سسته ميداشد وصبر بوكرسنكى وتشنكى نعادند وآنجداذ كميت واشقر كم دنك تو باخدمثل سيئ كليك الآن كاوب كيوند أكر شايد اذبيح دفك عبكر غذا شتد باسف خويست وازدنك اى زردك سمن كمين آنجد بزردى تخرم غ ما فدوكا بغدرد دمتم ازاصل بدن دنك كتر واشته باستدوآنيد دنك صنائى وانووسم وبال ودم سياء بامتل وج يشت الزبال تادم خطى سياه كشيل باستلابسياد خودس واسبى كرصيغ وسياء خنك باستدامز اكبودكوينيه وعثلثآن في الحقيقدم كمب ان سيامي وسفيد السيديدي جعني ان العا موى اوسياه وبعض بدند ماست خوب سيل المزي خسوما بعضى وا

الآخذكاذ ولعبات آن سنولاست فيأدج وتفدوا اضماس كوبند وجدن احال أعامن توركال اسبدا سال دوازدم است وجون افآن مرتب كذف يروع درتنز إمكند ويتنين سنبير واست كماكواسبي واخصى كمنز دوه سالك ماسترسمان الشانفاسمان ودندانهابين جندان تغيري نينود باستعبر درذكر ونكهاجه وردازان حقايق كوناكون جنبن تصوركود داندكرالوامزا دوطرف ميدامتد وكي سيامي محض كداذآن بروتر نامتدود كرى سفدوى بجيط كدمفاييدان ويك ديكو بنوامشته باسفر وسان اين دويان ونكماى بسيط ومركب غر محصور ومصور است كرمعنى ازآلفا درجفى لغات مسهى باسبى معمن ستراح الدما انتل بنفش وسيز وسعن والجون فأى معلوم فيست صنكام تعيير بجيزى كمشبيد بالش فسبت ميل صلاماند عسا وجوذى وبزع محردا يغروف اصل دنكها دواسب بغماست سساه و سرخ و زود وكبود وخاكسترى وسفيد وباتى دنكها بابنها باذسيكو در أأل مركب مساخد جنانكدان ماد حفار تعميل آن معلوم مع غرد الماسياءك عرب آنولادم مكومند آنيد دوكال تبوءكى باشد ومجنون الكربونك فيل وكامدنى باستدخوب سيداند كربعنى واكدس سخي داشند باستندك درآن سورت ديواندولكدن وسركش خواعد بود وآنيد درحوان

شش

و المالية

كنت دربآن ابران كمائب مغيراب ما إنآمتاب مداري بيدان ساعتى بإذ خلوم والمرود ماد منظ كناو بعدا زماد منظ كنت شخص براسبى سياه سواداست وازس لشكن عائز لليك توشق وفهودسيان كم وزمين ست بوان كداس سياء در كل توانابي نداده بعدان لعا باذا زغادم بوسسيل كفت سوارى بواسب اشفر سرصل فهودسيان سنكستان و زمين سلب موان كرمها منق سست مسيامتا ويعلدان محظائه ماذيوسدى فاوم كفت سوارى يوكيت تزديل وسداع وبجسب انفاق أن غلام نهز مواسب كمت سوار بود وجون شيران مدانت كر كرينين اذكرت معرضت وسيكون عابن ينيشود اسبخود وإمغادم داد واسب غليم واسواوشك بسوى وشمن بانكنت وآن مرد وابتتاليشا وبازددكو بزخروع كودتا منكامي كمازيج دشن غان يانت باب عدا دم درد کوغر و ونجيل وسايوجه مات کدارا خندون الوان باف خود حراسبی کدیکر، نك و چ تنشان باستنگیم وصحت گویند و صغیری کژ سهبى بالسالا باستعدا والدخدكوين واسب والدنم كوين وصفيدى بيستُراي اكديند ووديم بأكويكتر باستُل آفرا فوجد واسب والترخ كويك و اكدين دكت مايند آمراعره واسب واغر كويند واكر تابديني وسين باخد آنزااغ شايدكويند وسفيدى كدبوجاودست وباياد وياع ديكدست

كركلفا وسابل بسرين بقدودوم داشته باستد وكبودخاكستي كديس تاوسى آن خاكستر كمونشت مداست وابن قسم استيك ذكسول خسدالوان غرد وافعان السبان سغيد كراشهب كوبند بعنى كدوهن وجشان ودست وباي وميشم وسم وبال ودمآن سياء باستان بسيارة بروساد واكردست وباى وسمآن سغير باشد ضيف وسست ميباش وازدكها آنيدابوين باسفد يسئ نقطهاى كويبك عالف ويك اصل بدن داشته باللاجندان خوب سيت وسجنين بدويين آنجد بجاى تقلماى وا باستى ومله يسن آج يجاى آن تفطه اكلهاى بزرك ماستدمنا بلينك بلات وسينين ابلق وجنين مشيووات كداس بجب عربى مل وابل تمياخه اجنت خلاصد الوان وعربان بجت هربائياز دنكهاى مذكور اشرام أأبات كودواندوه رضمي واناى تواردادوان وجون درخوب وببت فراف حدان كود واندان فيعد مذكور فسند ومؤلف كذاب انوال كافيدين مغل كوده كرشيان عبد العزيز بعداذا كخدامروان مارجنك وجدال جشماد كرد واكثر لمشكرا وكشته لشدندة فاويوفرا وداد ولفكر مهوان الالجالوس فتنددوا ثناى كوينين خلام خيدوا فهودسين الزلنتكرم وإن كسي جداشك وبانزديك وسيك علام كفت مردى بويسبي سفيرسواد الاختكى جش افتادىما نزديك شك شيبان متوجد آفتاب شدويناه ور

عَلْدِ السَّادُ وَإِلِي رَسُولُ اللَّهِ مَلْحَ اللَّهِ مَلْتِرَ وَاللَّهِ أَنْ هَذَا لَوْلَ مِنْ الكّ أبين فأناه مغال بارسول الله أختاب كن أن بنة أخليه فالسد سِمُهَا تَقَالُ مِنَ ٱلْمَانُ مُعْتَلِقَةً قَالُ فِيهِ الْفِحْ قَالَ ثَمْ قَالُ فِيهِا أَشْعَرُ بِهِ وَحِمْ قَالَ فَأَمْسِكُ عَلَى قَالَ وَفِيهَ أَلْبِنَانِ أَوْضَانِ فَقَالَ إِلَا الْمُ أغطيفا إنفيك فالكوالأابع أذمم تبيم فالكيمة واستخلف ببرنفت بمالك إمَّا يُن أنكُول في ذَراتِ الأوضاح بني عدر آوردحف ابرالنومنين عليالتكم بوى حفهت وسالت كم المله عليه والدجها اسانين يس بخدمت الخديد آمه كنداي وساد وخلاأوردوام الزبواى ووياداب حفهت فرمود فكوكن اوساف آخا وأكفت وبكراى مختلف داوند بوسيل كرآراد وآن سيان اسب اوس ست بعني آنجه سفيدى بردست وباق وبابيشاى داسته باسل امراللومين بوآ كنت كدآرى بكي اذا نفااشقراوانع است آغيزت فدود كرآف اجت من نكاه داد اميالومن كفت دوكيت اوضع بزعس فرمودك آنفادا بغرندان خودامام حسن وامام حسين عليما المتايم بخنف كفت جدادم ادم بعم است بعنى سياء بكرفك توجود أن الريع روينى و لىساندادابىيە دەرخى آن ئىفدىجىت عيال ئودىكى الروسى ك ميمنت ومبازكى ات سخعابت درآخا وأوض باشنال واين حديث بز

بادودست ومكياى باستدا فرانجيل واسبسوا غيل كوميد وجون ذكوميدن ازعادمات دواحاديث واووشك صاصب جنانست كماؤلانرخ أذاخأد برحاختر شودوب دافآن اقوال على صلف مذكوركوددود وكماب من لا يجعر الفقيد الرسيد وسرور كابنات عليد وآلد صنون الصلواً جنين منقولت المخبل كنواصيها أنخرالئ يوم القيمة والمنفق تتكمأ في سَجِيلِ اللهِ كَالْمُ اسِيطِ يَنْ كَإِلصَّدُ فَتِهِ لَا يَفْصِفُ فَإِذَا أَعَدُتَ شَيْئًا مِنْهُا فَا مِنْ أَمْرُحُ أَمْ مُحَبِّلُ النَّلْفَ لَمَلَقَ الْجِينِ كُيْنًا فَمْ آعَةً شَدْ رُيُعَمَّ بعنى حبر ويوكت ودكاكلها ي اسبان بسنه است آل وزفيارت ويركس تغفردهداسسانواد رواه عداماند كسيس كددس بصدر قدوادن كشاد باستاد وهركن دست اذآن بغند دبس هركاء خواس اسبى ابواى خود مهارا لمادىكن أنجدافرج ارتم محل الثلثه مطلق البين كبت بإخدامين اسبى كرميشا وسهبنى ودوباى ودست جب آن سفيل داملا ودست داست الريان ونك اصل مدن وونك اصل مدانش كميت بأستاد بعد ادبيان على مات ميفريًّا كرتم أغرة يعنى بعداذين مرتبدر بتبدأ اسبحاست كدعره واشرته باستد بانصافها أسكم وينتن بعنى أكوباين اوصاف علومات اسبى داشندد النى ساله خواسى بودوغنيمت خواس بردود دكناب مذكودا نصد دنشين مسندادة ضاجئ حضهت امام وضاعلب التحيدوالشارواب ستدع كده ومودا أعداى أسرأ ألمؤاث

طِياتُ مِنْ إِنَّا فِي فِي مُنْ الشُّفُونِينَ الْمُعَاجَ فِعَلَمُ اللَّهِ مِنْ إِنَّا اللَّهِ اللَّهِ اللَّهِ كالتهرم أأسال فكالسب وكاليزل وابه دال الأستروز وتفقى الله حاجته بعن عربس انخاز لغودبا خاشع كمي بيرون دود دراقل دوز وبرخود وباسبوا شعر كرصفيدى ودبهتنا بادست وبإى آن اسب باغل صادكست اذبواى أوآنون زواكوآن اسب عؤة ساملد داشته باشتد کم معیشی وشادهای است و بی پیز آنوود مک خوخواني وبرم آودد خذاى تفائي حاجت اورا وايست آخدا ذاحات مستغادستن والاكتسابي يواسلوم ميشودكدة يعدوين وتخياميون ومبادكت خصوص اسب سياه جمال دست وبإسفيد كمدبيتاني و لب الای آن سفید باشل و دست راست برنگ بدن کر آن اصفای اليمين كوينداذهرونك بوده باستن بسسيا وصياديكت وأكويكوست أحر دست سفيد ماستد وبإنعاسفيد شامتد آمزا اعصر ميخوامد ومدسية امّاد دصورت كدوردستآن كرسفيدات اكربيشاني سعنل باسشاء چذان بدنيدانندواعيم غيكوبيدواكريكيلى سنيدبانت آنوا ادس كويند وبدواند خصوصااك بإى واست امّااكوبآغائت بجشاً سفيل بائتل خوب ميل انك ود راشعا وعربي علاح آن عست واكد بكدست وكياى برخلاف يكد كرسند بالتاديع فأزيات وكمأتز

مذكاف سأكوراست بالفال تفاوى وتضربوا وأتخفرت امام بصاروايت كردوالله كدميدا ومقل يزحد يذفوهو دكد هذا البقيم ميزة المذواب فيكما الاانخاب والنف كاحث ضبتيه الافضاح فياغجار والبغل الوق وكم النع فالبنو الاأن يحون بده من تدَّسا لِدُ ولا استَساعلاال مينى حكهن وفاحوش است مؤدماً انتجد مكونك ماستد النجعا وبأيان مك الاع واسترومن فاخوش سيداغ نشانذ سنيدى وادوالاغ واستريك بكونك ويجيئين فاحوش ميدانغ سغيدى بيشان واد واستومكو تاريدي وسيك باستدويم تقل برخواه تأمر بيني وسيك باستاد وخواه نوسدي بآ خواحان أن فيستم وينود ركتاب من لايحفز إنفق ازآن المآم معصوم ترق كدمن النبط فشه سنا أخفرًا فأفرجَ فإن كان أغرَ سايل الغزابِ وَخُعُ في فَوْاجِهِ فَعُو أَحَبُ إِنَّ وَلَوْ يَلْ خِلُ جَنِهِ فَقُرُ مَا دَامُ دَيْكَ الْفَرْسِ جِيهِ وَمَادُامُ فِي مِلْكِ صَاحِيهِ لَمْ مِنْ خُلِينِيةٍ خَيْفٌ يعِنى عركس بدن داسي انتقهصاحب فهضه ماغره بس اكرعزه سايل واشتناه باستد وسندى وو دست وباى آن باستل دوست توميد ارم آنوا و داخل خاشاو مخترد فقر و احتياج بآلزاس درآن خاشاسك وبامالك آن اسباس والمرداخاة اوتيننود واين دريث تندح ديني است كدد رباب اقل مذكورستل ونيز دىكاب من كودار آنخف منفولت كدمن خريج مِنْ مَنْزِلِهِ أَوْمَنْزِكُم

نكفنبو



7313

بغض سست بمرنبذكرما بي بإنثاده أوبعنرى استخفاف ليلفاته وكماثل کی وسین موی باید وجشای میکوشت جون جشای شیوه کاورو ودفرودفنكي كدوداستنوان بالايجثم استشنك وبوبابي وجآمشك بالاى حيثم زياده بلندناي وجنع عرجند سياه وصاف المندمات جنتم آعومعتراست ودروضت شكاءكودن بايونظه واجتدوه بتعملا كمشا دردادد وتنونكاءكن وأكرب وانتحب وما ندكى بسيادج فيما تلت ونظره افتاه مواحده باشته بابيلت بينم منكاء كمن ودرجانب أنجفه مايل داود بدان عب بست وبلك ميفير دقيق وتنك بايدو الدخليط باستدعى تذكرهن كالمجشم بستن وشواد بيكد يكروسدعيب عظيماست وبابدكدنؤ ونظرين ضعيف نباشتد وشب كودنباشذ واستخان ببخاراست وبجا كوشت بابدويج وجدبوآمدكى ونووون كمي نفاخته باشدوسورا خياى بنى عرجيند كشاده ونؤديك يكديك ماشد بعق وليقاباديك وبنن ودعن فراخ وموضع بوآمدن دندانفاى آخرين مينحا خواس ترى ويعن بالدوميان لب وجيشان مرسف دوترو صغددوى كشبك تربأشل لعزاست وعجوع مس ودوى بي كرشت وناذك بوست وبلندوا فراختد وفرجذميان روى واستنوان ديوكل فراخ بايدجنا نكددوا تكفت سراس كن ددوان كردن جاى كرابي يرمثة

بعسيدان وآخاا شكال واسب واستكول ميك ديندود وتضبر شكال بعض كي انتهاددست وبإى مطلق وبائ مخلدوجين بني أدانخ ومخدواني مطلق تغتدان وآنجياقل مذكودستوامع است وبعنى كغتمان كداكرستكول سفية ورجشان دامشته باستزمكروه نيست واسبىكد درستدى بيستاي موي واسته داسته داست كرآن اغره بالزحرستم بالكويد ومجنين المدمون عره متلى سعند المنجنع تاجنع كمشدن باستدباد وسعندى عره خطيسيًّا باستدكدواه مبيرون مداحته باستداب عرسدهم وابدعيدانن واسب جنم كبود خسوما كديل جنعش كبود باخذ كدآن اخف كويزه بداست ومجنين اسبى كدبون بافش خلى جندسهاء بادران دون دحان يابد خصيد باد درسعنيل يحجبتم نقطعاى سياء باستن باد درسياس يبثم نقطعا سفيد بالرخصيمويهاى سيالاداست بالمتدوميس اكربيسياد فادعاى موى دُمش سفيد وباقى برنك ديكم باستد بدسيدانند وجي كفتدائ كداعصما كوسسش سعنيل باستدبس است والآجيندان مكري أيبت واسبى كدبوص ينداخى مقندريك شبريا كمتزيا جنته خط سغدوا شرصاد المنام وداكما عند معان اعشادادد كوش اس مبايد واست وتشل بالمنفوجون كويش آحو باسفل ويقدر بلندواذ بكدبكود وروشائ سوط بالقووانددوننى برموى ئباشتل وسهنى بطرف واست وجب سايل

到



معزاست ويرآمدكي وووكسان بايدواستنواخاى بنلوادي ويعكن وكويدوسته ومثكم كمشاؤه وكشفره بابد ودوطعب منزا بكراك باستند وبسياد بزرك وآوينت نباشل وأثريكي اذبكي يزدكومادى اصل مال خصير د استرج ماستان معيوب خواهن بو د و ذكر عليان منهكو وناخوش إست واستغوان بادوك ميائد شاندوساعداست كحتأ واستوان ساعدكه بابين تران ازواست وذراع نيزكون دوى و بلندوی کوشت جون ذراع سك تازی ماید و دارگی کرمیان دراج كوناه واستغوان ساق باليزكوناء وبي كوشت وبالركح ميانش بدند ومجنين استغوان بالاىساق بدن بايدو مجنعن كنتهان كروسط ساق بإرا اكراز بيشى مد مغلسكنند باريك باستر واكوا ديملو بيست يعن غاب واكوان شف منظ كمنز متوسط بايه وذا نوعا در بزركى وكويكى بكسان وموىآخ ساف سياه ويؤم ويخودكان ودست وباكرعربان آفاوسع وتوكان تعاوين كويدوى وكوراء باسه وسست نباسترجنا نكرسم كاسى بطرف راست وكاسى بعان جب مايل شود واين عبدر باجش از دست ميباند ومجنبن بايد كدواست بوسم نباستد بلك جنون خبيلى واشتثه باستاد وابن واستحق ددباجندان عيب ست وسمين وسياء ومبانتى بايدوسن

كعرب آفاظيق كح يدمل عدايدك أكراخ اجتد باستدمام كودن بلندخ اعد بود وكرون عربي والدور است بعتراست وموى بال نين والدود و كوشت باوه كري كودن صياشل آغاكر موى صعيف بال برآمل عي فوى قرباستن بعن ودابل توب كردن خواهد بود وكودن بقد دمين مالد ست باده واسبى كدكودنش كومًا وكود باستد آخراصيوب صيدا مندو بجوع كودن اذنبقت الراخند ترومين تروحيانش الطرين وآمده تربايه واكراصل كودن بإميافتي اختاده بأستل مدموست وبوآمدهكي كدد كآخوالي است بعدوان مثائد وووشا لربعن وبيشت كوناه ويو كويشت واختاده ويخنست بايدجنا نكداك دست ومنتدوشت داندوث وكخل بالهشت بيويسته ودرما دبان كوناه ودراسب ضبئته بأيدو وان وكنل بسن و بركونت جناظروامغا الايكريكرد وباحتد ودر دوطرات كمعن كيسان بمرتبر كرميج مايت برآمن تواذ يكد يكرشاستو و استغوان وم كوناء وموع آن بدن باير ومكر وصت كردم واسكط ف عابل دارد وعلت اين عادت ميراسند ومجنين مكروعت كردم از كغل بهون آمن توباش وابن دراصل خلفت ميبامنل وذيوكودن آنخاكس يندبند كذردبعن واصل سيندنيز يعين وكشاده بابدودو كوشت بإدال دوخ ف سيندبوى آبيده حين بيرون آمده توبات



سحا وسعيسي منعولت كذكفت المعنع حقايق ودقايق الماجسند الصادق عليدانكم برسيل كمراحيان دودست بمداد إرا موافشا صيامتل بفكل واغ آنحض نومودكدابن موضع سوداخ بخالت واتق كدورشكه حادربوده وابن حديث تكذب سنن سابق ميكندوبنظر عمل بيزدود مينما يدك حركاه بشهاد رميان دودست باستد بيتي ميان بإيبارسد وبالجشعلت مدوث آن از دلايل نجابشت واسبى راكدخالى اذبن فشايرا باشت سعيوب ومذموع صيوانش وجنبن كنشائد كدوامين كدبود وطرف ذانوى دستست بايك يكيعوا ذنرباب كوداكم إنكد ذب ذاتيا ملزو ترباستداذا تكدبا لاى وانواست آن اسب البشرة و وودى خواعد برق ودريا يمخاه ف اينصوري أكرميد فأد ووكم بابست وخوش غاينست ملك اكرمكس ابن باشد بنظر خرشز آبداخا ازعى عدمات تندى ودوش مثمره واندديكرا وعلومات نجابت آمنت كربيندى ووانعيان عرد وسوداً جنى ثاميان حردوميشع صياوى بأشل بالسيران مادو وادان بلن ترمثنا واعل صند ددين باب تامل احتمام قام دارى وابن والشازعة حوف سيدانندود يكرعلامات الكربندى كودن ادعىل دستن موى كاكل تا سردوش كرآخ بالماست مساوى باشل بابجوع بشت وكحذ كداقل آن سردوش وآنواومل ف ودنعكى دم است ودروست سوداخ بئ

بعرف ونست بالبراسابل نبات بعائزه بثن حرجند وعقدش بثلك بالمذيرة والانوطيون منقولت كركنن كمجزين اسبان آضت كرسعضوض لآ وسكؤناه وسعريض وسعليظ وسروسيع ومرصابي وسرسيا أاماسيه عضو دراز تونى وكودن ورانعاست وسعضوكونا واستغوان دووج وبنت راست وسعضوع بيضاف وسيندوكودنت وسعضوغليظ معكاكل وعصب دست وبأورانهاست وسعضو وسيع سوراخ ببئ وذبركزهن وشكراست وسعضوصا فيموى بال ويوست كغل واصالهم وسعنسوسياه حنم وليدومع است بأسسنشنع درازام آنجيه متعلق استبائدام وذكرعلامات نجابت وتندى عركونداسبي دابق تزيت وادد كمكآ يندم وميتم ومبئ الماشته باستل وآن دوينشا است ودوست وباذ وهااده ف الدرون ودونشات درياى فزديك والونيز الظرت أخدون مانتدج مماكرآتش دياه بالندسخت ويم كندي وانتكتراب فز جنبن معلوم مبنودكداين ششا ففاانجشم وبيؤاست المنجدت كداوه وتن كد دوشكم ماه راست سرخود اورزيت كم خود ميدادد جذا لكريشها درميان دستما وبهن درمان بإياوافع ميشود وبدين سب ابن نشا نفايد اسد اب الراين عاد منها جنا تكدم فكورت بالتدمعلوم مينود كدورتكم ماد التاليس بودروقابل تريت فيت اشادركماب من لايحفر والنفيدان

وان انعب وراست آغا کم اسبکا و دم خود را میزندیبو تعی کاست ميان بستان چنبن كندان كراكردوميان بيشان بك دابوه استدوات أمّا اكوي ودابره بامناد بسيال بداست وديكر دوراب كمدواسب مبدانته معنديك ووصدا أندوط البذان شاخين كنتدان بودواستغران كر انطرت واست وجب ذير يكوين برآمن أكروابوه باستوبداست وبر بالاي بدشا ع زيرسوي كاكل اكرد ودايره باستن بسياد ينويست واكر كواب باشته بالصاد دران موضع وابوه فباشت بواست وسينافست كراسب يجيثم بابي جنبه داخل واكرد وعريض كودن وايوه داسته جنين كنشدان كداكوناتوش تؤدمك بالتذحك وحبت وأكومر بإسينه نزويكز إست خويست وإكود ذيوكودن براطاب وودايوه باستدميادكست وويعلوآنزاك بالصعوامات دايره مكروعت منسوساسات واست واكر بودراع اذطرف تبرون الفاد داير ، باستال معفق مكود ، والسنه الذواسب ويتى كريسته است اكرص وا بجلف واست وجب اكفراوقات وكن دهديد صدائد واسبى كمبودو جانب كودن باسينجون دو بادام فرورينكي دانت بمبلت وساوكت وان اعل مند منعولت كدواوه في كاكل واخوب مدانندو يجنبن اكرب الا دودابوه باستدنزدمك بيكر مكرخوب ميدان واسيي كربر ووسيساسه عاوه نداشته بامتل بدسيل انتد وميين وابؤه وراعير ودابره وتوكوش

نهوسالغر فسيادكود والذكروودين ازوه كمذو مفسى وويءا يزفغو والمعاسن كداس فام خلف خوش صورت راجدين عل مدين الكافد وبدعيأت كمندوددون دويدن بابدكاست واجتدكندجنا نكريق كدشن تنك نزديك شوداما بشرطى كرس مهم آعدد بلندن فنود بوكاؤة باشتدوسنين منقولمت كمنعيلاتين بذام الحكح وفئ كدحاكم كوندبود هاراب وادرمعهن دوانيدن آوردابن قيعاسدى واكساس مشهودومع وجب بوسطليد وسوال كردكما ذابن عزاداب كدنها يت ميكيردامذان عاديان كوده كفت اين اسب بويرجني يسكيروا تاعان كعظ خواهد مرداز ابن قيم بوسيدند كأتشب ابن حكر كردى كنت كاين ماديان الامعينين تراست ووروفتار يك شاندوا المذي بيكر و وديكو والسكرا وجوع دست وبإى داست وسيدن دست وبإى جب واجرعت حركت مأة ودودست وابطرابتي بوميداشت كمعوض كذشتن نتك نؤديك سينتدو اينها تادمان جدى وتدى اسباس نبى برسيد ندكرجون داسى كد خالعدر ركنت سوراخ ببني اش تنايبود د دينش زدن عاجز ميت إب منت وددوايروسايرعلامات ويجنن كدد يوي بيراد باعتبار فيامت أفراد الروكوميدودا بودويها لموضع بالقاق غوم و مذموست آل ميان سيندس سردوش بأحوالي آن م دويل

بوسينذ بإدغاء ومويمان تخطروشت خيامن كماغيران فالتياجنسوي بذنب كبيختدس وآن خرى بشوي مدل شدوا يعني قبيداست بر الكرملن كان ويومواين فسراعتفادات شايد داشت والمدهل فطل وجوة خرى ويعند منى وداد خدماء مصدح وخداى مام داسي نبايد كرد إسب مستم دريان انسام اسيما وخواس عربايد الك بعن فاضاءاس استكرب وصادر متى عرب اصبل باستدواسيان طرابط عرب جنواف بالكديك تغاوت نداوند وانتصريتها سيجامق كدورحوالي كوصستان وزمين صلب لمنتمين واستنه باستنادا ويغيستكم دست وبأى كوماز آغاز غولدبستك كاخ وذميتهاى سنته عادره يكنه ومشق دياخت ميرسان وابن تسع واكدعري خالعق باستزحليق كمونية ودره والبيان الأساسان جش باستدود راشام جنك وبالا كمكمنا بحرائهاى يختلف باختداطات وفؤمان بودادى يعشرا ومساوع إكب ميناب وشكا وسمالنى وونظرا وسمخ شرجلوه كواست ودوالب م كوندخواخش وكوينيت ادعرقسم مكووه سايرم إكب مكود من موسندات جون اسيان جاعف كدورياد بسرسيا شند خاذال الذام ميسا شنل واكودر عراى مواروزمينهاى نومفتوو فايانته بونصفها وسفتها حدال سيرفادندودروع بدن نبر زود عام ميتود يخاو ف اسيان تركى كميم

ومدانته واكدد وزيرجتم إونو زانو دست وبأى ازطه أخدون بابرلب فيوين وابرة باستدمكم وعميد اختدود ندان بعندكما والب بلندي باستدرالك ودونداخض اؤسابوه ضانفا ببزوت باستل ويمجنين أسبى واكربها وداوي برنمين وتدبدميل انند ودعوى مبكنتي كم أكواسبي متسدر بآن عادمات ماستدع كزيماد فيشود ويوضكوده وفيم ودادين مقود يخنان كميع عاتو وزنكذب آن تأمل نعادد وحكايق غرب ودبين مقام منقولست بدطائشة الالعل عنل موسم آس ستل كنتي ووعلان بودند شخصن إسبى ووسر من فروطت واشت مروم عنز لكرآن اسب واود ويووغست تمام يخربي وانوونك وجسادى وتحقق افزودن ويدشعن تمامخ يدند شخص اداستان سوال كردكه امن اسب جيخوني دار دافيتن هرياه باد شاسي اسبى بدين علامت داستندها مفلصل سالهم سيكندوه كذبهاد وبيرفيشود ويعبه الآن مان عندروان من الدويني از رسىدن نزد بالسفاء خودكسي بمؤدفآل فرسنادنه وازجانب اونيزاحكام وبؤنتها سنقل بوسفاوعن فاكتد خدمتكارى آن اسب مرسد ناسئكاى كديدوخان بادشاه وسيلة واورا ضردا وكودندا ذغابت خرى وخصفاني باحضاد يجلس باستنبال شتافت وجون عريفاندرسيل بالفقأ أناسب ماحص كردبس متوجد يكان بكان اناعشائنى سذل وقيق كرجت آمن كنل والبويد السب الكرى او

كتعكس بالنفريين بدركودن وحاد ديمري مقريش كويث وابت ويسم دديعنق صفات ببودتشنب ويعنى بمازد حابلنل و درسارت توابريشين مجين دودون آمن جانيدورياب افاليان وجلد مذكون ويزو كتاب كالخ ا وابن الميغوث لعابت ستين كدكفنت شداكن أبو أنحسس عكياس السلام أي مَنْ رُكَ ثَلْتُ خِارًا نَعَالَ بِكُمْ أَيْنِينِهِ فَلْتُ لَكَ عَشَرَ دِينَا رَّانَفَالَ إِنَّ هٰذَا لَهُ وَاسْتُرْفَ إِنْ فَشَرَّعِ خِارًا يَّلُفَ عَفَرَ دِينًا رًّا وُهُاعُ بُدِدُومًا فَلْفُ إِسْتِيدِ عِلاَتُمُؤْنَدُ الْمُزِدُورُكَ فِي مُؤْمِنَ مُؤْمَرًا لَحْلَا تَالَ فَقَالَ الذِّي يُونُ الْخَارِهُ وَيُونُ الْبُرِدُونَ أَشَا لَعُمْ إِنَّهُ مَنِ ارْيْبَطُ ذَابَةً مُنْوَقِعًا بِهِ أَمْرُنا وَيَغِيظَ بِهِ عَدُقَ فَاوَعُومَ مُنْوَجُ إِلَيْنَا أذكا للله والغثر وتخرج حدادة وتلفت أخذ وكان فوناه إيجاجك بعن بوسيد إدمن حضريت امام موسى كاظم عليدانستهم كربوج سواد مهنتوي كفتح بوالأخ كمنت بجذد خربية آنوا كفتم بسبيري ودينال ومرادان ديناد بكفتال طازى خرجى سكددادست فومود اين امراه أست كر الأخ بسيزد ودينا وبكيرى وبأبوى فكيرى كفتم اىستيد من خيريابو ميختراست ازخرج الأخ بس نويود الكرمؤنت وخرج الأعزام وعدمالط فيزميد عدمكر واضعدك هركس جماديلي بينددك اذآن توقع اغأ درمعامل مايعنى جمادد دركاب امام زمان داست ماستن وستمكيذ

بردون كخريخه جون وواحل شلقت كوتاه حائد وكودجنر و درشت استخوان مثينا ودوخايش واندى وبع وخ وح كمت باسب تاذى تبرست اشاقاب دياشت ومنبر فصت بينزر دارتد ويوونه واود ومنشأ ومويان ايذان اكرد وكومتا والميتعلى صلب استدادا كأخاز تولي دست دياى ايشان بسيغي فركوده واستغواد ابشان كالمساه بت حداد دوبعض سبن سعى واباعث آن ميلاً كالبلق دوتوكى بسيار ودوعرب كست ازيجت كمرخل وماديان دو وقت اددواج اكوكوه ودشت ويشروآب وسبزيوان نشوامور واثاة ونك درنظ دارن س نطف بالوان مخقلف صورت سيذ بودوائر يين دمك دوان ماصراى سواو كيسان دونغااست ننلذ بيكسودت مبتة وكفتدانه كداكوكسي وخبت جحصيل ابلق طرح واشتاه بأشاد بأبلي كدور وفت الادواج حامدُها حِبرُونكا ونك بعيثًا في كمداسب واالفق ماذ بأ مطريق كرخواهن دونظ است بداردوا يفعني وسيدا اختاد ف الوان كره ميشودواسبان تركى اكثرواه واروب سبيل ندوت بعنى تند و دوينك معيقون جنائك نفل كوديما فلكريا يوى دون ركي وزيود نودنونك تأخت كودمامًا بِعَتْرِكَ وكاحل بباشتل وعرب مطلق ربك كندشي مادواكودن سكوين وآدم كم شعورا فنعيد بنابوى كددن عبكننا وفيتهم الذاسب أأنت كديوري عربى ومادوش كودن بامتر وآخرام ينبن تسه ريكر

ووابت سنن انتخرجت كرمع منفرت سواري حاصل جندود ويمكود مآووديك الصفاعان عربسانقل كوده اندكد وبينان حركنس اسب نوسوار غينته اذسب آن بوسدون كنت فابخت ورافاى حوكت بول واعبوس مدواود وكاء ماستن كربان ميزيتر كل يخلاف ماديان كرهركاه مزوريات آب بمانفاذد وبدين سب آسيي عني بذبود ويعين مطلقا فخا والعيتهدل انتزان تغيبت كرتوانا وتصبويتن ميباشل وآنجه بتحقيق بوسته اوفل ماصقونست كدعا ويتعاوشيخوافيا سايرمواضى كراختفا وسيمان مطلب باستدماد بانجون كتوشير ميكنند بهتراست ودورنا يصف يافلعدكيرى فخاج مناسيه استرجد توى تروحين تروينل ترميباسيل ود وستفتها وزحشا اسيخفى اذبغهت كمسبول يخل فحت ببشتر دادد والتواتسام اسبخصوصا لخل كاس اخليق فاخوش مسداددك بعنع إذا تسابعا كجدو يدبي فايل ميشود وبعضى قابل علاج فيست وجون درشناختن اسب معرفت دين عبوب مزورات محا درساب مذكور ميش داذا تخذكوى وكورى كلى باين طربق معلوم مينود كُرَّآواذ هاوالفكال مهيد متافر نشود واكد عدن ماديان رابين شيردنكش وإزجارعون آنت كرجب ماشل مين داخل آمها یا برآمه ن بوجامهای بلند دست چپ را بیش گذاد د واین عیوتی

مادردس آن دشعن وأنكس مغسوب بما وشيعان ما باستل مرآبته حت تعالى جيابي مي مسائل ووذى او راو كمشاره مسكره اندسيندو دل اور اومرساند ما واكير مخواهد و بود ما منذ آن جداد ما جدت برآمه ينساجات اووجين ظاهر مبشودكدابن لمينود تعدت بزين اسب عليق مذاستنه واكرندآ كخفرت اوديخري نابوه أدوفيستا ويتعسل عليق الرميغ وود المستنسم دروز ق سياله ماديان و فحل د دسعني الصاف وذكر عبل إنصفات وسيد آنيد خيل اذين سفاح شدادستكل والغام وعادمات منتزكست ميان عردونسعهكن لينة وكوتاس كخلاج ناظرا بماى مآن نيزواقع سفل ومجنين كوتاس كودن ماديان آغفذا دعيب نيست كرد واسب نزوميا ذو وان مأيان تنكتر بهزاست واكوذاخ ماستل بايترسست خواعد بودو يكوى الكثيميكا خفتن د رماد مان عيب است وأكراسب فرجس اد بخواب ودرخاب فالدكن وسندين است وسجيبين درعلف خوردن لحل بالإآهسته كغسته علف خورد وسأعث بساعت سربو داشته وأن وقف خابيه يخدوف ما ديان كرباب علف وابزودى تمام بخود وتوقف نكنار وهر ترجع يكي ادنين ذوتسم بر دبكرى الاصطفي سخنان كنتما ندودد مشتن طربق عامدان حضرت وسالت بالوصلي القدعليد والدوسل وغبب بوا

عناف

ميران وميكوميدد لدل احول بوده ليستر الترود آهاب تربيت ومغرج مبالغذوذكوسايوم أكب وآلت نيزيون بلب مشتلب البلقال درستلغات اذدواج وتربيت كوثاه فكام سوارى فحل وماديان عرد ونجيب وخوش دنك باج والرمخسال باستدر يراس وماديا مينتى ازا نكربسال جداوم وسوائل نباج الكنو اذبيحت كرمتزامنو درسال سيم فرى ميكرد ديس اكرد مآن سال آبستن ماسل مماديان ناتص مجاند ومركره ضبيف وي تويت خواهد بو د بايد كداؤل ما دياً واسوارى كنناب الخدافدك صيلى بادع يحاكن وبعدازان فوا ويدادكم مكروسك مكرخاين بالعنكاى كرآثار تفيت ظاهر كرد دازه دويبا ومداداتكندن فالمحفته صبرمايد كودوبيوا دخته اكري عبستا بيهائنل وسجنين كاسرنوب بس أكدد ريكى اذبيرات باوكرة زباشه بعداد جيل دورسفك مينودوعاه متنى آخت كدرغيت مدارد و فيل واحانع مينتود وعلامات ديكر إنكرس بسستانياى سياه مينتود وسمينين كفندان كمراكوا ولرحاب واست الاجستان واست متروع دو ورم وسياس كندكوه توخواهد بود والاماده والاوميان متواست كددروقت اجفاع اكرباد جنوب نوج زدكره ماده صورت مي مناردو فيزاديشان نقلسك كدورين اوفات جعت فل فكندن يصادماه

وباصل خلفت بالنوامة أأني النواحاديث ميشودا ولصرونيست كد المتعديد فراست وآنح النبامش كدد دموضع بايستاد وحجيدة اذبائد بغووندح كم مكند وديك ترس فالحرك الأالتر حيرها يومد و يكودننا كونفن والمدودن وكاء باستدكه جون مسباع شود ودمكرس كشي ييناظ دمندولجام والبدنوان كونن كيردوم كونداف فايستدو وكتعاف ناخوش كند وسوار واسترف بوافتاد ت كوداند د يكى الكرد رونين ما دويدن بجان واست وجيد ميل كندوكاه واخد كديد دوطرن رود ويهم وجددوست نرود وشعوسي كفد وآن صنع كردن است ازسواري وكادا يفعني شبت مامك شخص خاص باشد سبب عد أوف اعض إسبا مصوصالديف دامانع ميشون وديكرمنع ذين ولجام كودن ويفيآ ودنغل برتن امتااكتراسيان بدنغل قوى وصحت سم حيراستنل وتابيط صيادندود بكوعنا كمسكنددى كحييدا وسسق وست وبإيااذ كاحلى وكادعلتهآن امراض سيندما شاروه بكوخنتن ودآب باريك دوان ديكو بسيارافتأ مذن دم بواطراف وكاجاسته كدد والوده كي بيول وسايد كفانتعااين مكتهاجنز واقع تقود وهيجدان يوب مذكوده عادج وإرواست شادح آل 5 وموضع صناصب مل كورخواعد ستل ويعضلي والاجلاء بوبضر دوالفاكر ويتفاست امااسب احول واصاوك

ويحدث سيندجرا مستاويعين لمادن سيل المندارنجعت أرافيات جفزجا واستغوا فابزودى أوى مبكره الدوب بن سبب عرض ليجرئ للنوارد اكوذرّت دصنا بنسف آن بايدداد و بين بن يوينقا كوه آنست كدد م وميراى ببخت وورسنيلاخ آنت دكروشوا وسأشل انعقب واحا بدوانن كرسم واستغوان اوجداد بت وسخنئ بوآبد واكومتوسط انخلفت بالتدجن بسياريوى وسسيا وضعيف فباستو يكسال ويبم سعامى فباز كردويعبان عين مادش وع درسوارى كندر جداكر قبل ازان سوارشد بثت ودست وباست ومزاج ضعيف مسكودد واكدازا فربستان، نسالبت س بخت و دست و یاسنگین میشود و بعضی گنتداند ما دبازا د وجداره " ماحكى روار بابد خدر والرجد فرياده منعيف يافزى باحتد تأخير وقتدع سوادی جایزاسته اسب د منم د رآداب سواری اقل کرین مر بشتائحه كذادن عرجندشن كاوجعوى كنديسنديق استدادينيمت علاسات سعنى وقواناجيست والود لمانوفت مد موساستد مست وكاعل خواهد بود واكوزباده سركشى كن جدا دبردست ويا وكمن بركيد والثند واكدد رزمين موادمير فيؤد سبأن آبى عيق بود ، بجدار وكنرمقية سادندود وسردوزا فيلهي انگرگسي سوادستود فددی واه بکومانندی هردوزمقدارى افزائيل ألكاء شخصى كوجك وساحب وتون سواد

كاؤن الاخر وخباط وإذره باشت كم بخاص كووز جد الانوروز جادلى بأغلم برسد وفارسها والعقاد اينست كديدين فصول اذجت ودديك آذرماه كاجست وسيماسفنداست لذجوج سرماه ويحوط بأمثر وآفوش وللأوه ووزخيل انبت توودوناست وخاحرا اجمعين نسبت بسرجى وكومى بد دشفاوت مساسي وضابطهآخت كدماه مضدحال كوه فايدكد درويت امتدال عوااقل دميدن علف ستولد شود ومدت حل باننا ف كتراذند ماه فيباستدود والغرآن خادت كوده اندوبعض بازده ماه وحثت دوز كفنداندوجهي بازده ماء وبازده روز كفنداند وطابقه دوازماء ودوازده وون بحو وكود دان وكواهر بند درشكم بينت بما ندفوى تو بنواهد بود واليه كدورا أسدت ماد بإنوان واخد وسوارى بسيار فكتن وبهيج ومدزجت يغزما بندوبعدان تولديدة كآضت كمديك سال شبرماه ويخود واكرلجيب آبستني إمانى ديكر مبسريشود تشيرسيوان ديكو بوورش دعن وصفى خرصا ينزميل حندابس اكرخوا حنل كذبؤودى فويرشود وقابل سوارى سئودودنك بدن وموايش ساف كود دستريكا ووالوغهن سبيلي وربد ماستوخر كوسنند واكوفوت وسخق استعوان مطلب باستوشرين وبعضى مان حيش دور اول بعلف عادمت سيد صدوب با وانكراستنوا بقدوسف شناه باشل جوسي سأراؤين يجت كمراز سايوجو باحت سبكتر

فنتلى

بالتوض وبيني والنجعت كرووانيلان المتأنف وسالت اعتدوالا ميكودود بوفتان حواويا للان فايعت وفانشك وفتر ديكر كدم بان آخرا مجلدونوكان يودتدكونيددوش استؤوبا وسنا ودراسبع بجداده صياخته مكى يزحت دسياد بباحوذ ووحهم تبسا ذوفتاز بابدك عنفآ أغريجت غاب وسج بك دا ماديكوى اميخند نكودان وديكو تسليمها كدو دجنك مرويشي مايد كردمان وكردشها وجستنها واستادنا عربك درجاى خود والترتعيم جمادم زاست عنان المنحف كمع صعيع وستحاسث وركاب وجوب تعليى وناذباندوامادرانبيرعنا فواد وست باليه كوفت وكاسى بادكاب بأتعليم إنك أشاوة بابدكود كربقل وخبودا وشود وقعلوه واختذكو الدواكود وروينى غلطكن بإشاده غنان آكاء كميدان وديجيداين دواستان وفياده توبابي كهبيوسنددكاب وتعليى قطرع رابيغرايل وجنان سواديشود وددكرك بأذاذان صريحيترويتن بترود ديؤير وماختن جندان احتياج بعنان واكثر ادفات اذمهين شهامقصود حاصل غيشود امتاد رقيم تاني كا ماستل كد محتاج بشاز بالنرخود ودوباز داشتن مداد برجنادس والساحلوق بدباخذ لجامعاي مختلف بوس كننزلكى كجي اذا نعاموش باشت واذعره و آداب سوادى آنست كدوروتت بإكذاشين بودكاب بكويد ليستسعيد الله وُلاحُولَ وَلا نَعْقَ إلاِّيا تُعْهِ الْحُدُد يَقِيهِ النَّهِ عَدْ أَوْلُونُ أَوْمَا كَنَّالُهُ

خودب وراوابل اكوسوا وسنكبئ بووشتين دست وبإدبيتت ستستثث وجدّان فرف كلن باب كرآهسته آهسته آغف اركد دشوار خاستي دو ل بروزفذرى رسانت فبإدمكنل وبعفى روزعااستراحت بزعاب وسألد المتود والنامور فظر بضعف وتوت كرم منكف ميتود وعنا نؤادره بابدكونت كربيج طرف مابل نباحث وزياده سست نبايل واشت وسخت خاب كشير وبابل كدميل واعتماد سوار بوران وركاب بيني كاشار وفخرج برديتت اسب سبك داودو بعقب ميل كمن مكرد ومنافئ فكون وازهرج كودرم كندماهس كم مزدآن بابوبود وكامبات كدويشتى بنز مابدكرد ولذ مواضع لمندوجا بماى وسيع مانته جداف أدهير آن بجعائندود واغافت باذندادن كمدماعت صروق مستود ودرهم باب مدادا وحكت بابوكرة احنكا كدوننارا بيدكر قسي استعيان ومعروف متيان تركان فأع مشود وعادمكين آنست كسباحارا بجاى دست دساند بالذوانديا وعرجيد ببنت كذران ليتر وجودن دربن دفنا وحامك ستودكاني بايد ووانيد ودود وانيدن تعليها بأماد دادكرازراست وجب بكرد دمانتدك اسفاره بالسند وبعدا ذانكرد رابيدنك شن ودوبيدن وابجد كال دسائين باستدتسليم بوير بابل كود وآخرتبايت الذدويدن ندمجد كالوتندى فبإدء ونيز كوك دو بابدآم وخت مآن حياندُ دنتادودة ببين است واين دونسم دوسانضاى دورك فطعآن بزودي مطب

ورسم

باذكودين مبينتونك ودرتفسهاين آيت بعضى كنشاند قلهاعل آسمان وطايعذا واحل زمين بوغبت فوما نبردادى فود وانعطابا ديكويكراهيت وبعضى كنتراند تغلبن يعنى جن واسس بكراصيت اطآ غوددانه وبافى مخلوفات بوغت والله أغل اسب ايم وب آداب آب وعلف دادن جون النؤاوة انتبر بين اسب دراوا بل ايام كما بالجام ميرسل ونسبب وباضت سوارى لاغر فناع علف تارة بأبياداد را تانربه كوددود رهرسال اندجيل روزعلف دادن اخدط فاسد دفع ميكند ودخك بون وموى وإساف وروشن ميكودان وبابليك علف بسيادتان وباسفن جداكوروشت بإمايل بخستكي سنن باستل جنداً فأبئ فدهد ودبدن سبب علف واد ومواضع هنكف كرهواى بيعنى سرد وبعضى كوم بإستل بابير كاشت يا دريتم كاشتن تقديم وتاخرنما كرميتهم بتدمها باستل وبيشى اذبرآمل تآفتاب ببدون كرسنين بالوباسلاوكم كم حرفوبت آغفا وكدبيك ستقان كوفت بدهن جب اكر كمنوبت بسياد دخسار ووسيرودل ددد حياحل مثل وجرجيل دوق مّدى خل بايد دادكر باعث كوادايى وجسياد خورد نعلف ميتودو اكوغك مخوود وبسعى وجبر بدهند ودرابام علف خوردن سوارى بسياد كداعت دينج و وامانك كى متود نبايل كود وببصى دران ايام جوينيل عند

طت آن النابست فاخلين وباش كراد آغاذ برميال ويوسيان بلطايف يأ كوخودوا كوميش سنكى وسختى سم إشل دوسدوو وبيفترج وبدكشنارك تراشين ن دشدوا دنياش ونشكند وزياده ازقد وخرودة نكردن و انجلت وابغل بستن انك اكوسم اسب بيكط بن مايل مامنى از أنطرت زباده توبكيرن والجانب ديكركتر ونعلى كماطراضى متفاوت مأمتان ينظ جنانجدطف قوى ازنسل بجاى افتدكدكم كونتداند وطف فادك بجاى كرزياد وكوفتها فدو كفتها فدكراكر جنال فويت جنين كنندآن كجي ذاراجة ودرسكندرى اكمطارتآن كاحلى باستارا لبشه ينجرو تأديب بايدكود ودركماب من لا بحف الفتيدان منع معارف وحقايق امام جعفالتا ملهانشق مريبت أضربوها عكى العناير وكانغر بؤحاعني انغايب فَأَيُّهَا مُّرْجَى مَا لِأَمْرُونَ بِعِنْ بِزِيدِجِمار بِالإنزاد وسكورى ودن وفي د درم کودن ازنیجیت کدحیزی صیبین کسینمانیسین و درمنع از لجام کرّ دهندرا بنك آلود دكسيل ودركافي منقولست كدهر كاه رمكند وبإمنع انهام مايداين آبدوا بوكوش او بايدخوانداً نَعْبُر دِين اللهِ يُبشُوك وَلَهُ أَسُرُ مَنْ فِي السَّمْوَاتِ وَالْأَرْضِ طَوْعًا وَكُوعًا وَالْبِهِ بُوجَ مُونَ يعنى أبابجر دمن خدام يخواهيد وحال أنكرم خدا بواكرون نعاده عكيس كدد رآسمان وهركس كدر وزمين است بوغبت وكواهيت وسماسوي و

فينفاذك بكثروم تفاياك أون وسركهنى ودعا تادان يزعب ذايل نشودجان أآن كندن والدان وخنعى كودن اسب وسيني ارست مساكنتي والمنتداندك بإزجوه بيشت وبإوء اواسيان ويطرو أوادك ووفك آنهم وبدردآبدجندان مدرود كرسواردا بيندازد واليعسم فأفرعلى خست ود دمشوسی نیز لطایف ند بیرات تا نیم میکند و حنین روایت شان كدد رشب معراج هنكامى كدحفرت وسالت بناء صلحات عليدوآ لداواده سزارى نودبراق شعوسي كوديس جبرش عنيدالتكردست بريال او كذاشت وكنت مترمنوادى الأأنيدسيكن يجند اسوكند كدسوا ونشك آثآ بولة بناءًا ن بنزكان خداج عن إذ تراج و والعاق الزو خدا الناسي ع ق مر برجيع اعضاى بوان ظاهر سنل و ترا زكونت ما آخفرت بو و سوادكشت وبعيني اسان مانع النوول مياشند وبعصى عسكام نوود. آمدن وكتفاى ناخوش مكندل كماخ فزورآمدن سواريا شن واكثر علقش آست كروخى داسته دريبتت وهنورجوك آن باك سنن وظاهر بم أمل است وأن جرك دران ميان مان بسبب خواريش بيت الحركة سواراسب داخوش مىآيل ومانع فرود آمل ن ميشو د على جنى آست كم موضع زخم واجتكادن وحركعسا فتى كدرا شنته باستوبيرون آورد دخاتو جن كدد رمرحل معامجات من كورميشود بسازن وصنع ازندل اكف

تغريب يعنى سواومينوم بلدكادى امخدا ومج ماذكتني ازبرى وتعافآ بدنيكي تبت كيبب اووسياس وسنايش خدابي لأكراه نودماك بابن سواوى وننووي مايم سركرخود وابيابيم اكواوماها واوتميخود بالدف منزهاست اذهر بدنشان انكسى كرصنع كودانيد ازبراى مااينجسا وابأ و دحالتي كردونون داو داد نودي وجريف اونبرندي وه دنداب كافي و تعذيب الأسرود كايتات عليد وآلرافض إلقاوات وعابت سذاح كدم كردد وتت سوارى ابن كالت رابكوب معنوط ميمانداوو مدارياى او تامنكاي كنوودآ يواس سيم دواذالا اخلاق ذميدآ نجدتيل ازين ان صفات اخدى مذموسه مذكور شوجون اكتران استاليستكي ويوتوني سوارسان مينود جاريآنشت كربلامت ودوشتى دودنعآن سعى كننل كرآن عادت وابالتكليد نواموش ودفع كذر واكرسبسان نزيبي وتوانايي ويادمهاستيد بوبأخت وسوارى ذايل أدواخك وجعني اسبى واكدبس وف ألذه ودرحم معضع باجدي آحن بادا كومركنس وبوسرذك بإناف اوكفادن كربترسك وكادباستل كدسوارى بعى نغع كنل وستنيخ جليل القدرعلى بسطا ووس علوى دركماب امان الاحضاونقل كودة ابن آبت دابنويسد ودركودن ا صرون بيا ويذد ويوكونسش بخواله ويسواللوالة غن الرّجيم أمّا أيرّوا إنَّا خَلَتْنَا كَعَبُهُ مِمْ اعْلِتُ ٱبْدِينَا انْعَامَا فَهُمْ أَفَامَا لِكُونَ وَذَلَّنَا هَا لَعُمْ

مست غودواكر وعدا استأخفك غودوم بعص والصحى كنتداند وثابسنان كومسها وصبح ناشام سبيدادي يترقب فايدواه ودرعتب جوالبتع ذبإن وادد وبأعث فولغ ميشو دخصوصا ألميعلأفى سوادشوى اخااكواسبى وإجنان عادت وادميات آحسته آنعاد تدابايد كونت كداكو ببكيا وقطح كنن بساباسن كدكلود جكوش خشك شود وفى كند كعد الدينين شودبعدان فى اللك آب بابد داد بابنتا آبيوكا دواالدك الدك مابد دادافت وكدخواهش تمام داشته باستد وهجين كمتر دهن رجتماست حيكه سيارآن تاريخ جشم وكاهلي آورد وذكوما فيتاب ودرواه وورق صركود الديخلان جوكر كياوداد المتراخت وهتريناو فات اقل شباست ومعفى بدوقت عادت ميل صدروآن باعف امراض ميشود امتاكاس كدقد رعادت رائمام بخورده ماستدواك تترآنوا بايد دادب هندستاب اكوزحتى رسيك باشلانتم جورا كمترازعادت بايدداد خصوصا دواسيان فريروه اسبى كدسته باستال وجيدالى وكمت الكنال ووهفته بكتب جو كمنواز عادت مايد دادكدنغع بسيار دارد الب في درط بق خدمتكاد وقواعل تغييران جلاآداب كدوتوجية است ضروراست ماكيزكي موضع ويتمارصع وسأم اسب است ودومقد مداستاده مجلى درين

الماج والست كرهردود بينين داوك بالطاهة عرك الجدعادية وا جورا دوآب بخيساخل تاشام انكاء باسب بدهنل وما ديانوا يزييتن توان دادوسله اداتام ابام علف بكدوه فتدهر دوز قدرى بونجدديرة كودد بانصف آن كاءبياميز ندوب هن امتا اكوسرما زدر باستل يويجد ساس دادكدزيان دارداكرد رغرايام علف استلاعز وافريرخواهند جونج كوفتد بادوآب بخيساننل وإندلهاندك بالايخذ حشك أبيخت بخورداسب دهند جداك بسيار بالكذبك بباييزن تويتن ميكود دوا وغبت بآن عيكن واسب كاغر وكوه والذين عانا أمنا سعت داردوه يتينى يويخذ متووضتك وابم آميزي ونصف مجوع جويختد واحل كنتاروبا دهدل ويجنن وكونتن اوأريخهت است كدنود ترادمدل كزردوهم متوديون اكرج زود نوبرميكن امتاه رهواى كوم داعت ديك امراص ميتوديس اكوخ ووباستل درجاى ختك بنق دوآب يوبون وخصير بويزنلاود دوقت تشنكي آب بوف ويخ بدهنل وكفندان بهجمين جنان فرابغيكن كديخنى واقيمدكننل وبأبونج بخترآه يختدان ل اندك باوب هنل ود ويقت جونيز مك د ومشت جو يابد دادكر بازكونت بي دديج حالت خويب نيست واكويخين إذكومتت خوك باسترهتواست وق مرسية اعن آب وان عادت البيداد بساكون ادء دهنداعت

دهنل كديكنوبت باووز وعك صطابق اختار ودوح تق نوبودن كال سعى بايدكود تاحدى كماكوسيمد جيا رصد قدم بدواند مصطر نستود ومنس وانتال مكودائل وحيون الأنوبيت بهتريكال وسل ويرس دوزوعك بوسرصيل انآينل بياد بهأيدشل ويك دوكف آب بواج ودهن اسببايد ذولجام واجاست كوينترجنل تدم بايدكشيداكأ بادابي كدفيل ازين من كوريشل سواؤيشل بايل تاحت ودوا تووز لجام وسايرا لات سبك بايد وغد زين سيان بركدينت اسبسا عادت كردوباسفل وزميني كدسوار خوكوفته باستدجد الوعل زمن تازيد بإنتك بالشلابيث اسب بنزمير بسد وزودمانك ميشود وسجني اك سواد ادآن زين بيكا نراستلاح كتهاى فاحوش ميكند وباعت زجيت اسبسيكرد وسواره جندسبك باستديدة است وعربان درين بابد مضايقدسبادكوده اندتاحلى كداكرسوا وسعكم الديكري باستليقة نغا ويتجو ددظراني كوده بوبيثت اسب مئ بندند ودوسا يواوقات خصرا وتت دياضت هرچند لحام وذين وديكو الانت سبكتر مابند لهترآ امّاجد اذاعام ايام تربيت العجبت ووذيش ووزجنك أألات سنيكن براسب واردهن كغايش داردجد درآن دوزعتاج بيوسنيان حبزى جنلجهت تيروشم فترصينود ونيز متمشى جيل الطاد ونفوه

معن شواكنون مقعب ل ميكود و بالا كمدور وست وبالخسشان وين ولكون بأ مين سيس بإوالمن رواندست سيارن المكيميل وإعماديون بد دستما باستدوهم ووزدوم بستيماد كنند بنوعي كره كناف وكرد كدد وبن معى باشدوال خودود وخابط آب وعلف انقام عام تما ودوسساعت بينس ازجو بيكوينه كاء وعلف مل مدن كرجورا بوغت عام بخورد وبعواى مختلف عادت بايد داد تاان مرما وكرما بالا خاست باستدود ريسستان هجينه دون جوب كزمولى دراصطبل بايد سوخت جانكدو دس مرماع جماويايان رسد كدفع تمامى داردوان جلدتواعل عربان دريان اسبآنت كره كا والاد اسب دوالي و كوويستن مينمايت ووزى معين ميساؤن وجهل ووزيوز بك بكوط اعلام منود الشروع ذر توبيت اسبان ميكندن باينطريق كدد وجايرا كومرميدين نا وجلهاى متعل دمييوستن كدغرق كذرود دان اباع بكاء ويويخد خشك وجوير ووسى تودد اصله علف تأز د تبل هذا وهردوسدوور سوارى ميكندن ومرشدم بتبدد رقد وسوارى ويأفزا والددوميل الف كريها اينكا ومعين ستراع سوارى كنزل لجيز است وايتنسع توبيت وانضيروآن الماح واصفاد كمدين وينضط سنن اسب داد آغادت مضمار كوبيل ويايد كدن بارسوازى واجبان ووّاز

موشع جايز حامد مكرجر عجند كحرمشان اذشع ملان ديكوسوت ستل في وشط ينج وجنين كنشداند كرجين اين سبير آات جنال وسار نوك عن ادكان اسلام وامرف ساداتست كرويسين درآنفا ورفق شماعت وتوانا بيست النخعت سنت سنك والوكسى بقصد قريت كنداج ويتواب بلذنه بسيشود ونصل واشامل تروششر كوفشابذ وسايرأ لامت حرب ويخف دا ويعهم الدست ويأى شتر وفيل ميدانين وحافو وادراسب استزوالأغ حاذ واشتعاف وايزشع كمذبست ودبها تستل يروان كبوته حايز خيرانند وسجنين دويدن آدم ورفتا وكخنى دوآب وكنن كأفق ارنيخات كدداخل بجيك اذان سرقسم فينت وعالى كدبدان كروبسته سنود مكن است كرآغا لواجاعني كراسب سيدوانند بدسند ياجسي اذيشان بابيكا نرمتل انكرمنج كس باستند حريك هزارد بناد مايك كس مخفال دينا بادوكس لذبيتان بأنضفى كرآسب دوان ون دفق نباش بدعدواين هرسدتسي بجب سرج الورسيقين است وبكان سنيان في إعان دولود بسنن وجود معلل خروداست ومرادان مطل شحصدست كدبا ابخاعث دفيق سنن باستد بشرط انكداكواسب او بكذ دومال كوو دابكيرد واكونكن ووجزى ندعد وجيذ كرو رابي آن حادل غير انداود امحل سين حادل كننده مسكوينيه وباعتقاداكن عفاى شيعدي اووماو كروحارات يس عركاء دوكس كود

والمنال آندا ودوال لجام ميزننل واذا سيب يحنعط باستل ودرتاخين هر جندفدم مراسب لأباهستني بكشن كدباعث تسدى ميثود وآنجدا فبغرابط بدانين مذكور ميشود كالمزاعات خايندود وكروجس ويدوف ميب بخاطر نوسان كدخاوف شع وعقل ومنشأ فنناه ونسا داست ودراخبا ينين بنط وسين كرميان و وتبياع في الزهر بأن بتقريب مكرى دواس ودائ وانع سنن جدل سال أيرث جذك وجدال اشتغال داشت ويتن ه لادكس هله ك ستر در تفكوي إلله مين مذر وإلنه كسنا وسيدنات أغان ا من شده درسان معنى ساعقدوالفاطى كدوراًن مفام عداله مينتود مسابقه درامت بينتي كريني أست بزيك يكرود واصطلاح اينعل دواندن اسبها بقصد الكرمعلوم متودك كدام وك دونان تراندوسين يسكون حرف باكروبستن وبغنع ماليست كربيان كووبسته ميشودود و حديث آمن كدلاسكن إلا في نصل أوحف أوحافي بين ألى انظاب در بن دربن بسکون حرف باواردستل مراد آنست کدکووبستن جایزیت مكرد رفصل بينى درييكان وخف بين انجدد رستن يحياى سم است وليد سروست وعاست لينى سم الريقيع بامتن جنا الدسيان نغرامتيدوراست مرادآن خواهد بودك دادن وكوفتن مال كروجابن فيت مكودوس سموضع و فأبراحمال فألئ كرويسن في انكرداد وستلماني دوميان باستلدد عفراين

مكم كندى بالسياحة مورز إبلامساج وزيقتضا وآليدما بالمنذكور سذر مسابدعقديت ادعنود نرجيدوباعث انتقال مالبان شنعي بذبجو حينود مأنن ببع وإجازه وسابوشقود مثابير وموثونست بشريل بندوتنجر الذكتب نقهى معلوم ميشود واكثر فقما بركن اتفاق دارند دوازد وجزات كدائرود بكا إذا تشاخل باستدكرودا باطل ميدانت الخرصاف تسين متودىيني موضى كداسب ميل وانندمعنوم باستزر وتداس تذرم وبافز اذافت مسافت مايدكرفت ليس اكردراشاى راء يكى ازاسبان ميش لفنليابس مانداعتباد ندادد وبعنى كنندان جموع سوادان بأيلكم برابر مايستند وحدادآن منهج دودواميدن كمند امتااكن فقراداعتفآ إبنست كمايستادن بعضى بيش وبعضى بيوموقوف برضاى إيشانت وعبب شريع صرور ديست وويجا الكرمسيافت بمرتبط باستل كرجما وبايآ فطح آن بآسان كنندشانكر التزرد محكم بضايع سندن اسبعاد دان فتا كنن وعيان ورنعين حوادا كثراوقات ذياده ادنس تيرين تاريغه فيكود نذكر ينجاده فاركز ملزوع مترجى بود وبأسفل سيم جداديايان متغين وصلوم باشند باين طريق كريكان ميكان دين شوند بلينام وصغتى كماخآ ديكونداشتدباش مذكودكود والمساحقال بيش ديتن اذهريات دوجها دبإيان باشد وجبان نباستن كدربادني معفى ازآمها ببتى اذديك

مستدوه ما معلى صاحر كزده بابرد شخود توارداد و معلى رفيق خود كوده باشت الويد بيكرضه بوسل بإان دوكس ممراه بوسند ومحلل فيس مانا-وليضوون هربك مال خود وامتعرف ميشون ومحلل لي فصيب است و الوسطل من ويكي إذان دوكس بعثر كانع مجنوع مال افسحال وسروج ديك اذرقيق اوست واكريكي اذان سركس ذود برسل يجوع مال ازوست ودو لغت عرجب هرطك ازاسبائل باعتبار مينى دفتن وهير ماندن فامى تعبن بخود والداول والمجلى ميكوبنديعن ظاهركشن والنجعت كرتواناى خود باد تون سوارى صريدا وآشكا دكردانين دوم وامصل ارتصف كرسه درلفت ايشان بمعنى ميان بشت بابست بياى آخر كعلاست بعنى دوبلندى برجانب داست وجب دم ميباحد وجون سراسب دوع النؤاوفات بالكازن عضوها نصلى بوابوميا سترآن امصلى ناميرد الدوغان كنتال دانيزميل ميكوينداذ يخيف كروروكوع وسجودان عضو واحركت ميد عندوسجين سيم وجهادم وأناده مرتبراسها يدني كود دابل ويعضى كتب نبز دوا زده مرتبد منقولست وجون اختله ف بسيارى دواساى مالتب بدارين سنك وفاميغ فللود بوديكوان مرتب نميشودان بخصت مذكور يشتل واعتباريني وفتق ويبيى مائذن الأدوش اسب مايدكرد شاذكودن وكوش يسراكواسبى كودختى جندوكوضاليتوا ووكوان جنز وفند بإستفاعتباد كمنندوادي

خودرا بكنم وابن ضع التزاح أكرب بناع معتول بسنا يجاسل كرويسان دراسب دوائ معلوي شاوبها تكرانداد كاموفوات بشيون وجدكرو وتددت مسافت ونشائد وآماج وتيروكان وعددانداخة ل زدن وروش خرددن تير برنشانه ميني شكستن ياخ اشين وزدن بر وسط بابوكناد وكذشتن فيرازآماج بإنوادكوفتن ورآن وبالجارعقا كروبينوان بايدكرد كمخصوصيات آن معلوم باسله فلل نزاع متواجيبك كروسيد لم منادعد سندن دويج ماب يسندين فيست وجرن ميراند اذي ف موضع ابن على ونست بمين حيد كلد اكتفاش وبغصل آن بر داست فكشت اسبعثتم دوذكوا لاغ واستروا فجازم كب الاعنت كمأكن جدبذلت وخوادى منبعو واحا وفآب كم يدكر فبالذبن صفروج كمشته ستن وابنياسوادميشن اندجنا فكرآن حض يعيى عليدائتم شهورتمام داددويدي سبب آفراداكب المحادييكونيد وددكذاب كافئ اذام إلومنين عليدانتده منقوبست كرحفرت وسالت بنا دصتى الكه عليدوآلدوستوالك واست عنيو الم بآا تخفرت بسخن آمن كنت بدران من كدازجيم كم يانوح وركنتي بودونظ كودواند كرورى حفرت نوح دست بركنش مالياء كنت ازيتِّت اين الخاخ بوجود آيد كرسيل المرسلين وخاتم النبيين بويسلاً خواهدستد بسي عفيركنت ستكرم حدايوا كرابن سعادت مراروزى

ظامر وهويدا أبامتن بنم انكرمدان يك جنس يعين مداسب بالجموع استرمائندوببضحاد فتماددين منهطآ فتدوا يمأم مادندكرد واخيز است عربى والمالوجالوغيوانن امّاميمن كنتداند كراكواحمّاليني ورحريك باستل اذيك جنس بودن بنزياوم فيت وينابوا في دحب ثالث دواميدن اسب بالاغ وشتر مافيلجا بزخواهد بودستنم الكيغفي بالذجياديابان سوار باسترب الرب الكرسوار باستروب واخاكون باطلت هفتم انكرسدسوادان يكبا وبنربع دردوانيون كندويج لك مبنوازديكه فداوند فت انكرآ بغاعت عاقل استنداب أكرديان باسفيد كووبنان دباطل خواهن بودنى انكرجهى باستنالكرورونش جداد وتنجاعت ازديثان بسناءل است لسي اكر زنان كروس منها يؤنيت دسم انكدمالى كردبران كروبسته مينتودخواء نقل وخواء جنس معين ومعلوم باستدوقا بل نزاع نسواند بودما زوس الكركذو واعطريقي بندند كددويليش وفتن امدل نفعى باسترابس اكر مالوا بجت بيكا نرقوا ودهنة بالحل خواعد بودو محينين اكركل آنؤجد واباحث مبغترازا زجدت كسى كداد سرعقب تزياستال مقردكننل امّا أكو حصل كمترجت اوعق متودجايؤاست دواردم الكركومتمل برينهط فاسلى سأستل متل انكد مكى ديداكرب وزم فاون عبلغ بوسم وديكره كوبراسب سوادننوم وااسب

ومنقطح أأنش لمنكز وبعمني كمنت المكريس فكانتزكيب وواقع خاصل متودمنقطع النسل خاعل بودج تآنت كداكر وبالمنارضين كمنتاء كدنوى وخوش على ميكرد دوا بنداد اخادق بددراس مذكور شاردة بيئة بادت ميشودواز يجهت دردياطت محتاج بتل برات ميبالندايعني كدبد سنوادى قبول توييت كشنارجه اولودست وبإكذا شندبايه وإنه واكودرآن ربتدر كنني شاستر بحض الكرجوبي والسيمان بديايما كاليثا بندند نوجان بودارمينون وسرب بويؤددكان بليما انكندن اكوجير بزودى دحواده يكرواندامآبي راسست ميكند ويعترين ونكعاسياء بكونك وبعداذآن كبودات وآينيا نطعمان غغ ونخيرا مذكور سندرح استرسين بن سيت جنا فكرقبل ازين درجل يف كذشت ودراحكام صيأت اعضا ودايره والمكندن وبرآمدن ندانها ومعامجدا مراض منا حكم است دارد اراع إستريين ميباسند ودركتاب كاف مذكوراست كدمعد زجوا هرمعالم امام موسى كأظم علىدالستادم بواسترى سواد بوديكى ازمنانقين اعتراض كودكرج يحيزاست اين جداد باكداز يثثن نيتوان دنت و درجنك لجيح كار سايد آخضت نومود سطا كاسين سموا كحل وتجاوزت نهوا لعروك إلاموراوسطها بعنى البدرى اسب فروير والاستى الأغ بلند تواست وهبترين حيزها آنست كدمياند

خلافتي وكأبء فأفودا وأنغنيت مروبست كدروذى كمعنيت وسالت يثآ ستماقده لمدوآ تدويلت فيودعني افسادخ دراكسيخت بوبهجاس دويه وخود وادرآن بادافكن ويزوركاب مذكوران عدن معارف وفكا احام جعف إلتشاوق علىدالشاق م ترغيب برحاشتن الأنح واقع سناق ويتر اقسام مصربيت والاغان وحننى اكويدرنك وهيأت خوش دارنداما تول تربيت نيكننا وأزاندواج الاغ السب حاصل مينود وآن الرحيد در دران مینان بکارنیایه وسواری آن مناسب نیست مکودرونتی کد عرض اظهار شعاعت وعدم اراد وكريز النظرخمم بأسند امادر قطع سانتدای دورصبور واستراحت درسواری آن بینتران ساید راکه سند ودلدل والبغيكل استرنستان وادءاند وجسترين انسام آنست كدب روما حربك وومرتبذ خود بخيب باشنده وآنجه اذكستيد ناسب برالاغ حاصل مينوداكرج رهوا ومبنوداتا أكثركوجك وبالاغ شبيرمساسندي واذخواصا سترآنست كدشهاهت بادر سيش ازبر دسيدارد واكرم اسب باستديستراست وانجار خواص انك سنقطع التسل ميداستند ويجعنى دوايات الاحضة امرا لؤمنين عليدالستاد مستعولين كدان استريرتما سابرحيوانات سلحاصل مينتاه اماجون درنقل مدييهت آتش ابراييم خليل انسايرجها وبإيان جلاتوبود وحض تتخليل نفرين كود

بربسيادتني امودغ بيدكره ميك الأمنها وبستعاى السيت المزاعل يأت نواناى ولهايت الحاعت وفوها نابردادى وصبر بركر فننكي وتشندكي جالك اذعرمان صفويست كديكة كظ أعكر العينى تبثينى شتر مامولا ولاعرص ويغ بعودن بالماء كآب وعلف في مدد كارى آن مير نجيت و بعترين نظا مرست الماديعين أمان كم منازين مرخ كونا ومرد وسترسياه كناف اومكروه وبدحيأت بالتلاعيض ومازميدات ووفياب اين فن شتروا تاصدسال نغل كود دائد وود انكس لاص آوردن دندانها بعان ترتيت كدد راسب من كورستن منظور باين داشت امّا الدين دومادرش جران باغه كسنال ماخبر مينتود حياانكدد وسال شنتم جموع افتاده عوض برآييدوة سال منتم بانم دود شان د مگر بری آرد و نمام د شانها درطرف زیون حیباشه وسجنين فيل وجيوا نات سع شكانت درط ب بالاد مَان عَيْدا دَوْ رِيشْتَرَجُّ اسب بود وتسسب عربي وتركى وان تركيب عرد وتسم ديكى بافت ميشود كدامرون درو لايت ايران متعارضت واين دوتسم دركستين نبادعاى سنكبن كال تولفاني وتدرت داردامارفنارش بجلدى سترع منفية ودداواى كومروف وعاج بهيتود والنجرج زاسيترمقطع انشاجيا واكدنسلى بهرس بدخلق وب فايل خواهد بود وازجل مراكب فيلست كميا كال قوت وتنومندى بالدك فرصتى توبيت مييذيود ونومان بردادمكية

التفاوين والكاب مذكورا وطرجان تحاص منقولت كأنت مركزتنم ازمين امام بعض سادق عبدالسلام حنكاى كآغض وروده كموضعيت درجا كوفعه فود ماسان مود بسر بورسدان من اعمال تعنى حسورا ستكار مؤلفت تخاسم سيى دلالحيوانات يس فرمود اسب لى بعد نصصا يبنى بداكن أزبرا مناسترى مادر تضعأكفتم نداى توشوم كذاست فضعاكنت ساء بيضارانين بيضاءالا فارسيضاه الخفديعلى سياسى كدشكر وميان را نفاد بهايش سعيد باستدنسين كغنم بحداسوكن كدباين صفت استريس ودام اين بحنم واز خدمت آخفن ماجمت غود مدس مانساعت داخل خدى كحد شغم بنرى داديديدم كداستريوا آمب صيدا ديميان صفت كنتم اذكيت اذخداونهم فتق مبغروش كلن عيداخ بيوازي اوفتر أجنوا وخاودسوم واسترواض وبخدمت حضرب أوردم فرمودش صل االصف التي ارديما بعن مين است آن سعتما ألم مخواسم كفتم نداى توسنوم دعاى جست من طن فرمو را كُمْزًا لله خالك ووكيال بعنى دباده كزعان خداى تعالى مال توراوفورندان قورا خين منقويس ازطهان كالداد إيانى مال وفراندس بيش ازساهد كوندشل باب فنم درذكوشترونيل انفاب ماكب شتراست جالك درترآن عبدواردستو كراتك ينظرون الى الإبل كيف خليت عيى اللظر فيكنيل سوى شتران كرجيكان جدكون يخلوق كشته الل وابن استراده الساده اليت

ين!ستركف

شكلم وتوقريبيلس ساللاخ رآودوي وسوادكوه ندكه بيععلل آسن كنت بيهت باذ خواست سنر إنّ اصلام سا لادابستان د د تعب سيّل كنت من بتصدخ إبي خائركم اعل مكدميني فن آمن ام ونوسا الادوبر كودمايدنا اكوافناس فراب كودن الخاضيك وي قبول ميكود وخران جد بالتشاكلات من ميطلى كفت من حد اورن شراغ وخاله كعبد خداو ترى داد د كرحفظ كنالة ا ورا ا دست ابن بخنت ومترا د اکوفتدم اجعت غود و د داشای را « بنیل دسیده آواندداد وكفت اى محود مدلف كمثر اجد كاد آورد دان فيل باسرخود اشادت كردك منواخ كسن ترآ وديد الفكرخا شعفاى واحزاب كوآماخيا كودنوا اشاده كودكريخوام كودس وولديكركن لشكرم توجد بنتان ذاج عدحور وسيدندون واستادوه جيدتاه شكودند بوفت الجاوالا كذاشته متوجد شترش وفي وجدن فالاليال وسيود فاسبأه المح ومصوت مرغان حواى ظاهر وهوديدا مذون وهريك دوستناد كالوف حاشته مركب اذسنك وكاكدانده المثعدس بزركتر نبودجت برابوس هاى أنجاعت ون دسىد درآن كل خيازا بوسرآ خجاعت ودندچنا نخيدا دميان پايساشان بو دقت ودرميل ظرعام آن لفكر باين طربي كشته سنَّى مناصله بلي كدكوييته خويسندبرد وجون نقل اين حكايت بابخام ديسيد يكي اوآن مرغان بيدا شدواوبا إحلانؤ يايت بنى غود كرآن مفان بدين شكل بودند ذراشاى اب

ما في الماية المرون القل كود الدكود المارس واعش كناه حس بوخ برخ اللاومون ورآغاانى وبكدود وذكرسنى وشنئ ووخاب فخ شخعى بمآبد وبايدب وسنك افواغ أذاو باوس ساند ومقادن آنفال ديك محآبه وآنشخص رااز ودوركودانين أطعاد مهراني ميكند وآب وعلف مثير وووزديك بعدازونج وأزادسين تنضص دوم ظاهره ينودوا فياومانهم كأ ميكنل وجوننا سكرل ايضعن مشغق شود بالشخف الفنت ميكود ودرس كفتاؤكم بيدواوميكود وبالدك امثارة ادراك مطلب مبخايد وآن دوتسم است ختنى وعندى ونسم اول درسرخ طوع دو زيادت دادد وتسم ثاف كي و حرد وسعوما اقال خايت توانايي داون امّا الزآني يخطوع دسنارود عاجزه بيشودا دفين درسنك جندائ نعع نداندوكا واستل كرعط كمطليم وسنع جساكوا ولمشكا وشعن زحتى يخرطوم او وسوسان كخط بإذه يكوة وساكية يأجب قلب التكرخ وكوديق تمام سياء وايوبيشان كذى وددتياً واحاديث جنين مذكوراس كددرسال تولوحض وسالت سأاوسكى الته عليدوآلد بالثناء حبنت بالسنكى بحانبوه متوجد مكر معفق كوداخلافيلى تؤمند كدنام شفي مخدود بود بقصد خوابي اصل خاند كعب باآن تشكر جامنت دت جون بحوالى مكدرسيد ف ستران صدا للطلب دادرجوا كا دريد دريغا كوختن كمن خربعبوا للطلب وسيدصتوجدآن لنتكرسش واليشان اوراباكآ

مسن يستين مال قسم سنال يردها يوعراو در واورا موروا دجم سنة ودوحه يت آمن كروه رسنك ديزه نام آنتخص كشته نشش شاه بود واشاده باين مع واقع استآ غيد در قوآن يجيد خطاب بحف رسالت بناء صلى الله عليد و آلد وارد سناه كما أَفْرِ وَكُنْ مُفَ نَعَلَ رُبُّكُ ما صايد ألفيل مرحك والشه ورمعا كجات اماض وآن بوضاب ستعلت با أقل دراراض سروحبتم امانا خندي ده سعيد اينت بواطران جشم كر بسب مواندكي بروى مد قدى آيد وميوستا مدوجون الكوشاحيم ظاهر سنود قبل اناكر يعلى قد وسع علوج آن بالدكود بالبنطري كراسب وا بزمين نوع خوا بأخل وسوزن درزيس برده كود والارميني ماموى عداسا وبانبغ بيرين وآغوضع وابووض جوب كنن ودسمالى بوجينم بستدن كديل أرّ رون ازعوا معموظ باشروبعض بدران بروين فك كونت مياشده الم ولكوك متاح برودن فينت زعفان وستك وسنبل وصروفيل اذهر يات مكافل و بوست عليدان و دودانل جوع الأس صادر كود وباعدا ماف معيون سازن وسكر وبابو بإصيل درجيتم كشند واين معامير آس سغيدا وسياء والتربير وعاج ويكواكو فاختدم خ وفك ماشددوكذم خستك كوده بسياين وجون مرضد وحبتم كشنا اكونسب سرخي حبتنم انتادن باخودون سيعابي باستار معال المخون كوينتن او وجوزتشر بغ والزا

كمنال وبوسينم بنادند وأكوعلت اشتنكى جنع الأكرى عوا باستويق مليله زيدو يكن درياف زردجوب ونبات سفيل مساوى يكريك كونتد وبينتدجون سمد د وجينم كمشنل امّا علَّه لكرسفيلي آينت كم امتنوان سرآدى وإبساين وسروز ووبغم كننز تبليج دع موى آدمى وادركوزة سفالين كوده سركوزه وابكل محكم بكيرند ويك منباند رون درتنور كومكذارند تابسوز دآخكاء جون سرمدسابين درجيني كتنادهان والكيوست تخوطته مرخ ويوست تخرمخ إلي اذعربك ال متقال واستغوان كودران خركوش وصد فسوختد وكف درباازهم مك مكندم وكافودا ذهربك نيم دوم سابيك ورحيتم كشنان المق وليكو جوذبوبا وماميران جينى افعربك يكددم كافود وفلفل إذهربك يكأنه صلايدكوده درحبتم كتنده على ديربيدخ يبنك وآب كندنا بعسلاتيمة ورحيتم كشناعل ويكى صروزعفان دكف ورياسه مساوى صلايه كرده نتيدان بندس آلوده كنند وداد وهادا بوآن تبديات التدادين كذارند ودرمعا مجدجراحت وآب سياء بوست جوبو يافابو وعن كاد بسريتننل وبوح تشماليل بوجتع اسب بذل نل وبضح ووذبكذا دفل وليكث انآن دنبيل وفائيدا زحربات نيم ستغال بابكرانك وعفل ودعجوتنك معيون ساخته بنح دوز ديكر ببنادنا، ودرين ايام كويش اسب را بيرون

حسنى

شقيقدخون مكيوند ويبرخ يس وادرخ لإب كمندجوشانين مستدكين وىپەبزىكىسى دا باكادب وكامۇروبول الأغ آميختەبىكلوي اسې <del>ك</del> وغرصندى ويوست هليل سياء وادرآب جويست أمين وحسركود فيزنا نعست واكرسوسته جرك اندبني آبد ودروفنا ردست وبأ بوزمين كستد تسط سفيد ولبائل در وغن جوستاسين تدرى بكوش ودماغش دبؤن وتقروا مبرومال وسايراعضاما الدو اكرناحات سابق جبنم ودم داسته باس بداء البغ وسركد ورف وحنظل إذهريال بكوطل بأفادى سيروايتكل كوسفنا بجرشانته وبتمام بدن بمالمند ودوطف ستاندوا مشكل صليت داغ كند وأكرج خون اذسى آيد بغ دم راحكم بايد بست ودر ذكام يعتربن معاكيات آشت كدد وحويب كزرا بدماغش وسائند وروغن كاود دسين جكائد وزردا تخم بادومن آمينت بكلوديزن والمصواكرم باستوبنفث وكامؤد وذعفل نيزداحل كنندوكاس وببب آب ياحواى مرد بعدان حركت بك آن مينود كربود وطرف آب در زيوسورا خماى بين دويرآمن كى مائد استنوانهم مرسل وينش تندميزند وميخوابد والوذو وعادجتى تكتنه علاك ميشود وعلاجش آست كدآن دوموضع ماشكافتدآن بوآمدكى عادابرون كنندوغك يوكنند بابدريم درمعا مجدام اضحنق وييند

والدون بروغن كاوجرب كمتن واسب واديميان آب دوان داشتن آب سيادنا فانعست ومعالخ شبكورى خوناب جيكوكوسف ووون كبوع وروغن كغير باس آميغتد درحوالي يتم عالن وحيد قطع دروينم حيكا اماآديان وحيندكونداست اقل انكرخلط فاسدد ودماغ بيرس وعكتس آست كديدن حتك مثودويم كستال وبآب خواردن جيلالى وعبث علدج زععزان ونوستا دوازه بك دود دم كونتر بالبخد دم ستكري سادند ويخود دش دهند وح يق سياء وبسياس وغال بارسى ادهراك دودرم صلوركوده ميان في كذارند ورديسي اسب بدعندوس ش بالاكمنة ذأالودادود ومغرس يسيان آب درميتمش طاعر سؤود بعدان سدون ذود وتخرم فاووس مان د كلوسي ريزيا واكرد سرخلط سوداى دار دعلوستش آنست كسيوسته يون آدم وسوا سرميسنيان وحينتم تيره وكاديك ميشود علاج سناءتره وذردحين وستكر سفيدان هربك دهددم وسيندرجا وسرادهماك بعدرم وذعفل وقرنفل الاهربائ دوددم مجموع واد ددد وطل آب بيوشاً فانضف آن بماندىس سيسمغود دحرون تسمح إجكوبيش بونؤا علزج ديكى هذت دوزهردوزجها وبطل شريا يكوطل شكر آهنجتر ىدىن والربحدديوانكى رسىل بيمود ولكن زندود شاذ كيردازهم

سينهه للكفادت برشيدنداشته لمنزوها والملخق وا سقاد كوينيداكربزودى عادج نكننل علاك ستودواكتر وراسيان كويرسيرى كدوياه دسره سيوا ويناد بسيت وهواى سرد درونت عرق حادث ميشود عادج حوالي سيندراج ب كنند تامادهميل بسرون كندوجون مزم ستودنينت زننال تاهر يح كى كدد استناه باستاد دنع سود بس داغ كرد. برمكى وغك كوفتر بركنند وتسمى ديكراذ هوازدكى سيباستل كدباء نحستكي وكرفتكي دركود ندوكويني وسيند مينودوسر برزمين غرسار وجيثم برص فيتولنا ودوكوش وا بسوعدم مايل دادد وأبن تسمها قيع كوين عليج سرهاى كويتونا مستت جأداغ كوحك كنند وبعضى فيثت كوش وسرد وش وميان يبتت وسراستغوان وم واميزمآهن كوم ميرسانن وودخانركوم والز بايدىست وسيروا دردوطن جويشا نبق بغام سرويدن بمالحل وغلاصة وحنيث وزبن كوعان وكالف ازحهك دودانك وعليدسياه بجذ كونتد بأموم كداخد بيامير ندويغور دستى دهناد وجيند دون بعوجن علف دُرد ك داريخ كمد، بوروى نعين ديوند ثاكردُ وإدرار كن و بخويد وكا مَباسنْ كددر وقِت عرى آب دعنل ماعت كون كي سينسنَّ حنا كرحيتم وكوش بجال خود باقى باستداماً جون بيني والجرين والجأة

الماحلة عاد متنى آست كرزبان سياء سود وجيتمهاى بكودى انتار وآب ازميثم آيدعادجش آشت دوداندسي وادوسى دوم ووغن جوشافيل ود الشش بريز ندوآب وجو كترا زعادت دعند اكر دبان سرخ واستا فاستدموس وادانعام وون كوده وحليه باذود كفررغ بدهند وامتآمرين الرباعضاش هواردكى بامند شهارباد سيتودوآب ارسفى آبرعلج حنت عدمتم مغ درمركرمكذادن يك سنباند دوذ تابوست آن بسياد فرم ونادك سنود لبس دروقت كرسسنى يكان يكامزا دويكوى اسلغكت وجون تخفيف يأبدته دى مويز رامانديرون كنتى وباداذ بإنذوعل ودوغن شيهبت مجون ساختد بدعند واينعلاج اكترانشام ترفيظ دادد واكرتسبب سرندحوارت باشددر ووزوحواى كوم ذياده مينث عادي سدرطل شرويكي طل شكر وسددرم كنيوا بايك يكرم مزوج ساحته بكلوبيتى ديؤنل وسرفزكهندرائزاب وروغن كاومابم ممزوج غوده ثيم كوم بيكلو ديزن والوعنت مرضرآن باسفل كرحيزي مانت يوباغ برآن فش كلودين جسبيد عاد منش آست كرب درب سرندميكن عارج دعان اسب واكتثوده مك حظركننداكومكن باشد بيرون آودندوا لاحيار دور برك بى وعلف مّاز ، برهند كدنا نفست وكاء باستركه هواردكى باعت سهند نستودام الذوون كلوورم كدرجون حداق وكوينتكى در

VC

ودوخوته يجين بوبين اسب كذارى ومنيروس كدبوزيسي كرباتش كزم ستن باشتد بياشند وإسب وإجداد كده مدّ و نصي الماري تابخاريهان سم دود وباعث ميل ماده سنت وباستود واين عل را مكور كمينن أاسر وزبعوا وآن ازدورك كربر بالإي سن وسنستاجر خون بكيرندىس دستمارايمان خاكستركم كذارند ناخون بايسار آنكاء ناج ومادد باقطل تآميت ينمكم برسها بندند وهردوناك الادكنند الرتتى كجراء منعطم سورعد وأدمدت بعوض جرعاب كأذه دهند مام سنرواد زمعا محدقو لنغ وساير بادعا النزاير كدان معتول بالنثابان فينتكئ لميسعت ويجيد كى مدود برم سروسيا ان خود و خاك باعث مدسودعاه متبيق آست كربسيار خابد وغلا ونسس تتردن والدكند علوج توار بركددن وكر اوافكندل وساعت بساعت تنك بكفتل كم نفس بسنواري نن وبيوسته حركت يختا وخارج زيوننكم ودم زخدتا يجدد والكداندا ذمنا بوسيد عرف آغاده دفع ستورد ومقعل راجريب كوده بيان ياسير بإصابون ياجزى دمكوكرته واستعاشل شبان كنفذ وبجدالان في باحوب ميان سوداخ بمقعَّد كذاوند كماكرنفني كمود باشد ذايل كرود واكوآن خنتى باعث حيس مثيّة شك بأستل دست جيرب بالزدون مقعل بش كوده بيرون آدند والوسيس

كحفار حاكنين ننس تندبون وبرهاى ببنى بوذد واعضا خفك مناه كرديدن بجانب واست وجب دنشوا ربأستر علاجش دورك كدميان دو واضت بخشابيل وينزدورك كمسيانه ودست بوبا لاي زنواست بخنآ وانجادرك مقدارد ويطلخون بكون وهيشكل كوسند آبسك بجوشاند وبقام عضاعاند وجاد يطل باذراكونت تدري آب بدآن بيأستندابس بيفشرنل ومترثم آنؤا بحلقت ويؤين وجويض عادت بلك واكوا نيالتان وخوددن بسيارياني وتتى كمبيم سدعاه خش أنست كد سست وسنكين سودواكو حركت فرما بديباني سيكندرى خودوي اختيار برنصن افتد وأب ازجتمن أبد فلج دريا كدرسدند بكنفا يندود ومطل خون بكيرندويها دمطل منرخ رياز وإما يكوطاية آبخت يجلفش ديزنا وآب سرد درغامس فبياس ويبدر وزحواذ كونت علف سيزي من والردية التجان المتركرة جاددست وباخ سنود وبرّحت سرسم دابورمين درساس ودر رت درحركت منى استعنه باستل و دريس كين انكن ن نالدكند وابن بريس اراساست علاسش آست كما قل برهاى حنى راسوراخ كند أحد نطره خوراً ال بعدافآن سمهاى جاددست وبإراس استدكرة اسرى خون طاعظة و عربين عن دا جويدا كوه و شرفان وسرك كمند بدا ن آج ديداب يوند

كرجك

وللميوسنكم واجرب كنناد واكوباعادمات توانج ازحيتم وحيي آب ويلغ آبدوب ذبان انزودم فاستدبنج مصذهرد وكوش واداغ كمتنه ورك ربيد زما نوابر نينتر تيز كجستنا ينه وشيم بطل حبت الحففر بالوفتر بايكو يلل روعن أمبعته يحلقس دنوند علاج ديكر بادران دوى ويفكرس صلاليركوده بادوعن كبجد آميضت مبؤدد اودحد كمامى توابنج اذعراى لسيارسه بم مرس علامكش آست كدد هن دادستوارسكيشا الدو مويمياى بدن واست مى ابيستل وآب انخيشم مى آبدعلاج بيست مثناً تغط منيل باجست والذحير كوفت ويوعن ويت بيوشان دويما بدن بمالئاد وأكوسبب توابغ حبسوا لبول باشدعاه عنش آنست كد عرد وبإراميكنة الدبياتي كدد دبول كودن متعارضت وبسياري ميكندوى المتدوميني دعلاج ميلى داجستك خالص آلود، نماييد وبسوداخ ذكربدوانندودست لأكلآ لودكود كحظر كحظراذم ناكنل بمالنذ واكرماديان جنين سؤد دست ماجوب كرد بقك و ستك آلود . سادند و ما بلاوی ن فوجش گشای و دراسب زینز دست جوب باندوو زمقعد كودن نفع داود جداكوشا ندازموضع مؤودكوديك باشدد ست مستود واكوبول اسب تبلز تبطره آديجياى آب شير ودوق بدهندود واكتراين اراعن ازآب وجوير ميز فرمايندوبد

آب رأ زايد ا وشروعسل بهرم بسلتس ديون و مداب د ووعن وعسل ينولوم حشكنى وشكر للبروين ويذعره كاوج وساوندود وشالتح الز صلاب كوده بالخ درسوراخ مينى بدمنل وتأب كوم حمندكنند ننونانع علىجد كي بم بطل عليليز ود مانصف آن مون و قدرى بنج معك در ده رطل آب جوشا نبله وصاف كود ، مبلود مش دهند باحقند كنن واكر علامات سابق سنكح برآمن باشل وبوسته نظر بريبلوى خويدك سريطل تزاب كمندويكومل سركوسفنه ودورطل آددجو وبكتفال طنيت درمج بطلآب جوشانيه وصاف عود وحتد كندل ويم منتآ ف من كاورا درآب كنير مل أود مجلتين بويوند وكورز على بروند علاج ديكومويورا دارسيرون أورد، وباديان وسيندآن مجوع ما كوفتر باعسل مورد ش دواكر بدخول ميد منزد اخل الدرااسة اماالرابن علامات ودجودني الدحركت دعننا عام بدن عرق كودوباسك دورطل بولآدى ويكوطلآب كاصرونيم رطلآب برك نرب ونم بطل آب خيار مجرع داد رظر في كود . كرطل سياد درآن انكته وتخم مازياندو ملتيث الأهربك دومتقال اضاففان آنكا ، جوستاس صاف عود ، مجلقش ريز ش وبدر انساعتى دو ملاكدمان بايماى اسداست بخشابيد وآسيم كورسان أيزاري

آننت كريفيق

آشت كرسرين والمكندوتمام اعضاض سست كمويد وجيتم واخوابذ داددودست وبإدرنتن مصطرب باستدوسين كاسى كرم وكاسى شؤد وعلف كترخور دوعلوج نعل إزجرار دست وبإى باذكرفت منفط وخك جالد وخود بكيرند وكيووذآب بندستدآ كام يساورطل مويز وينج عددخيار وشم يطل كشنيز وينم يطل شاءتره وادرده وظل آب بجوشانده تابدورطل آيدبين صاف كود ، محلقتن ديون واكر حنتكي بواسب غالب كود وعادمتن آنست كماديك ويطارسودو سيندساماس وبيئ جنتك ستودعانج يكتب خووش ماذكوندون كاوددوغن كغيدا ذهريك نيم بطل دركلوبيتى ديزيل وموى سربز سوختدبسابند وبآردخي كماه بخوديني دسند وجيدو وعلفان بدعنه واكوي علت اشتماع اسب كم شودجنا فكره لف مخزد ما حردة ان تدرغادت چنی که کش دود کاغل بردماغشی رسانش وروعن بكاويش ديزند وبابديوس ونتراب كمندحشدكنن وشكريخ و نبخيل ازعربك سدمنقال حلتيت ويكنفال هليلدند وسيندان سيخ ودبوه كوهان وناغوا وصفران هربك ووشقال ومجرع واكو بأشراب كفندجوشامنيل وصاف غوده بحلقت ويزيد وايندواراسياف بكادبون واكراسبي كوم درشكم وامتسته باستى علىمتش آشت كريست

ان تننكى وكوسنكى تمام آب نيم كوم برهند وجو كمثر إن عادت بدهند ف مروور فردى الزان قدرعادت كندم داحوستان وبعرون جوالاعناء وهردون تدرى اذآن كم لرد، د ومثل آن جرميفز الدرتاويق كديقه ل عادت رسد وهزين معالجات درعوم الراعن خصوصا ومخمائ ماطن آنست كدب عاويصل ق ستوسل سنون حيانكر شير جليل الله أبوالفاسم على بن طاوس علوى تدس القدرو حدد ركتاب المان الاحضاريفل كود وكر شخصي اين دعا رابراسب مرد خوان بنفل أهيآن اسبان زنوس السُّمْتُ عَلَيْكَ أَيْمَا العِلْدَ بِعَرَّهُ عَالِلْهِ ويخظكه عظنه الله ويجله ليجليل الله ويفل زو دُدرة الله و سِينطان سلطان الله وَبِلا الدُّ الإَّ اللهِ وَعِاجَرَى سِ الْفَلَمِنْ عِنْدِاللَّهِ وَبِلا حَوْلِ وَلا تُورُوا لا باللهِ اللَّا الض ون البِ الم درمعا مجدسا يوامراض باطنى الردختي فيشتن دسبق باشلطا آنست كدوسيدحيان كرفتكى بمميرسل كدجون الآخوري باز كنندراه وفتن برود شوارباش ودست وباي عهرآي وجون جند مقرم برحادد آيخا لت بوطريف ستود إضابلنك عليج خون بكيرندوخك بركويشت خرك باستيل براتش نفندتاجوش آورد وآنكا ابسينه اسب بمالنذ و درآني بمين المكنند مَاشنا كمنز احَابَ كودن علامتش

وبك وروزعسل نيمكوم وآب وإزيان يجلفنى ويؤبل وجوبسشته بدهند باعلف سبزعادج ديلر بكد سنداسفناج والدوعن جوسنا وصان نود بحلتش ديز الدوخ غق سفيدونوشا در ازع ملي دومتغال بانج متنال متكوجون كود معت عضر كمنتدوهردون سمى بخوردش دهناه والرباعة ضعيف بودن ودنان زبادة بلخارى بعضى الادندانفاى باستل كديها وسيب علف وجودا حوب نخاب وهضم ننتل ازمعن كذر دعادجش آنست كدآن دندانما بسنكنته وبعدان شكستن روعن كرم عانت وجينه ووز ازآب و علف سرد احتراز فرمايند والراسيي علف آنود ، سول لدير حوز بالشاف علامقش الكرزبان لادودست وياييش مضطهب ميكودد ودردنتاري انتدعلاج مآورك شقيقددا بكشايندخ نامايل بزردى كماهر مستود آغقال وليريد كريتون سرخ سنود وتزياق ارىجدىنى فقالدرسى كدحل كود، عبلمتنى دىدند واكرد كها ظاهر ئباستى سراسىپ را بزير آ ورد. ب ستش بن ند كدباعث ظهور آن ریکماسیگرد د و دیکوانراض با طنی کرد دیگاه معلامات ماردهن درموضع خودمن كورمستود وأسب فيسم درمعاليد اورام اتما ورم س وحيثم المؤاد خوردن خودهو ، فاعلف ديكوكرد وقا

بوبدئش خشك وحويها واست وكودن بهيوا دحاله وعلف ضيارخواثه امّانالي آن ظاهر منودعلاج بكوطل خوما ويكنقال مسريال دريالية وصاف نويده فيملطل وعن اضا ندنما ميل وبكلونيش ديزند ويكريط حليدونم وطل سيندان بأجو باكندى كدوريثراب جريثنيان باستدسدان ىلىدى علاج دىكى كوطل مويزسسا درا دان ميرون كود ، ويكويل ليس بآآب كزم شسته حذنك كغند وذيوه كومانى وباد بإن وكثير خشك النواء ومخدل انعمال بعنقال مجوع واكونتد باد ويطل ويجو خبركِرد، بخورد نش دهنل و دروقت تشنكي آبي كر كلّ كوسننل درآن مختدومها شان بأمثل مركوده مجلقتني ويؤيل وأكوا زعواب مساود كوربا حرارت مزاج ضعيف شائ باستدآردجو وريون حيف رابادوق تازەبيامىزىد وبدان حقندكنندوقدى كاغۇردركلاب حلكوم بدماغش ذنندوسروزبيابي حردوذ يخنتا ل ديويل بخلوى آ ريختن شكين حوارت ميكند احااكر ديوند خواسان باشد دومنقال بابد ووبوند ذاو د ازين اسب راشق ان داد واسبى كركوه بأبريان اصله نبأيدنا دكدباعث اللج صيتود وابن غراب مسايل طبيست كدريوندد ومزاج انسان باعت حادث ودر نزاج اسب علت برية است واكرسردى هواماعث ناتؤانى شن باستدديداى كوم بنك

VS

ردغن ذيت مجون كرده بعذل أودووم ذكوسيرخ وأدودوغن دُيت جو مكودماان وإمّااستسفاعلوستش آنست كدشكم وسايراعضالساس كغدو جون أفكفت برآن أمام كماشته فاوركنت فرورود عليج وراقتاب كوم بندند وجلعاى متعدد دبوستا نبل جنائك سرا بإى الوعرق كند ليس زيح ناف مقداد دوانكشت سوراخ بأبدكود بقدرى كدفس كنجابيش داشته باستد تازودابي كدزمو بوست جع شاع باشد موون آيدوببدا لكن حركت بسياد نرما بذكدتن رادء ونع شوديه مآنكاء نعط سيدبو يوضع فطهما ودرآن ايام بعرض علف بوك توب وبوك كونس بدحد، واكريان ينتخ نخود دا درآب جرشاخین جوش جرسان آب دامر دکرد ، دروفت فشک كتران عادت بدهند وأمراورم وانوعاد جشى آنشت كددنب وخيماكونشد برآخيضع بندنل واكوورم بسيارسنت باستل فلدى حليدين واخلكتنا وبددان سدون كدورم نزم سنن باستدبر نينز ببتكانند وحرجر كي يؤون كدواشته باستد بيفترند واكوبآبن داروها نوم نستود بداذكس وأكفت مبدن فد واكربيج وسيلد مزم نكود دداغ كنند والويحل دستن موى بالاى سع ورمكند وجنى مائندآب سيرون آيد وابن اكثر وراسبانى كدورينها غذاك يوآب وعلف ميكودن مع ميرسل عاد جنو آست كد زاج وما دفك كونشد باقط إن كذا خندميا مزيذ ويونمام سع بماللد وحنيك بإن مِشكلٌ

اسب سبت واردحاصل ميشودعاه جئن آنست كما ذوووك شفيقد يكم المرافخ بكيرند وكافورا دركاد بيحل كوده بدماغش ويند وبيخ مهك وادستراب جوتنا بحلقتن ويؤند وآبى كرتم هندى درآن جوسنبين باستل مز كود دبدهنا واكر المذرون كلودوم كوه مباشل آردجورا بآب سماق ياس كدبانا ودان توشخ كردر بعوض جوبد هند واحاً ورم د وش ويشت كدان كثريت سواري بإيمالى سردد روقت عرق حاصل مبتودعاد جش آنست كداول نك سياء داند كوفته بادوين عالنه وبإرجد خيك بنيريا بادوعن آلود الودميك سنائدو بران موضع بندند واكوبرط فانشود حلتيت ولبان واستق وبهاي كوفت بالعربينى مهم ساختر مكوريبل ند ودودت بستن وكستودن بآب نوم كودانه تاوتني كدوم زايل كودرة إبكشاب بس هريجركي واشتنه بأمثله بيضترند وذنكا وسوده بباشند وحانهم وابربالان ذنكا دجه نتينه دواذ كاوتى كرجولا عام متود والربعوض آن مهم قط إن وصبر صلابيكوه باوومن بماخذ بإخاكسته وإبابول الاغممروح كودء بما لندمير تنع عاود واكمر وبودست تؤديك مماتنك بقددلعوى ودم كندبشكا نندوه جركى وخواث واشته باشفه بيفغر بنروغك بابوك كاخطى كونته آبزخ وايوكنندود وكأ بنكل دابوه داغ كننذاما ورم خصيص جش آست كدد رمياذ آبي عبق رق بالابراند وذيوه وباتدى ضنك واكونت بأمويز واشبرون كوده وصلا

337

كوغت درد ذايل ميكودانه والدمركين اسبروا خفك كزن وبسوقا وبادوعن آميختد بوزخ مترش فرنع واددواكو بايتعازا بالمتوديخ بزرك ومغربنيد واندراكوفته يعنون هايج ومكوجوب بيدة ويوست خريزه وأ بسوفان وخاكس آخارآب مك بوذخ بالندا فاصف ووجش نكن وندكراسيتنوانعا دامينوردوا كم دوريغ بوسيع باشتداقيل بآب كنه نامنتون بدازآن آهك آب ندي دو فاج ماساله بدكوه بياشنل وجون كوبوكوشت فأسدد واطاف ذخ فأخد والمغرض كوشت أازه باستلاواذا أرزخ بوست صلياد ويوست انارشهن وشيب يان وكندر عموي واكونت باستين تخررخ سامين ندو مِل شَبامِدود وَآغوضع مِنْ مَن جِدِ اذَآن كَشُود \* مِنْك آب كُومَ مِنْتُو وامّادنبدور وغن شريغت جرب كند وجون زخم ميل بشكى كدد نيروموم وكند وادرس كراكست يختدب ستودمهم بكذاري والمتأوجي كرادكويون سباع حاصل شود بهترين علاجما آست كره جين دوز حندم بتراكب مرد بستوب وحليت والا وووعث فيت جستا ثلاها ود دخصوص تختيلنك ستكم شفاع رابشكاعتا ويوان دخم بني مذواك بسبب افتاد نازجاى يأصد مدعضوى زخرستى باستل سنك متناطي باب بسيا ميذومكود مرآن معضع بنهف ويمالنن ومأ دنبد يجرب كنتل وحرفه

بدسم سيدن واكرعضوى اذاعضابسب كزيدن مار باسايوستان ودم كندسيرا كفنتهاس كم بأآب لبي بالندور وغن بدماضتى ديؤند ويكل خون بكير ندنيس آن ودم درجوالى سراستدر كعاى سفية والرموض حيكت بأبنند وكى دوآن حوا ليست بكنشا نيد وسير ومركد وخأك بادان دبارً برتمام بدن بالند واكرد واعضاى أسب كوسى بمرسد جون مورسضت و اين الكنر در دسين دست ميباسند عارجتس آنست كدمكور با دست بما وبانعاذهٔ آن قلدى سرب والهِي كود ، بوايخ ابند ندمان ميثود واكما بنا معائجد فتتوددوحصسان وكسويك مصدكوهان شتر كويدوي سادتدىس سنذاذآهن كدورآنهم والجيود بآنغا سيعدكذا ختدآن مدم واد رومیان ان حلقه بوسرآن میزین رن داوقتی کد روم سنور آنکا منکا بيفتر بدوغك بوكنند بأنب شنشم وصالحذ جواحات أمتاقع سرفو النز قابل علاج نيست والرسيع قامعدج لنند باندان سوارى عود سكنا وطريق معامجه آنت كديابين ذخرا فينتم زنندكه مادءسل بآمفات كند وص مهر الاى وخم مند والعكندسان واستدج والعكن وسائلها زخ وانزوكيردووادوحاى كمكوشت نوميروباندا ستحال كمنزدوسابر نخيا أذكوشت اطافعتى فاسدشت بأشد بوك يوي خشك وذكاك صلاميكوده باروعن مهم سادن وبرزخم اوكذارنا وأناشأ شادون

VA

تبري شرش كرم مرجى كدور مين ميناشد خستك كرده صاد بدكس ومآك معضع بياشند وذره الندراصل يدكرده باعسل بيامن ندومالا وهركة رتنى والزآب سردويوى خرش وهواى سرديوهني مايد نرسور وجوب كخ وإختفاش بإسركين بدماغ وعضو زخردا ربايد دسانيد والرسكاني با استغواني دوصان كوشت ما شعباستد بنبدوآمآب كاستوكؤي مسكريرآن موضه كذاون ودعن وخرواباب خرس حريب كنند وببداذ بيرون أوراث حلى آذانود دُمُ تَعْرَمُ عُ وَعُلِكَ بِولَيْنِ و وحِذْبِ الْأَسْتِ ص دِي مِسْالِهِ بِهِ كالمانني داده وهرضى كدبعدان التيام مصفعت مدب ثياورد ترافد سم اسب سياء وابسوزانند وصاديه كرده مادوعن ذب وأهوضع عاللد والرحاى ازبرناسب بسبب ظاهري بضرسود وحون آبير ماستكأ والاحنا وخطى آمضت عالن أخااين كوفت واعرب عليج كنناه براست ا دُنجِت كدما عين دفع اخلاط فاسل وحفظ ازسا يراد لضدت وأمَّا توكيلُ سم كراتز استفاق ألويدعد حش آنست كدآن شكافها وأباعك ويفط بوكند ودسوته إن والداختر سان بويؤند ودوخ برادام تلخ بالدرومك سوادى كتندعهج ويكوبك دوروزجوش هندومتنك وخشياش وير روغن بالم آمنين يجلقش ريزند وجون شروع درجو دارن كننهمة ادعاه تهم كود بعوض آن كشيوستان وااضا فدغايين ويسرا دركورات

بجيك بوسان بذدك وأنفأ فلخ تنفئ جديمى آملق باستن عصر وكغذو وذاج وبوست ازاد ومغز بادام فتؤواصل كود ، ماشيره عنسيانغلب ودون آمنع نبركن جندووز ببالي برسم وخوكان مااندورود سود وارفن كا بن النست والرسم ان بعلى مود والله تظلمان و مغط سعنيد راجرشانين ومبان سه ديون وآددكنه برابايدكوشة وآب كندنا خبوارده سردوز بندن ودروبوماى سركين خفك بريوند إن من ومعامجه وشش وطاريش والمدانا مناوير دان آشت كدبتهورنخود بإبزدكق كددوكون اسبسبيلاميشود والرتك عليج تكنندتام بوخافط ميكرج وباعث علاك منيثود وألغران مهن ازخوردن سوسهار كوجك كمده وميان علف كحادث ميشو علاجنتى آشت كرآخوضع رابابيغ سنكافنه وآن داند رابير في أورنك ونخرا بدك كولمناد كوفت يوكنند والود د درودم والشجنين بمرسه وإيذائن وراسيان سفيل صياست على جشى آنست كريست كأفكل و آن داندرا بيماين آودند وآب ليوونمك مكود براند وآماً سأيري كدقام بدخ انوه كوفته علاجش آخت كديقد وكحوطل خون كجوندا مان خون را بالعاب خطى مندا بخد بعام بدد بالندواكو حالى تمام جوشنى بدن ندد باش خك دابادوعن كلآم يختد عالنده والدي

ملك على من أنست كدور و من و ووانغ ورد الما والما والما و و ووانغ ورد الما والما و الما آب باشید، چیل درم جری واضله برکود، درس کرتنگنجها در پنجیسا ودرع برتب بقدره وانخفت سركدورباللي وادوها البيتاده باستك ف بعداداً ن خشك كؤده بارديك صلايد كنيل وهرم تبرزخ زابر بك تركيبة تددى الآن بياشند ماكر مغرب دان واسلوبكرده وآن بياستند نيز نافست وهراسي كدكر بنو دعاد متيثر آنس كحود لا لسراد ميخوادد وموليتن ميرين دعاد جست واست كدخون مكيرند و عنعة مان بدعت وقبر وخاكس بعصفع خارش بالندافقدارك مغ سنودس سياه دانه وغك واشنائ كوفتد باروغن زيت عا علاج ديكرسيندان ونك وكوكور فارسى ناصلا بركود بباروعت شره بالندويكوذنكادسوده بامن كوسفند بالندوه بالداوين دا دوها دا کرمائیل باستند دووتن شستن آب صابون بنتید واكواين مرص كصندسك باسك هد صدوا دراتش بسوفات وخالسك مَابِآمِيننددروقت تشنبى مخوودش دحت ومين وامآب صابون ببنويند ودادوعاى سابق دااستعال كمنثن والرجوى سابق اسب ديزدواين بيزاد انسيام ستقاضت بعدان انكرمكور بآب صابون بالشدمعن كالخمغ رساق الاغ ودوعن كوهان شتر وبيرطوك رايا

كنجرشتيما كمشاء والشدوآب ذودمتعفن ميرون آميد نوشا دروغك وملياب واصلايدكوده بياستناد وصرون فنخ وكالمعنى ازحراك دو منفال بالدوجو آمضت بخوردش وصدر علوج ديكو عدده واسوفان وخاكستر آمزاد رآب كرده بخور داش دهند وسنجدم كوكرد فارسى ومثل آن مك ومكيطاروفن كيزرول كودمويدن مالندو بآب صابون والدخ استوميد والوجوشش مايل بزدهى وازخودكان دست وياحاص إنثة اجنيزقسى انشقاقس علاجش آست كداول تددى خاكستود آب كوم ريخت بأن آب ساق دست وياى اسب راستوين وعرد وزده مهتبرمهى اذذاكا دودوعن ذبت وموم عالمنه ومسر كمديث مندوككا كددست وبإدامآب كنادد ويكفال ديوند وادردوق ويخ مركوده باسند دخت بخوردس دهندعادج ديكرم داسنك والدرزون وا صلاب كرده بادوعن كل سنج بما لندو الدكذيو خصيد دائما ي بيش ظاعر ستودما بل بسفيدى آن داندا داعوى اسب بين بن و درون بلغا انكاء المدورون وجود بريابردى آتش كذا شته دوديرا وساواك د ودش بآنما دسل وشروشكر ووعن دبيت باسم آميند بكلوي اسب ديون وجرتسي وانسام جوشيش كدكوشت حوالي آن خود د باشد اصل جوشف بكودك افتاده باشد يون دانهاى ديزه سنى دوان

كشايند جناظرفينزاز دلافكذرد وي داضايع فكندبس أسب وآاسته كخيز فرمابندتاعهما وأكردوآ نجاجع شزه ونع شود ببوافآن جنزع ووكستيك د ونغران ودوعن ببوشاند وبوکوباسی اندود، دوسرور بوآنوشط وعردوذ بآب سرد بفوسيل وأكرماده باينظريق وفع فشورآهن باوة ما كم كوده وباخذون فض فرسند كربسيد سالات حذب بطويت كمن ودرآن المه فكذار وكدوست وبإداجهان بخاود وإبوجاى بالدكر باعث زيادة جرآ مدشره ومادج ويؤسان موضع وابالي وانح كمرون بالأيبسب وصل ويوست شك وطريق دافكردن آفت كداؤل قددى قطران مالندىس آنت داغ دابو بالان مَعلِن كذارُد آنفت و زمان كرمَ خل و دجوش باخت بسدانان بينطه ودوغن داباخك آمينتدجندون بودى واغ بتوند وحررون آب مرح بغوبد وجون التراوقات اين داغ راجعت عودجتكل برقان مكشنة وتزكان قازاماعنى سكوبين واكرابن كونت وادماوا بلعابج فكنن آنعاد ووذبروذ سنت ميتود تآآنوان كشبيد باستوان كمود واسب وابلنكاند علاجش آنست كدآ تؤضع رابشكا فتلرجنا المكآذارى ببعب نرس لآن مأد ازميان مسيد ومؤدكان بودن آودندو آن شكاف داينك بوكرده كمرا سنت بينون وعراسبي كم سيند ودانش دا داغ كرده باشتداذين كوف اجن باستداد بيعيت كدراه ديختن مادء صبب داغ مسدودستان وأكود

ميك بكرمز وج كود دنيم كوي جنز و وزيا المئذ واكر آبن دواعا بافت خشود وقين بإجدنيز ناضت واكوبوكودب بالعضا الحعاى سفيل بعرس وخرازك وباألأت اندوين دوكون أكوده سركونه وابكل بكيرن وورشؤوكع كنآأ كابسو ودآنكاء خاكستوآنوا دوخى كداد بويان كودن بره جكين باشلاش كمند ومكرد بالندوسياء تضروا كوفت إروغن زبت ماليدن فيزنأ خست ا \_ شع درمعامجه تعدُّ اراض دست و باامّ النكي ن اكرسيدش آن باحذ كدانساى اختا دءباشل بادراشاى دنين دست وبالبسوراخ دفند ودديرون آوددن دكى ازجاى خداردين ابدكرانساق نادوش وكغل وست بسرجامالنان أمعلوم شودكركجاد ووميكن ديس آغوضه والقرابات نيم كم يوست فا ديخ وسركين كوسفند ويسيره رآن بخوشيا بالشديخ كتندواكر آن ذايل اختود زفت وموم كداختر باكرياس برآخونع بنديز وجدوون كخفاون واكوازآ فعابره بمنسف ويشكل شكسته والخ كمنز واكرماث بعصب سحالئ خوددكان كغيث وآنحضع ودم كوده بأشادا ذونع وتعب بسيأن ميغور حلاجش آخت كدخك ما ووآب صل كود مجند دون بياج بمالتد بوداذ آن مراشده جرمد دا باس بش خواده د مكد ورود ببند ند وبود الآن آب خام كود ، كمشايند واكومنون الق ويع بامثل ايخير ضئك دا د دمرك شيسانيوه وجند دوزد يكربين نزاكوماين أدبرها ذايل فشود دك كدبط فيعرون فردكا

يغيثن سفيد باسترعاد جش آنست كديده الدكتيون صرفاعك وزعر كاورا باروغن زيت آميختد برموضعس بالند والرسم اسب كوجل بالشد وخواحند كدبززك ستود لعاب منيره خطبى والجوستانند وبمالندوس كونت بإبيدكداختديك شبانددوذبندن ويكهفت هردون دبنرومك كوم بالند وبودوى سركين خشك داشتدح كمت نفرج ابندواكي ذكح اسب انموضع خودىبرون آمله آويخت باستدمكور بانك وسركسه لبنتوبند وروعن كاومالندوا كدما دياني آبستن نستود الخنت بأداره مزحبت كرد وملاحظه غاينداكرد وكوشت باد أبرد وطهن راست و جب بوده باستد آنوابيرند آنكاء دست واجرب كرده باندرون كسنك جنانكة المجددان بوسد وهركنانتى كددرآجا بإسند بيرون آورند ومكودآب دابرآن موضع ديؤند وآن الدرون دابيتوينية اوتتى كه عبركوند كفافت بإقى غائدبس كيشكوجكى دابر كويفثر آن ديشته دراذى باستد بداد اليدبيتم كنن ويايد كدكيسانين رباست كدبعدان آغستن بيتم بغددليجوى سنود آنكاء يجيومستك ويجوكا فورويكدانك دعظان و عفت داند فلفل داصلا يدكدد وبالبخنقال عدل ودلامتقال كلوب مزوج كند وآن كيسد دادرآن شربت بخيسانند جنانكر هرتد رمكن ماستلجذب نايدسي درميان مجددان بكذار ندوس وشته دابرون

وبإى اسب ازايستا دن نسيا دورم كود، باستوا وباشند خون بكيرندوسيِّق بأسيرجوشا منين وبآغوضع بندندواكو بآعث لنكيدن اسب حرة بالنسآبآ وآن وكيست دراندرون ما فكرد داسيان كاغرظاه ميباسند وجود فتز ستوندآن دلامخفي ميكود دوموضعتى جون ستكافى ميان دوكوست كديم بيوسته مينما بدعاه متنفى آشت كدهركاء دست بوآن وك كذاداد اسب بى تاب سنود علاج دوراي آن اكسعادي آن دك باستاد وإيي بعد دوانكستنت بود داغ كنندوا زميان آن د وموضع خون بكيونديقل ب يكوطل انكاء بأكرباسي محكم بكين لذكاخون بايستد واكرسم اسب آب اورد، ماسترعاد متنت آنست كدارد ردبور مين شواند كذاشت وجون دست برآ بخالذارس كرمى محسوس ميستو دواين الترادبستن درجا غناك حاصل مينودعل حبنتو آست كدنعل راباذكننل وسركرتنل ويز وتواستيده تاوتتى كدجوك آيدليس سركونتد وسبوس آددجو دادر دوينن بجوشاننل وبالوياسي سرجما دمرتبد بواصل سم ببندن وتخيتن نفط نيز كالمننعت دادد باب فسم درمعا كبات متفرقداكر دربدن اسب شبنى بمرس منب يانى راسود باروغن زيت آسختد بالندود وآفتاب كوم بدادنو آفته وكدعرف كندانكاء آب كوم بستونيد والربعضي لانادهاى موى دم كوتاه وكنوع ستود وجون

جدا بإوان ومسروعان دركاطول وعرض ممالك مح وسده مدر ومنزل بهزاميا وآماده ميباستل وتبمت خرج آننا والانتحويل وزداء وعمال داده ميشودجون نسئ منتعد اذآن بدنتر خاندسيون غيرسد وعرجيد درهل باشار دريخت حساب عامل انخل درد ثائر مستور ومشغص نيشود زبان خامر انشماث آن عاجزاست وسجنين نتاجى كربعدانع من ممرسدي تاعال كوسال جيا است ويحتمل كداز إصل مبغتر سنك باسند وجون هنوز نسخد آن برنتر لكنسيك هرجدد مآن باب نوشته شان أزنجيت كداساس آن يخبين خالحان زيادوكم مناسبخامد راست خاند نخواهد بودوسينين آيزور سنوات ديكرسېرداد ملانعان منصوره شاي چون بيش از عصل وا وخيالست تلماذتم برآن بعن وتصورا عراف سيفاب وجون منرح بعفى اذا نعتبى ينؤا دان مذكور شذ مذاسب آضت كدآيات وتعويذات وادعير حفظ منعود از ارماب عصمت وطهادت صلوات المته عليم مذكور سنودتا مرآغارا فاصابت عين الكالمحنوط باستندوهم اين رسالد سن يغيسو انخا تدومحودا لعاتيدا بجام وسليا وليكن بعضى آزانما كديجت مطلق حفظ وادد كشته معدكس دا دوشروقت صناسية ودكتب متسوطراً ثم بتفصيل مذكورشك وآمخد وياده خصوص اسب وسوا لصنغولست ددنعقا من كويمينود أزا بمدرشيخ جليل القدار ابوالقاسم على بن طاوس علوي در

غانغوازى مكيعد واس بودام وزد دجيع اسبان بإدشتاسى بعدان الكيشل الؤف ومآت بخرج دفته باشتدهنو دبقاماي آن دواط إت حالم متشراست بادى بنابرىبروى مېغن دوان لان سنر كدان ابليجا ايلىنى اى سركادخا منته بندكره بك يحون مرنج نامديو فلبدت نامد خويش وابازا داتراكب بربا بدعان دادد وجبل بكردة تريدان آجلدماد بإن كامل وخره كسدرها أي ازمالك عروس بضبط ابلي جيان وسركودكى الزاخور بالشي عوامقر عرض موانق سعد يونت تيل انتزار فوشته ككاب وتصديق مستوفى دنتو ادراب تناديل ميدان وضع آنجر بالغام واده شان بست وشعزار ومنمد هفتاد وبكواس وآنجدا فابتواه بونت ثبل تاانتهاى بجي ثيل برفوف المراجزة حلو وتصليق سركودكان هرطاليندان مسأكر بتورجيان وفلسان وتنلك مان چیان وتوپچپان وعدیپوتات واز باب نل<sub>ه</sub> وسایوحساکومنصوره وملاد ا ومقربان وآقامان واطبار منجان ويشعرا وندما وادماب طرب سبود مندٍّ موافق تصل بق دفترهن بورسست وبكعال ووؤد وحشت واس وآغير مالفعل كدآيام افامت است واحتمال سفرو وكتى كودخاط جاغيكود وود واصطراخا مغربندحا غراست اذقوار دونشته مغرف اصطبل بتاريخ شهر وجب المرجب لن عداً دوشصت وهنت ميرى مطابق سال مكصل وشصت وبك شاسي منو موافئ تغانؤى سُل تركى دوهل وثابضده فياء وهنت داس وآنيريجهت

دهنال ودود ديكوم كدخون زخم ايستاده باستدىم معلاج كتناد و دوسدرون الكآف برهن نوعايند واكرتشنكى زباده سنود كترا دعادت بدهنه وجون زخم ستودسوارى كرجك سبك برونشينيه وكاجمادماه ندوانند واجترين اوقات المام اعندال حواست اكوققى ديكوض ويتوث انسما كممانز برهين فرمايد ودرين باب كال احتياط نمايد خاتمسه دربيان مخاناسيان بإدستاس وذكرتعوبنات قبل اذين من كورمنى د دمند مدتقرب يخصيل ذا دالزاكب وتنصيل آن مرا رقم زده كالك بيان سند وبينتينيان كددين فن اليغها عود الد در منرح نتاج فإدالواكب وشعب مختلفدآن كمبت خامدوا بعرسو . دوامنين كوناكون سينها دكاستنه الدسان ادران مندسالندكرعالم صور برايرمعودى كوفت بوداك برسبيل ندب د وقبيلدا زنباط عرب بكداسبى بانت ميستن هرطرف اذاوصاف شمايلش داستا مى پرداختند وبساكري پروابي امانت درآن روايت كويناختاه برجرأ تسعنان كسثري الذالمنة لله تعالى وتقدس أمه ذاراتته كيهاب رجداعلى وسيدل وسمتها اوجى بلندكونندعقول واوهام سرستايش ابن تسم امور نيب آنو و در خيل اسبان حفر سليمان عليدا استلام را بكترت ميستهده اندكد بعد اذتص عفوت

بردم اسب یا حای دیکو یحکم بینل مذاکد با ندرون کستیدی نستود و بعد از انكدكيسدان سرشب ماصباح بإانصبح كاشام درآبغا بوده باستداسب فاحاض ساخته آنكاء سرآنوشته دابدست كوفته آن كسيد لبقوت وسرعت برون أورنل ومان ساعت اسب نراجستن دكداين عمل باعث آن مينودك فرج ماديان حوارت وخفكى بمرسائد ويطعدوا بوغيت جذب نمايد وصووت ببناد دكدا ين وشند بقدر حكر باحذاك دركستين كسيخته نشتوه واكراسب نرراستمويت فالبراسك ويإلا سبب سركتني وحركات وآوزهاى فاخوش كندعدس ويسرابيبز درآب جوستانين وضاف غود دوجو كافور اضا فدعوده باستكومة آورد ، آب كوم حل كننل ويعلقتن ديزين وانجد الدويد كدقط مند وبالاصكنيسشادان وكشين وبركف وسرك وانار يونش وشبيت وزيرا وستوتره وخرفدهم يك وابطريق كدمناسب باشل بدهند واكربايفا زايل سُتُودخنص كندل معربين التائ طريق خفى كودن آست كد اسب را درنین نزم خوا باشیل و دست و بایش را حکم بین مل وه بيضد رابدست كفته بوست مبروشش رابدتيخ ستكافندو بهدرا بوون اورند وبعدان الكمر دوينفد را بعدون آورد، بأشنا-آغوشع وابنك بركنند وآهسته آهسته بى الكيكسى سؤار سنود سخت

307

19

الدابه وصاحبها وموضعها ومراعاها وساير مألد من الكواع إلرائع من الهامد وانشامت عالعين القدمد ومن انشاير الستنباع والعوام ومن كل اذبترو بليتدومن الستبعود والذعو البردة والغرق والحهق والذما ومذآ الشقا بالعفل العظيم والاسماء الاوليترا اعليلتمن اعين الجن والآ أجعين بسم الله رب العالمين مبم الله عالم المترواحي بسم الله الاعل وبالاسماء الله الكبرى فيسرودق علم الله وفي عب ملكية الله الذ يحى ببرالاموان وبمارنفت وبأسماء الله أتي احيات بدالشمس وأرج بماالعوش موزسايرما ذكرت ومالم اذكر وماعلت ومالم اعلم ويذت عنهاسايرالعبون الناظرة والعادية والعادية والخواط الخاطره والمكة الواغرة بلاحول ولاتوة الآبارته العلى العظم دعاى ديكرا زكتاب كداب روشت ويوكودن اسب مابير آويخت ماللهم احفظ على مانوحفظ م دبرك لضاع واسترعلى مالوستره غزل استاع واحلعنى بالوجدية لكاح واجعل على ظلا ظليلا توقى بركل من برامنى بسوداولف بى مكوا اوهياني مكروعاحتى نعوذ وهوغرطافر في ولا فادرعلى البتم احظن عاحفظت بدكتابك المنزل على قلب بنبتك المرسل اللهقرانك قلت وقولك محقانًا من نزلنا الذكروانًا ديما فظون تمت الرسائد بعون الملك الوهاب

فى شرد يجدة اكوام سام ١٠٠٠ ند

كتاب امان الاحضاد فقل كرده كريجت حفظ انجيع بديات اين دعارا أتنعظ وبركود ناسب بندند بسه فالتحالة حن الدي اعود واعيل دابتر فلاثين فلون المروف بكن اوكن اؤسايرة وابدمين اتخيل من وبيمنا وسنرجفاف كميتها واغطا وعما وجودهامن المشين والدهن والتعم والتعقيد والتقنية وخففان الفواد ورعن الصفان والتسب بلغ الزَّفيني وبلغ الخشيش وَالْحَدَانِ وَالْحَدَلُانِ ووجع الجوث والرَّدِ فَحَالُتُ ومِنَ الطَّهْ فَيَرَى العُنْدُ مَرْ وَالغَنَا يُوالحَنَّ لِيَدِي الطَّاقِ وَمِنَ الْحَرُّ الْبَعْرِ وَ سايوا لاعلال فحالبهاج ونعت عيون السوّد عنها فى ساير حوص اربِرْ ولحماد دما فيعظما وجلاها وبجوفها وعرقها وعصبها وسنع لهافود أربكنها وظهرها وظاهرها فالطغا بالأخاطية الكيري وبالاشمآ ولللجسف وبكا إنرالعظي الامتناع من الاكل والنزب والنعسف والكالتواد والقرمان ومنجح بالحديد وكنخ بالشوك وحرق بالتار أوعثك ومن وقع مضال الشمدام وامنشالة بإح وَمِنَ العَوَاقِرِ كُلِكَوْانِغِ ومن صربته مُعِنَّا ووقمد عظر وسقط توجد وعثرة معجد ووفعدمول اعين والبد عااستعاد برجير شيط عليدالتدم وباعوذ بدالتبي صعلم البران وباعوذ بد فرست الشفاب وعاعوذ برعلى عليداتكم فوستيلوا وعاعوذ بسنعون الضفا فرسدالطماح وباعوذ سموسى الكليم فرستالذى عيرفى افرمالهم عوديملا

